

سازمانی

شماره ۷۳، تیر ماه ۱۳۷۹



- خرد ستیزی خودکامگان و بمب ساعتی نارضایتی مردم ● چرا و چگونه اصلاح طلب هستیم ؟
- در آستانه دیدار محمد خاتمی از آلمان ● دستگاه قضایی نیازمند دگرگونی و اصلاحات است
- روشنفکران دینی و تابوی مسایل زنان ● برگزاری پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران
- تاملاتی بر کنگره ششم سازمان اکثریت ● هنر هفتم در ایران به پیش می‌رود

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سر دبیر: بهرام مَحیی

همکاران این شماره:

فرهاد آزاد، بابک امیرخسروی،
محسن حیدریان، البرز خردمند،
بهزاد ذوالنور، علی شاکسری،
ب. شباهنگ، ناهید کشاورز،
و. معصوم زاده،

با شعری از نصرت رحمانی

طرح ها و کاریکاتورها از نشریات ایران
طرح روی جلد اثری از پابلو پیکاسو

آدرس ما :

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

فاکس: 00331 - 46021890

آدرس اینترنت :

<http://www.rahe-azadi.de>

در شماره ۲۳ راه آزادی می خوانید:

- * خردستیزی خودکامگان و بمب ساعتی نارضایتی مردم (صفحه ۳)
- * به تلافی شکست انتخاباتی (صفحه ۴)
- * دستگاه قضایی نیازمند دگرگونی و اصلاحات است (صفحه ۵)
- * برگذاری پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران (صفحه ۶)
- * پیام پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران به مجلس ششم (صفحه ۷)
- * در آستانه دیدار محمد خاتمی از آلمان (صفحه ۹)
- * چرا و چگونه اصلاح طلب هستیم؟ (صفحه ۱۰)
- * هنر هفتم در ایران به پیش می رود (صفحه ۱۳)
- * روشنفکران دینی و تابوی مسائل زنان (صفحه ۱۴)
- * تاملاتی بر کنگره ششم سازمان اکثریت - بخش دوم (صفحه ۱۶)
- * درباره نامه دانشگاهیان به محمد خاتمی (صفحه ۱۹)
- * نگاهی به کنفرانس نقش و برنامه اپوزیسیون (صفحه ۲۰)
- * خشونت سیاسی - بخش هفتم (صفحه ۲۲)
- * بیانیه ایرانیان مقیم برلین و پاسخ دفتر ریاست جمهوری (صفحه ۲۶)
- * نصرت رحمانی هم رفت (صفحه ۲۷)

درگذشت یک یار صمیمی

با کمال تأسف مطلع شدیم که قلب هراج حق وردیان
دوست و یار صمیمی ما و یکی از عاشقان آزادی ایران،
در غربت مهاجرت و به دور از میهن، از تپش
بازایستاده است. ما این ضایعه را به بازماندگان او و
همه دوستان و آشنایان تسلیت می گوئیم. یادش گرامی
باد! هیئت تحریریه

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هرچه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

خردستیزی خودکامگان و بمب ساعتی نارضایتی مردم

جامعه ایران همچنان در چنگال اختاپوس مافیای قدرت دست و پا می زند و در تلاش رهایی است. هر چه عطش مردم برای آزادی و اصلاحات بیشتر می شود، مقاومت نیروهای واپسگرا و بازدارنده برای پاسداری از استبداد و خودکامگی افزایش می یابد. به همین دلیل جنبش آزادخواهانه و اصلاح طلبانه مردم ایران، به کندی راه خود را به جلو می کشاید و در هر گام لرزان، با موانع بزرگ و جدی روبروست.

اقتدارگرایان که با از دست دادن اکثریت خود در مجلس ششم، پس از قوه مجریه، دومین نهاد مستقیم انتخابی یعنی قوه مقننه را نیز از کف داده اند، تمام نیروی خود را بر روی قوه قضاییه متمرکز ساخته اند. قوه قضاییه که در حال حاضر اصلی ترین اهرم اجحاف و زورگویی در دست اقتدارگرایان است، با خودسرریهای خود مانند توقیف روزنامه های مستقل، بازداشت روزنامه نگاران آزادیخواه و سایر چهره های اصلاح طلب و نیز پیگرد گسترده فعالین جنبش دانشجویی از یکطرف و قصور عمدانه و آگاهانه در رسیدگی به پرونده قتلهای زنجیره ای و سرهمبندی کردن محاکماتی چون دادگاه متهمان وقایع کوی دانشگاه و ضاربان سعید حجاریان و غیره از طرف دیگر، اراده بی تزلزل مافیای قدرت را برای مقاومت در برابر جنبش اصلاح طلبی مردم به نمایش می گذارد.

نهاد فراقانونی رهبری نظام، در یک همکاری تنگاتنگ دوجانبه با قوه قضاییه، نقش مشروعیت دهنده به خودسرریهای آن را بر عهده گرفته است و از سوی دیگر قوه قضاییه نیز بسیاری از اقدامات سرکوبگرانه خود را با تکیه بر امیال و رهنمودهای ولی فقیه به پیش می برد. این دو نهاد همراه با دوایر و زواید خود مانند شورای نگهبان و انواع و اقسام دادگاههای معلوم الحال چون دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت و غیره، مکمل یکدیگر و متمم اقداماتی هستند که ذکر آن در بالا رفت. این روزها شاید بتوان خودسری و زورگویی را در میهن بلا کشیده ما، به توپ پینگ پنگی تشبیه کرد که دائماً در میان «بیت رهبری» و قوه قضاییه در حرکت است. اینان به مثابه پیکره اصلی با صدها تسمه مرتبی و نامرتبی به نهادهای مستقیم سرکوب و باندهای ترور و خشونت و وصل می شوند که در واقع بازوهای همان اختاپوس مافیای زر و زور را می سازند.

بازداشت شرکت کنندگان در کنفرانس برلین، پس از بازگشت به میهن و صدور حکم جلب برای کسانی که هنوز در خارج از کشور به سر می برند و فراری خواندن آنان، یورش به منازل آنان و ضبط و مصادره یادداشت ها و دستنویسهای شخصی و اسناد و مدارک مربوط به فعالیتهای مطبوعاتی و ادبی با هدف پرونده سازی برای این افراد؛ موج گسترده دستگیری ها و احضار به دادگاه فعالین جنبش دانشجویی متشکل در دفتر تحکیم وحدت و جبهه متحد دانشجویی و سایر تشکلهای دانشجویی در آستانه سالگرد رویداد خونین ۱۸ تیر در کوی دانشگاه؛ زیر فشار قرار دادن بازداشت شدگان و از جمله روزنامه نگار شجاع اکبر گنجی و وارد کردن اتهامات سخیف به آنان؛ توقیف روزنامه های دیگری چون «بیان»، همه و همه مشت نمونه خروار اقداماتی است که قوه قضاییه و دستگاههای عریض و طویل جنبی آن در ماههای گذشته به طور قانونشکنانه و در عناد مستقیم با روند توسعه سیاسی به آن دست زده اند. اقتدارگرایان به این طریق یکبار دیگر مورد تاکید قرار می دهند که با آرامش متکی بر حکومت قانون در ایران سر آفتی ندارند و حفظ پایه های قدرت خود را در کرو ایجاد دائمی تنش و بحران میسر می دانند.

از سوی دیگر، فعل و انفعالات مربوط به انتخاب ریاست و معاونین مجلس ششم، در نخستین هفته های آغاز کار این مجلس، نشان می دهند که این مجلس نیز در زندگی آینده خود با چالشهای بزرگی روبرو خواهد بود. بی شک قضاوت در مورد کارنامه اعمال مجلس ششم هنوز مقدور نیست، اما با کمی اطمینان می توان گفت که ناپیکیری بخشی از نمایندگان جبهه دوم خرداد و به ویژه در میان مجمع روحانیون مبارز، کار تصویب قوانین جدید برای هموار کردن راه اصلاحات و گشایش بیشتر فضای سیاسی کشور را با دشواریهایی روبرو خواهد ساخت. اینکه در آینده و در موارد حساس، نمایندگان ناپیکیر، مردم و متزلزل اصلاح طلب مجلس ششم در رابطه با تصویب قوانین تعیین کننده ای چون اصلاح قانون مطبوعات و غیره، چه واکنشی از خود نشان خواهند داد، در غیاری از ابهام قرار دارد. بیسپوده نیست که مردم ایران با طنز ویژه خود، اصلاح طلبان را به طیف ناهمگونی تقسیم می کنند که در سوی ناپیکیر آن روحانیون مبارز و در سوی پیکیر

آن مطبوعات آزادیخواه و جنبش دانشجویی قرار دارند.

بدیهی است که هیچ نیروی واقع گرایی، انتظار نازاندن اصلاحات آنهم در جاده ای صاف و هموار را ندارد. اصولاً چنین توقعی با توجه به واقعیات جامعه ایران، فرهنگ سیاسی حاکم بر آن و به ویژه تناسب کنونی قوا در میان نیروهای سیاسی، با یک بینش عقلانی همساز نیست. بسیاری از نیروهای واقعگرا حتی کندی حرکت اصلاحی موجود را نقطه قوت آن ارزیابی می کنند و کامهای کوچک و کوچکتر به جلو را وثیفه ای برای بازگشت ناپذیر بودن آن به حساب می آورند. در این نیز تردیدی نیست که موفقیت اصلاحات نه در گرو جهش ناگهانی، که محصول کامهای تدریجی اما محکم و بی تزلزل است. پرسش اما در اینست که آیا کامهای کنونی با سطح توقعات و نیازهای جامعه ایران همخوانی دارند یا نه؟

واقعیت اینست که فشارهای عظیم اقتصادی - اجتماعی، جان مردم را به لب رسانده اند. نارضایتی عمیق مردم از وضعیت موجود و مقاومت لاجوجانه و سرسختانه نیروهای ارتجاعی در سد کردن راه حرکت اصلاحی، جامعه ایران را آستان بحرانی فراگیر و حوادثی نامعلوم می سازد. اگر چه قاطبه مردم طی سالهای اخیر همواره درایت و تیزبینی سیاسی زیادی از خود نشان داده اند، با این حال وضعیت نارضایتی کنونی مردم ایران را شاید بتوان به یک بمب ساعتی تشبیه کرد که عقربه های آن به سرعت در حال گردش است. اصلاح طلبان حکومتی، علاوه بر اینکه با کارشکنی های مستمر نیروهای تمامیت خواه روبرو هستند، در درون خود نیز از چندپارچگی، محدودیتهای بینشی و نداشتن یک برنامه روشن برای تداوم اصلاحات رنج می برند. آمادگی نیروهای واپسگرا برای استفاده از زور و خشونت در تحمیل اراده خود، عامل مهم دیگریست که باید همواره آنرا در معادلات سیاسی در نظر گرفت، عنصری که می تواند جامعه را به سوی بحران های خونین سوق دهد.

برای برون رفت از برزخ کنونی، مراجعه به مردم، فراهم آوردن امکان تشکل و سازماندهی آنان در نهادهای مدنی و دخالت دادن فزاینده آنان در حیات سیاسی می تواند دریچه ای باشد به روی افقهای روشن تر. و این وظیفه ای است که به طور عاجل در مقابل همه اصلاح طلبان قرار دارد.

به تلافی شکست انتخاباتی!

در پایان کارزار تبلیغاتی مربوط به انتخابات مجلس ششم، که با افشاگریهای گسترده روشنفکران دینی و اصلاح طلب، به ویژه علیه سرکوبهای دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نیز همراه بود، واکنش نیروهای راست و اقتدارگرا به شکل یورش همه جانبه ای علیه روند اصلاحات آغاز شد که تا کنون نیز ادامه داشته است.

اقتدارگرایان ضمن یورش به بازوهای موثر و فعال جنبش اصلاح طلبی، به تحریک گسترده نیروهای جوان و رادیکال، برای کشاندن آنان به درگیرهای خیابانی و رودرو قرار دادن آنان با نیروهای انتظامی و مآلا ایجاد تشنج و اغتشاش در جامعه دست زدند و به موازات آن سیاست دامن زدن به اختلافات درون جنبش دوم خرداد را پی گرفتند. آنان با نشان دادن صحنه های گزینیه و مونتاژ شده فیلم کنفرانس برلین، در دو شب پی در پی در تلویزیون جمهوری اسلامی و تبلیغات وسیع همراه با آن در ایام عزاداری، با توجه به زمینه مناسب مذهبی موفق شدند طیف نیروهای محافظه کار مذهبی را علیه جنبش دوم خرداد بشورانند و بسیاری از مومنان هوادار این جنبش را به انفعال و سرخوردگی از واقعه کنفرانس برلین سوق دهند. در این زمینه، تبلیغات گسترده اقتدارگرایان علیه حزب سبزها در آلمان و بنیاد فرهنگی وابسته به آنان به نام «بنیادهای تریش بل» که برگزارکننده کنفرانس یادشده بود، مبنی بر اینکه آنها نهادهای وابسته به «صهیونیسم جهانی» هستند، نقش مهمی داشت و در میان نیروهای اسلامی هوادار جنبش دوم خرداد جو بدبینی و بی اعتمادی ایجاد نمود. در سایه نمایش فیلم کذایی که به فضای ملتپهیی در جامعه منجر شد و در شوک و بهت زدگی هجوم و توقیف ناگهانی بیش از ۱۹ روزنامه و نشریه مترقی که ضربه ای کاری به جنبش اصلاح طلبی بود، به طور همزمان دستگیری و بازداشت و احضار شرکت کنندگان در کنفرانس برلین و بسیاری از سردبیران و مدیران مسئول روزنامه های اصلاح طلب نیز آغاز شد.

باید در همینجا متذکر شد که کنفرانس برلین و حوادث حاشیه ای آن چون رقصیدن و یا برهنه شدن یک دو نفر در آن، تنها بهانه ای برای یورش به مطبوعات بود و در واقع هجوم گسترده اقتدارگرایان از فردای شکست مفتضحانه آنان در انتخابات مجلس ششم شکل گرفته بود. نقطه آغاز این حرکت نیز شلیک گلوله اقتدارگرایان به گلوی جباریان مغز متفکر جنبش دوم خرداد بود. در واقع کنفرانس برلین به قول هاشمی رفسنجانی «هدیه ای آسمانی» بود که برای توجیه عملیات تضحیقی آنان نازل شده بود. همانگونه که ذکر آن رفت، تأثیر نمایش فیلم کنفرانس برلین به گونه ای بود که بسیاری از

چهره های وابسته به جنبش دوم خرداد را به فاصله گیری از آن و یا حتی مخالفت با آن کشانید و در نتیجه موج وسیع علیه مطبوعات و پیگرد و بازداشت شرکت کنندگان در کنفرانس برلین آنطور که باید و شاید نتوانست با واکنش اعتراضی و مخالفت جدی این نیروها توأم گردد. در چنین فضایی بود که دادگاههای ریز و درشت وابسته به قوه قضاییه دست به کار شدند و در احضار و صدور احکام بازداشت و محکومیت روشنفکران دینی و فعالین اصلاح طلب، از یکدیگر سبقت گرفتند.

نمایندگان مجلس پنجم نیز در آخرین ماههای عمر آن، با عجله و با سرهمبندی کردن قانون مطبوعات، بهترین دستاویز قانونی را برای تعقیب و توقیف روزنامه نگاران در اختیار قوه قضاییه قرار دادند. اکنون اقتدارگرایان با از دست دادن قوه مقننه، تمام عملیات سرکوب خود را به وسیله قوه قضاییه سازمان می دهند و به این ترتیب، آخرین تخته امیددی که در رابطه با اظهارات و ژستهای شاهرودی - پس از آمدن او به جای شیخ محمد یزدی - برای اصلاح ساختاری این نهاد به وجود آمده بود، به یاس تبدیل شده است.

بعد از دستگیری روزنامه نگاران مصروفی چون شمس الواعظین و لطیف صفری، اکبر کنجی و عمادالدین باقی نیز محکوم و روانه زندان شدند. حتی محمدرضا خاتمی نماینده اول تهران را قاضی مرتضوی به اتهام مطبوعاتی به دادگاه مطبوعات فراخواند و جیمیله کدیور نماینده دوم این شهر را به جرم شرکت در کنفرانس برلین، به دادگاه انقلاب احضار کردند. از سوی دیگر، دستگیری ها متوجه فعالین و رهبران جنبش دانشجویی، یعنی تنها نیروی متشکل و سازمان یافته جنبش دوم خرداد نیز شد و بسیاری از فعالین دانشجویی احضار و بازداشت شدند. مقارن همین ایام، کلیه متهمین پرونده قتلهای زنجیره ای به جز دو نفر از آنان و همچنین متهمین حمله به کوی دانشگاه و ترور سعید جباریان، تحت پوشش تبلیغات تلویزیونی جمهوری اسلامی و مبلغین جناح حمایت خواه و قوه قضاییه، با توجیه «رافت اسلامی» و «رعایت حقوق متهمین» آزاد شدند!! درست در زمانی از «رافت اسلامی» برای قاتلان صحبت می شد که سهرانگیز کار و شهلا لاهیجی و نیز علی افشاری و اکبر کنجی به جرم شرکت در کنفرانس برلین، به سلولهای انفرادی افکنده می شدند و عمادالدین باقی در محکمه در بسته ای محاکمه و محکوم می شد.

از سوی دیگر، شورای نگهبان پس از ابطال انتخابات چند شهر و کنار گذاشتن نمایندگان اصلاح طلب و حتی جابه جایی آنان با محافظه کاران، دوباره به بهانه تقلب در انتخابات تهران تا سرحد ابطال انتخابات این شهر پیش رفت و

به این ترتیب تا چند هفته ای و تا گشایش مجلس، مردم پایتخت و جنبش اصلاح طلبی را در حالت «کیش و مات» نگاه داشت.

ادعای تندروهای شورای نگهبان و تغییرات و جابه جایی هایی که در لیست منتخبین مجلس ششم ایجاد کردند و به ویژه در مورد هاشمی رفسنجانی، تهمه آبروی آنان و شخص نامبرده را نزد مردم بر باد داد و کار مضحکه آنان و اطلاق لقب «آغاسی» به رفسنجانی (یعنی آقای که نفر سی ام شده است!) حتی در روزنامه های محافظه کار چون رسالت نیز بازتاب یافت و سرانجام با دخالت خامنه ای و در زیر فشار افکار عمومی، مجلس ششم علیرغم دستکاری شورای نگهبان شروع به کار کرد.

از همان آغاز کار مجلس و با شروع رای گیری برای هیئت ریسه موقت، نمایندگان جناح راست از طریق تأیید و حمایت نمایندگان مجمع روحانیون مبارز، سعی در دامن زدن به اختلافات درون جنبش دوم خرداد و ایجاد صف بندی به اصطلاح میان اصولگرایان در مقابل حزب مشارکت داشتند. ولی باید تصریح کرد که نمایندگان حزب مشارکت تا کنون با درایت کامل نقشه های آنان را بر ملا کرده اند و با سیاست حفظ وحدت در صفوف نمایندگان جنبش دوم خرداد، به اولین مقابله ها از سنگر مجلس علیه یورش راستگرایان دست زده اند. طرح جدید قانون مطبوعات و نامه سرگشاده بیش از ۱۵۱ نماینده مجلس در اعتراض به عملکرد قوه قضاییه، اولین نمونه های چنین سیاستی است.

اقتدارگرایان با اقدامات خودسرانه خود اگر چه موفق به در بند کشیدن برخی از فعالین اصلاح طلب و شاید انتقام کشی از آنان شده اند، ولی غافل از آنند که از این راه آخرین بازمانده مشروعیت خود را حتی در میان کسانی که به آنان باور دارند، از دست می دهند. مردم به رای العین می بینند که چگونه ارگانهای وابسته به ولایت، چون شورای نگهبان، قوه قضاییه، سپاه پاسداران، صدا و سیما و بنیادهای عظیم مالی، خودسرانه از مافیای قدرت حمایت می کنند. مردم درست به همین دلیل در انتخابات به نیروهای پیگیرتر درون جنبش دوم خرداد تمایل نشان دادند و افزایش محبوبیت شخصیتهای خارج از مدار قدرت چون سبحانی و نیروهای ملی - مذهبی نیز در همین راستا قابل توضیح است. این امر واقعیتی است که بر هیچ شخصیت یا نیروی سیاسی در ایران پوشیده نیست. بیسوده نیست که اکثریت حزب کارگزاران، حساب خود را از هاشمی رفسنجانی جدا کرده اند و چهره سرشناس آنها محمد عطریان فر تا آنجا پیش می رود که حتی ضرورت وجود حزبی به نام کارگزاران را مورد سوال قرار می دهد.

دستگاه قضایی نیازمند دگرگونی و اصلاحات است!

سرانجام یکی دیگر از سدهایی که محافظه کاران در برابر امواج اصلاح طلبی در ایران بنا کرده بودند شکسته شد و مجلس منتخب ۲۹ بهمن، با اکثریت قاطع اصلاح طلب آغاز به کار کرد.

از بدو انتخاب محمد خاتمی و آغاز دوره ریاست جمهوری او، و با شتاب گرفتن جنبش مردمی اصلاحگرانه، این واقعیت روزبروز نمایان تر می شد که اگر رییس جمهور خواهان تحقق وعده هایی است که به مردم داده و جلب نظر آنها هدف او است، نیازمند همراه کردن همه نهادهای حکومتی با اصلاحات است و به تنهایی و فقط با عبارت پردازی های جذاب و اندیشمندانه، کشتی اصلاحات به ساحل نخواهد رسید.

رییس جمهور راس یکی از قوای سه گانه، آنهم در کشوری است که تصمیمات مهم دولتی در خارج از چارچوب های تعیین شده در قانون اساسی، و در بلوک های قدرت عیدیه ای که سیاست های سرنوشت ساز برای مملکت را اتخاذ می کنند گرفته می شود. محمد خاتمی در ابتدا تنها نمود خارجی یک خواست و یک جنبش در حال شکل گیری در جامعه بود، اگرچه نمودی رسمی و قابل پذیرش در راس هرم حاکمیت. با شکل گیری جنبش اصلاحی و تبدیل شدن آن به نیرویی که رفته رفته اشکال سازمانی بخود می گیرد و رخنه آن به مطبوعات به مثابه جاده صاف کن های فکری و ایدئولوژیک اصلاحات، این امکان عینیت یافت که این جنبش بتواند به محاصره قانونی اصلاحات که توسط اکثریت محافظه کار مجلس پنجم عملی می شد پایان دهد و مبانی قانونی اصلاحات را تدارک ببیند.

قوه مجریه و در راس آن ریاست جمهوری یکی از ارکان جنبش اصلاحات است، اکثریت نمایندگان مجلس ششم در جناح اصلاح طلبان بشمار می آیند، اگر مطبوعات را نیز رکن چهارم جمهوری به حساب آوریم، اکنون اکثریت قوای قانونی در ایران در راستای اصلاحات قرار دارند. لذا موقع آن رسیده است کابینه ای انتخاب شود که تماما در راستای اصلاحات عمل کند، چرا که مجلس قادر است به کسانی رای دهد که آماده باشند به تحقق عملی دگرگونی ها یاری رسانند. در کنار آن مجلس ششم باید هرچه زودتر موانع قانونی آزادی مطبوعات را بر طرف سازد و به توقیف مطبوعات آزادی که بیانگر خواست های جنبش اصلاح طلبی بودند پایان دهد. اما این هنوز به معنای پایان کار نیست. جنبش اصلاح طلبی رقیبان قدرتمندی دارد که

هنوز از سنگرهای باتیمانده خود دفاع می کنند و می کوشند ابتکار عمل سیاسی را در دستان خود نگاه دارند. قوه قضاییه آخرین سنگر مستحکمی است که در دست محافظه کاران باقی مانده و از همین سنگر است که اکنون تیرهای کاری بسوی جنبش اصلاحی پرتاب می شوند.

جنبش برقراری جامعه مدنی و رعایت قانون اساسی که تفکیک قوای مملکتی در آن تصریح شده است، از همان ابتدا قانونمداری را بر پرچم خود نوشته و کوشش داشت این موضوع را در جامعه تفریم کند که سیاست در همه جوانبش باید از مجاری ویژه و قانونی اعمال شود و ارگان هایی که در قانون اساسی برای گستره های گوناگون زندگی اجتماعی در نظر گرفته شده اند، باید بطور جدی محل بررسی و عمل به سیاست باشد و به سخن دیگر باید روح زندگی به قانون اساسی دمید.



برای همین هم و بدرستی با کوشش هایی در راستای اعمال روش های کدخدانمشانه و خارج از رویت افکار عمومی که متأسفانه هنوز هم جاری است، مخالفت می شود و کوشش در جهت پیوند منطقی قوای مملکتی در راستای رعایت اکید قانون اساسی در مرکز توجه اصلاح طلبان قرار دارد.

جناح محافظه کار جناحی است که آشکارا هم و غم آن متوجه حفظ منافع گروهی و جناحی است، که توانسته است تا کنون با موفقیت منافع خود را به مثابه منافع نظام تعریف کرده و هر گونه تعرضی به این منافع را به خطر افتادن موجودیت نظام جا بزند. جناح محافظه کار دارای نفوذ قابل ملاحظه ای در نهادهای رنگارنگ برآمده از انقلاب، دسته های متشکل

کننده روحانیون، ارگان های تبلیغاتی مذهبی، نهادهای صنفی سنتی در بازارها و محافل کلان سرمایه دار، و در کنار آن گروه ها و دسته های مذهبی که صرفاً به مثابه توجیه گران ایدئولوژیک حاکمیت این جناح به صحنه می آیند، بود و رفته رفته نفوذ خود را در ارگان های دولتی و قانونگذاری از دست داده و تنها سنگری که برای این جناح باقی مانده، دستگاه قضایی کشور است. در مجلس پنجم، زمانی که محافظه کاران دارای اکثریت قاطعی بودند، دستگاه قانونگذاری، بویژه در ماه های آخر حیات این مجلس، با در پیش روی داشتن شکست حتمی در انتخابات ششم، حرکت فشرده و سازمان یافته ای صورت داد تا پوششی قانونی برای برخورد سرکوبگرانه توسط قوه قضاییه بافته شود. اکثریت مجلس پنجم بر آن بود تا مدتها کار مجلس ششم را با ترمزهای متفاوت روبرو سازد و نگذارد نمایندگان این دوره وارد کار قانونگذاری منطبق با برنامه های اصلاح گرانه دولت شود. دستگاه قضایی جمهوری اسلامی که هنوز از لحاظ ساختاری در دست محافظه کاران قرار دارد، به پشتوانه قوانین موجود، راه اصلاحات گسترده ای را که می تواند روزی دامنگیر این قوه نیز بشود سد می کند و به مثابه ابزار جناحی و در خدمت درک تاریک اندیشانه ای که در محافل محافظه کار و سنتی حاکم است عمل می نماید. دادگاه های تحت ریاست قضاتی که پستشان را هدفدار به هدیه گرفته اند، با پیگیری موریانه وار از همه مواد قانونی که در اختیار دارند در راه قلع و قمع مطبوعات دوم خردادی و همه کوشش هایی که در راه بی بازگشت کردن روند اصلاحات صورت می گیرد استفاده می کنند و قانونمندی و احترام به قوانین موجود را پوششی برای اعمال تنش زای خود مورد سوء استفاده قرار می دهند.

مسبب اصلی سوء استفاده از ارگان های قانونی برای ایجاد مانع در برابر اصلاحات، در کنار مواضع سیاسی محافظه کارانه و برخوردهای جناحی، معضلات موجود در ساختارهای قانونی است. در هم تنیده بودن سیستم قضایی و مجموعه روحانیت نفوذ سیستم ساز شریعت در قضاوت در شرایط کنونی هسته اصلی دشواری هایی است که گریبانگیر اصلاحات شده است. جامعه مدنی از کنار سیستم قضایی کشور نگذشته و همه امیدهایی که با رفتن شیخ محمدی یزدی و آمدن شاهرودی ابراز می شد، هنوز عملی نشده است، و تغییرات اندک پرسنلی و برخی نوآوری های ابتدایی به معنی انجام اصلاحات مدرن در سیستم قضایی

برگزاری پلنوم وسیع حزب دموکراتیک مردم ایران

اشاره: پلنوم وسیع شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران در روزهای ۳ و ۴ ژوئن سال ۲۰۰۰ برابر ۱۴ و ۱۵ خرداد ماه ۱۳۷۹ برگزار شد. تحلیل تحولات سیاسی ایران در ماههای اخیر و به ویژه روندهای مربوط به تشکیل مجلس ششم، یکی از مهمترین موضوع های کار این نشست بود. راه آزادی نظر به اهمیت بحث های مطروحه، گزارش سیاسی در این مورد و نیز پیام پلنوم وسیع به مجلس ششم را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانند.

* * *

تحلیل تحولات سیاسی ایران

با توجه به آنچه که در فاصله دو دور انتخابات و نیز روزهای پس از پایان دور دوم انتخابات گذشت، پرسش های اساسی پلنوم وسیع این بود که آیا خطر کودتا در ایران وجود دارد؟ آیا جنبش اصلاح طلبانه دوم خرداد به سمت یک سازش غیراصولی وشکست و ناکامی می رود؟ و سرانجام اینکه نهاد سیاسی و سیاست ایران در برابر کدام چالش های اساسی قرار گرفته است؟ علاوه بر اینها با توجه به دو مفهوم و دو استراتژی متفاوت سیاسی، یعنی انقلاب مسالمت آمیز از یکسو و یک منشی مبتنی بر اصلاحات تدریجی و گام به گام و غیر حزبی در راه توسعه سیاسی پایدار از سوی دیگر، به طور کلی منشی سیاسی حزب دموکراتیک مردم ایران باید بر کدام یک از این دو استراتژی استوار باشد؟

پلنوم وسیع روشش کرد که سیاست و جامعه ایران را به طور کلان و بدون غرق شدن در حوادث پر زیر و بم صحنه سیاست ایران مد نظر قرار دهد و از یکسونگری بپرهیزد. چکیده تحلیل پلنوم وسیع درباره اوضاع کنونی ایران از این قرار است:

- مشارکت گسترده مردم در زندگی سیاسی و امکان تاثیرگذاری در تصمیم گیریهای سیاسی از راه مشارکت انتخابی و نیز شرکت در بحث ها و روندهای همگانی جامعه، مهمترین عامل محرک جنبش دوم خرداد است. وجود یک اراده عمومی برای اصلاحات اساسی در ساختار سیاسی و زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور و فرونشستن امواج انقلابی در جامعه که به پیش صحنه رانده شدن نیازها و توقعات و مطالبات معوقه ۲۰ سال گذشته شهروندان ایرانی منجر شده است، سرچشمه های اساسی تمایل عمومی به مشارکت را تشکیل می دهد. مشارکت انتخاباتی مردم در انتخاب مجلس ششم، گسترده و تداوم تمایل مشارکت جویانه عمومی شهروندان را - که در گذشته هیچگاه به گسترده و عمق امروز نبوده است - برمی تاباند. سپری شدن دوران انقلاب و نیز تحول در ترکیب سنی، تحصیل و شهری و جمعیتی کشور از عوامل دوام و برگشت ناپذیر بودن این تمایل عمومی شهروندان ایرانی است. اما در عین حال ریشه های فرهنگی استبداد در ایران هنوز بسیار نیرومند است و برای زایش و تحکیم یک فرهنگ دموکراتیک موانع متعدد و راه درازی پیش روست.

مشارکت گسترده مردم در زندگی سیاسی و نیز شرکت در بحث ها و روندهای همگانی جامعه، مهمترین عامل محرک جنبش دوم خرداد است.

- توقیف گسترده نشریات مستقل و اصلاح طلب و زندانی کردن اصلاح طلبان و رفتار جانبدارانه شورای نگهبان در رد صلاحیت ها و اینکه تایید انتخابات تهران ۹۲ روز به طول انجامید، گرچه آسیب های جدی بر جنبش اصلاح طلبی وارد کرد و بخشی از نیروهای آزادیخواه و ملی - مذهبی را از رقابتهای انتخاباتی حذف کرد، اما نتوانست به اعتبار جنبش اصلاح طلبانه در میان مردم صدمه بزند. برعکس رفتار شورای نگهبان و قوه قضائیه کشور در ماههای اخ، اعتبار سیاسی و حقوقی این

نهادهای را به شدت کاهش داد. استفاده ابزاری از این نهادها از سوی اقتدارگرایان برخلاف گذشته در شرایطی صورت گرفت که جامعه ایران به یک جامعه چند صدایی تبدیل شده و دیگر انحصار سخن آخر به طور درستی در اختیار تنها یک نهاد یا شخصیت محافظه کار نیست.

ریشه های فرهنگی استبداد در ایران هنوز بسیار نیرومند است و برای زایش و تحکیم یک فرهنگ دموکراتیک موانع متعدد و راه درازی پیش روست.

- با وجود این پلنوم وسیع تاکید کرد که قدرت نیروهای ارتجاعی که حاضر به پیشبرد نظرات خود از راههای مسالمت آمیز نیستند، در ارگانهای کلیدی جمهوری اسلامی ایران نباید دست کم شمرده شود. اقلیت راست که اکثریت منابع و ابزارهای حاکمیت در ارگانهای کلیدی قدرت را در کنترل دارد، هنوز قادر است با انواع اخلاص گریها و بحران سازیها و استفاده ابزاری از ارگانهای حکومتی، در روند اصلاحات کارشکنی های جدی کند. با وجود این به عقیده ما کودتا در ایران دارای زمینه و شانس جدی نیست. بدون تردید کارشکنی های بخش افراطی جناح راست ادامه خواهد یافت و حتی در انتخابات آینده ریاست جمهوری که یکسال دیگر برگزار خواهد شد، می تواند با توسل به نظارت استصوابی برای حذف محمد خاتمی از رقابتهای انتخاباتی ریاست جمهوری دور تازه ای از دسیسه چینی را سازمان دهد. پلنوم وسیع بر این نکته تاکید ورزید که پیدایش یک نیروی راست عاقل و مسالمت جو یکی از مهمترین نیازهای تحول نظام سیاسی ایران است. این تحول برای گذار از وضع کنونی به حکومت قانون و نظام پارلمانی و رعایت قانون اساسی در جهت احیای حقوق ملت اهمیت دارد.

رفتار شورای نگهبان و قوه قضائیه کشور در ماههای اخیر، اعتبار سیاسی و حقوقی این نهادها را به شدت کاهش داد.

- تجربه نشان می دهد که مسیر اصلاحات در ایران یک روند ماریجی است که از مراحل مختلف ایجاد گفتمان، بندرفاشانی، جدال و سازش و کوشش برای یافتن یک چهارچوب بازی مورد پذیرش جناح های مختلف عبور می کند. سه ماه پر التهابی که از برگزاری انتخابات مجلس ششم تا پذیرش نسبی آرای شهروندان ایرانی از سوی شورای نگهبان گذشت، در واقع یک نمایش قدرت و رجزخوانی از سوی جناح راست و شکست خورده در انتخابات مجلس به منظور تحکیم موقعیت و کسب سهم این جناح در ارگانهای کلیدی تصمیم گیری حاکمیت بود. علاوه بر این بخش مهمی از جناح راست به خصوص شورای نگهبان، جمعیت مولفه اسلامی و برخی سران سپاه پاسداران نشان دادند که با بحران سازی، نمایش قدرت و زورآزمایی و جر زدن در واقع برای تاثیرگذاری بر روند اصلاحات و رابطه میان عناصر تشکیل دهنده جنبه دوم خرداد و بر هم زدن رابطه آنها با «غیرخودپها» کوشا هستند.

- زورآزمایی، نبرد قدرت و کشمکش میان دو جناح و دو گفتمان سیاسی، انعکاسی از مهم ترین چالش کنونی جامعه ایران یعنی جدال و سازش میان سنت گرایی و تجدد است. این کشمکش ها از یک منظر مقابله با روند اصلاحات، بحران سازی و اخلاص گری واز منظر دیگر نشانه جدی بودن و عمق ورود کشور به دوران گشایش و آزادیهای سیاسی و پیدایش ورشد مفاهیم جامعه مدنی، قانونگرایی، تساهل و ایران برای همه ایرانیان است. بنابراین این نبردها را از منظر پیش زمینه های روند دموکراتیزاسیون و چالش های دشوار آن هم باید نگریست. در عین حال اخلاص ←

و بحران‌سازیهایی بخشی از جناح راست بدون وجود عامل پیشین، یعنی حمایت گسترده اکثریت سنگین جامعه از اصلاحات، هر دولتی را می‌توانست به زانو درآورد.

زور آزمایی، نبرد قدرت و کشمکش میان دو جناح و دو گفتمان سیاسی، انعکاسی از مهمترین چالش کنونی جامعه ایران، یعنی جدال و سازش میان سنت‌گرایی و تجدد است.

هدف و نیاز جنبش اصلاح طلبانه ایران فقط گذار به آزادی و مردم‌سالاری نیست. گذار به پارلمانتاریسم، تحکیم جامعه مدنی، گذار از بی‌قانونی به قانونگرایی در شرایطی که پیش‌زمینه‌ها و عرف و قوانین بازی وجود ندارد، از دیگر اهداف و نیازهای اساسی آن است. این بدان معناست

که گذار به نوعی پارلمانتاریسم و تدوین و اجرای قوانین و تجدیدنظر در قانون اساسی، از مهم‌ترین نیازهای کنونی کشور است. به عقیده ما روند اصلاحات در ایران یک روند تدریجی و گام به گام است که خشونت‌طلبان و اقتدارگرایان و نیز نیروهای افراطی چپ در اپوزیسیون، اصلی‌ترین آفت‌های آنرا تشکیل می‌دهند. بنابراین توجه به قانونمندیهای مشی سیاسی مسالمت‌آمیز و گام به گام که به بازیگران سیاسی اصلاح طلب هم در حکومت و هم در جامعه نیاز دارد، برای روند توسعه سیاسی ایران یک اهمیت تعیین‌کننده دارد. حزب دمکراتیک مردم ایران نه از یک انقلاب مسالمت‌آمیز و تحولات خشن و مبتنی بر حذف مخالفین سیاسی بلکه از تحولات گام به گام و محترم شمردن حق حیات نیروهای راست و فراخواندن آنها به پذیرش قوانین بازی دمکراتیک و مسالمت‌آمیز پیروی می‌کند. پلنوم وسیع قرار گذاشت به مناسبت برپائی مجلس ششم پیامی خطاب به آن انتشار دهد که متن آن بر اساس مباحث نشست تنظیم و به طور جداگانه انتشار می‌یابد.

پیام پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران به مجلس ششم

نمایندگان محترم مجلس ششم!

انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی، مانند بیست سال گذشته، در شرایط عدم آزادی احزاب اصلاح طلب لائیک و درحالی که شورای نگهبان با تکیه بر نظارت استصوابی و رفتار جانبدارانه، بسیاری از نامزدهای انتخاباتی آزادیخواه و نیروهای ملی، مذهبی را رد صلاحیت کرده بود، برگزار شد. علیرغم همه موانع و نقائص یادشده که سیمای انتخابات را به مثابه انتخاباتی کاملاً آزاد به شدت خدشه دار ساخت، مردم ایران که تشنه آزادی و خواهان اصلاحات اجتماعی اند، با شرکت گسترده خود در انتخابات، از میان نیروهای ممکن که از صافی شورای نگهبان عبور کرده بودند، به لیست‌هایی رای دادند که با شعارهای اصلاح طلبانه وارد این کارزار شده بودند. از همین رو می‌توان گفت که اینک برای نخستین بار در تاریخ ایران، قوه قانونگذاری کشور با حضور یک اکثریت اصلاح طلب که مشروعیت خود را از آرا شهروندان ایرانی گرفته است، برپا می‌شود. لذا مجلس ششم با چنین ترکیبی اینک شانس آنرا یافته است که به یک نهاد دمکراتیک و یک پشتوانه ملی برای افکار عمومی ایرانیان تبدیل شود و تبلور جمهوریت در نظام سیاسی ایران به حساب آید. ما برپائی مجلس ششم را گام مهمی در پیروزی جنبش اصلاح طلبانه مردم ایران و نیز روش مسالمت‌جویانه محمد خاتمی ارزیابی می‌کنیم.

اما اعلان آرا ملت و تبلور نسبی آن در ترکیب نمایندگان مجلس ششم، به هیچوجه به معنای اجرای مطالبات ملت نیست. هنوز موانع بسیاری در سر راه احقاق حقوق ملت و حقوق شهروندی ایرانیان باقی است. اقلیت اقتدارگرا در حاکمیت که اکثریت منابع و ابزارهای حکومتی در ارگانهای کلیدی قدرت را در کنترل دارد، هنوز قادر است با انواع اخلال‌گریها و بحران‌سازیها و استفاده ابزاری از ارگانهای حاکمیت، در روند اصلاحات کازشکنی‌های جدی کند. به گمان ما فرهنگ سیاسی ضد دمکراتیک بخشی از جناح راست، تا آن درجه ارتجاعی و اخلال‌گرانه است که حتی در انتخابات آینده ریاست جمهوری که یکسال دیگر برگزار خواهد شد، می‌تواند با توسل به نظارت استصوابی شورای نگهبان، برای حذف محمد خاتمی از رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری نیز دور تازه‌ای از دسیسه‌چینی را سازمان دهد. استفاده جناحی از صدا و سیما، قوه قضائیه، شورای نگهبان و نیز شورای مصلحت نظام، از جدی‌ترین موانع گسترش اصلاحات و نهادینه کردن جامعه مدنی و ثبات سیاسی در ایران است. به همین دلیل رفتار و عملکرد شورای نگهبان و قوه قضائیه کشور در ماههای اخیر اعتبار سیاسی و حقوقی این نهادها را به شدت کاهش داده است.

پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران، به ملاحظه رفتار خشونت‌آمیز نیروهای اقتدارگرا، به شما نمایندگان مجلس ششم یادآور می‌شود که یکی از اولویت‌های اساسی مجلس ششم، کوشش در راه اعتلا جایگاه واقعی مجلس بعنوان یگانه نهاد قانونگذاری است. بر این اساس لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، یک نیاز اساسی است. تا هنگامی که مجلس و نهاد ریاست جمهوری یعنی دو نهاد مهمی که مشروعیت خود را مستقیماً از آرای شهروندان ایرانی گرفته‌اند، اختیارات و منابع قدرت قانونی در روند تصمیم‌گیریهای کلان را نیابند، بسیاری اصلاحات و از جمله وعده‌های انتخاباتی شما نمایندگان به شهروندان تحقق نخواهد یافت. این تحول برای گذار از وضع کنونی به حکومت قانون و نظام پارلمانی و به کارگیری قانون اساسی در جهت احیای حقوق ملت اهمیت حیاتی دارد. زیرا به باور ما، هدف و نیاز جنبش اصلاح طلبانه ایران فقط گذار به آزادی و مردم‌سالاری نیست. گذار به پارلمانتاریسم، تحکیم جامعه مدنی، گذار از بی‌قانونی به قانونگرایی و در یک کلام توسعه سیاسی پایدار، از دیگر اهداف و نیازهای اساسی آن است.

نمایندگان محترم مجلس ششم!

شما نمایندگان مجلس ششم علیرغم موانع موجود، اصلی‌ترین لوازم و پیش‌شرطها برای ایفای یک نقش اساسی در بازپس‌گیری حقوق پایه‌ای مردم ایران و سربلندی ایران و ایرانیان را در اختیار دارید. قانون اساسی ایران به شما حق نظارت بر کلیه دستگاههای اجرایی و قضائی و احیای حقوق شهروندی همه ایرانیان را داده است. علاوه بر آن پشتیبانی اکثریت بزرگ شهروندان از تحقق مطالبات اساسی شان و همچنین همراهی و همدلی شخص رئیس‌جمهوری عوامل اساسی دیگری هستند که همه زمینه‌های لازم برای کوشش شما در راه تأمین حقوق شهروندان ایرانی را فراهم کرده است. در شرایط کنونی آنچه که برای تحقق وعده‌های انتخاباتی اکثریت بسیار بزرگ شما به رای دهندگان ایرانی اهمیت کلیدی دارد، تعیین اولویت‌ها در برنامه اصلاحات و توسعه سیاسی است. بدون روشن کردن اولویت‌هایی که باید حلشان در دستورکار دولت و مجلس قرار گیرد، نه تنها اعتماد سیاسی مردم به سرعت کاهش می‌یابد بلکه نیروهای بسیاری هرز می‌رود، باید توجه داشت که انبوه مشکلات و دشواریهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی معوق مانده ۲۰ سال گذشته کشور و نیز توقعات ایجاد شده در افکار عمومی چنان گسترده و متنوع است که بدون تنظیم یک تقویم اصلاحی، اصلاح طلبان به جای هدایت ←

اصلاحات به دنباله رو حوادث تبدیل خواهند شد. این خطر نیز در کمین است که بدون تقویم اصلاحات سیاسی، کشور دچار هرج و مرج شود و از این طریق جامعه به بحرانهای سیاسی تازه آید دچار شود. زیرا اقشار و گروهها اجتماعی گوناگون هر یک حل مطالبات و نیازها و توقعات خود را از مجلس و دولت اصلاح طلب کنونی پیش می کنند.

برای نخستین بار در تاریخ ایران، قوه قانونگذاری کشور، با حضور یک اکثریت اصلاح طلب که مشروعیت خود را از آرا شهروندان ایرانی گرفته است، برپا می شود.

به باور ما مهم ترین اولویت های مجلس ششم که در شرایط کنونی قابل تحقق می باشد از این قرار است:

لایحه آزادی مطبوعات: آزادی مطبوعات و شروع کار مجدد ۱۷ نشریه ای که انتشارشان در ماههای اخیر به دلایل غیرقانونی و جناحی متوقف شد، در صدر اولویت های مجلس ششم است. لغو لایحه اصلاحیه قانون مطبوعات که شتابزده در آخرین روزهای حیات مجلس پنجم به تصویب رسید و جایگزین کردن آن با لایحه مطبوعات تازه ای که پاسدار آزادی کامل مطبوعات و حافظ امنیت شفلی اهل مطبوعات باشد از اولویت هاست. لایحه مطبوعات باید از نظر حقوقی جایگاه رکن چهارم جامعه مدنی در ایران را تضمین کند و به دوران بگیر و ببندهای غیرقانونی پایان دهد. باید توقیف خودسرانه نشریات، تفتیش عقاید و فراخواندن روزنامه نگاران به دادگاهها به طور کامل منع شود.

تساوی حقوق همه ایرانیان در برابر قانون: تامین و تضمین رفتار یکسان با همه شهروندان ایرانی صرفنظر از تعلق دینی، قومی و سیاسی از پایه ای ترین اصول حکومت قانون و از لوازم اصلی احیای حقوق ملت است.

به ملاحظه رفتار خشونت آمیز نیروهای اقتدارگرا، یکی از اولویت های اساسی مجلس ششم، کوشش در راه اعتلای جایگاه واقعی مجلس به عنوان یگانه نهاد قانونگذاری است.

لایحه آزادی احزاب: تعدد احزاب و تقسیم قدرت در جامعه، یکی از مبانی اصلی توسعه سیاسی و جامعه مدنی در ایران است. احزاب سیاسی تضادهای موجود در جامعه را به نهادهای ویژه ای مثل پارلمان و انتخابات سیاسی منتقل می کنند و بدین طریق از خشونت های سیاسی در جامعه به شدت می کاهند و راه دست یابی جامعه به مصالحه اجتماعی و ثبات سیاسی را هموار می کنند. مجلس ششم با تهیه و اجرای لایحه آزادی احزاب می تواند به یکی از مهم ترین نیازهای ثبات اجتماعی و رشد همه جانبه کشور پاسخ گوید.

اصلاح قوه قضائیه: قانون اساسی ایران به شما نمایندگان مجلس حق نظارت و اصلاح قوه قضائیه را داده است. در این حوزه کلیدی اصلاح ساختار دادگاهها، عرفی کردن عدالت و رفع نواقص قانون جزائی و مدنی و به ویژه برجچیدن تعدد مراکز قضائی و نهادهائی مانند دادگاه ویژه روحانیت و لغو دادگاههای ویژه از مهم ترین وظایف مجلس ششم خواهد بود. همچنین جرم سیاسی بر پایه منشور جهانی حقوق بشر باید بازتعریف شود.

لایحه انتخابات بر اساس لغو نظارت استصوابی: یکی از مهم ترین اولویت های مجلس ششم است که به توسعه سیاسی پایدار در ایران یک شانس واقعی خواهد داد و مشروعیت نهادهای تصمیم گیری را به آرا شهروندان خواهد سپرد. این کام در واقع نقش مجلس را بعنوان یگانه قوه قانونگذاری ارتقا خواهد داد و اختیارات قانونی لازم را به یک نهاد منتخب مردم خواهد سپرد و میان اختیارات و مسئولیت های هر ارگان تصمیم گیری با

مشروعیت سیاسی آن در نزد انتخاب کنندگان یک توازن واقعی ایجاد می کند.

حقوق جوانان و زنان: کوشش در راه حل انبوه مسائل زنان و جوانان ایران که اکثریت احاد کشور را تشکیل می دهند، از روندهای سرنوشت ساز جامعه ایران است. همه می دانند که الگوی تاکنونی روحانیون نتوانسته است از نظر فکری و فرهنگی کوچکترین جاذبه ای برای زنان و جوانان ایران داشته باشد. نقش فعال زنان و جوانان در حیات اجتماعی ایران بسیار جدی است و باید سخنگویان، نشریات و سازمانهای اجتماعی و مدنی و سیاسی خود را بیابند. اصلاح نظام آموزشی ایران و نظام مدارس عالی و به ویژه ایجاد اشتغال و امکانات رفاهی برای آنان از اهمیت جدی برخوردار است.

بدون تقویم اصلاحات سیاسی، کشور دچار هرج و مرج می شود و از این طریق جامعه به بحرانهای سیاسی تازه آید دچار می شود.

ایران برای ایرانیان: پایان دادن به تقسیم جامعه به «خودی» و «غیرخودی» و تامین حقوق دگراندیشان و تضمین حق حیات و حقوق شهروندی آنها از مهم ترین ارکان توسعه سیاسی پایدار در ایران است. همه ایرانیان که متعلق به یک کشور هستند، باید بتوانند اختلافات خود با یکدیگر را از راه گفتگو حل کنند. باید به طور کلی دید حکومت نسبت به ایرانیان خارج از کشور اصلاح شده و با آنها وارد یک گفتگوی سازنده گردد.

اصلاحات اقتصادی: روشن است که امروز مسائل اقتصادی در صدر اولویتهای جامعه قرار گرفته اند. مجلس ششم به موازات کوشش در راه کاهش بحران اقتصادی باید همزمان در راه ایجاد امنیت سیاسی، حسابرسی از بنیادهای بسیار قدرتمند اقتصادی که تابع هیچ کنترلی نیستند، تجدیدنظر در سیاست خارجی و عادی کردن رابطه ایران و آمریکا، حضور در بازارهای جهانی و بازگشت ثروت های مادی و معنوی ایرانیان خارج از کشور کوشش کند.

پیشنهادات فوق و دیگر لوایح اصلاحی با همه اهمیت شان به تنهایی نقش مجلس ششم را بازنمی تابانند. رفتار شما نمایندگان مجلس ششم با شهروندان و دگراندیشان و نشان دادن یک الگوی ملی که در عمل یک نمونه رفتار شهروندی و خواهان گفتگو با نمایندگان دیگر افکار و زمینه سازی برای مشارکت مسالمت جویانه در مباحث همگانی کشور را به نمایش بگذارد، خود از مهم ترین نشانه های گذار ایران به دوران قانونگرایی و پالمانتاریسم به شمار می آید.

اصلاح قوه قضائیه و در این حوزه کلیدی، اصلاح ساختار دادگاهها، عرفی کردن عدالت و رفع نواقص قانون جزایی و مدنی و به ویژه برجچیدن تعدد مراکز قضایی و نهادهایی مانند دادگاه ویژه روحانیت و لغو دادگاههای ویژه، از مهم ترین وظایف مجلس ششم خواهد بود.

پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران در پایان با آرزوی پیروزی برای شما نمایندگان مجلس ششم، در راه عمل به وظایف خود در سمت گذار کشور به حکومت قانون بر خواست فعالیت و حضور قانونی و علنی در کشور در چهارچوب التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تاکید می ورزد.

پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران
هفتم ژوئن سال ۲۰۰۰ برابر با ۱۸ خرداد ماه سال ۱۳۷۹

در آستانه دیدار محمد خاتمی از آلمان

محمد خاتمی، رییس جمهوری اسلامی ایران، در ماه ژوئیه و در چارچوب یک دیدار رسمی به آلمان خواهد آمد. بد نیست این سفر را از چند زاویه مورد بررسی قرار دهیم.

خاتمی در حالی از آلمان دیدن می کند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، علیرغم خوشبینی های اولیه، هنوز در عادی سازی مناسبات با غرب و به ویژه در رابطه با ایالات متحده آمریکا، از دستاوردهای چشمگیری برخوردار نبوده است. جنگ بی امان قدرت میان اقتدارگرایان و اصلاح طلبان در ایران، که غربی ها با دقت آن را تعقیب می کنند و نیز مشکلات و محدودیت های عدیده ای که بر سر راه روند اصلاحات در کشور وجود دارد، هنوز کشورهای غربی را به برکشت ناپذیر بودن اصلاحات آغاز شده و تحکیم جامعه ای قانونمند که امنیت سرمایه گذاری نیز در آن تامین شده باشد، متقاعد نساخته است. از همین رو تداوم دیدارهایی از این دست، شاید بتواند به خاتمی در جلب پشتیبانی بیشتر بین المللی، برای غلبه بر مشکلات داخلی یاری رساند.

رابطه سیاسی و اقتصادی میان ایران و آلمان اما باید با نگاهی دقیق تر مورد توجه قرار گیرد. جمهوری اسلامی ایران پس از پایان جنگ با عراق، همواره از مناسبات نسبتاً حسنه ای با جمهوری فدرال آلمان برخوردار بوده است. در آلمان دولت محافظه کار هلموت کهل در آلمان، با توجه به اختلافات شدید ایالات متحده و جمهوری اسلامی و با حرکت از منافع اقتصادی آلمان، در تلاش بود تا در رقابت با دیگر کشورهای اروپای غربی و ژاپن، خلاء حضور آمریکا در بازارهای داخلی ایران را پر کند. در این راستا، اختناق سیاسی در ایران و به ویژه نقض دائمی حقوق بشر که در دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نیز همچنان در دستور کار بود، کمتر مورد عنایت دولت آلمان قرار داشت و اولویت روی گسترش مناسبات اقتصادی متمرکز بود. ظبما مسائل جنجالی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از نوع تلاش برای صدور انقلاب به کشورهای همسایه، صدور تروریسم و اخلاف در روند صلح خاورمیانه، تلاش ایران برای دستیابی به جنگ افزار هسته ای و فتوای قتل سلمان رشدی توسط آیت الله خمینی، کشورهای اروپای غربی و در راس آنها آلمان را به ناچار به سوی سیاستهای محتاطانه تری نسبت به جمهوری اسلامی سوق می داد که اتخاذ سیاست «گفتگوی انتقادی»، نتیجه منطقی آن بود. چنین سیاستی اما مانع از آن نبود که دیپلماسی مخفی میان جمهوری اسلامی و دولت آلمان ادامه نیابد و حجم مبادلات بازرگانی میان دو کشور افزایش نشان ندهد. بعضی قراردادهای اقتصادی پس از سفر «کنشر» وزیر امور خارجه وقت آلمان به تهران و نیز دیدار نیمه علنی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات دولت رفسنجانی از آلمان و تلاشهای «اشمیت باوتر» هماهنگ کننده فعالیت های اداره

حراست از قانون اساسی آلمان (سازمان امنیت این کشور) برای گسترش مناسبات با جمهوری اسلامی و مجوز ساختن وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به مدرن ترین دستگاه های شوند و تعقیب و مراقبت، هنوز از اذهان زنده نشده است. در این زمان آلمان عملاً به مرکز فعالیت های جاسوسی جمهوری اسلامی در اروپا علیه مخالفین تبدیل شده بود.

اما هنگامی که جمهوری اسلامی دامنه ماجراجویی های خود و ترور مخالفین در خارج از مرزهای کشور را بطور علنی به درون خاک آلمان کشید و فاجعه «میکونوس» را آفرید، مناسبات میان دو کشور در سایه کارزار گسترده تبلیغاتی نیروهای اپوزیسیون و فشار نیروهای مترقی در جامعه آلمان، به سرعت رو به وخامت گذاشت. رای تاریخی دادگاه میکونوس در محکوم کردن عاملان ترور و حتی گردانندگان پشت پرده آن در حاکمیت جمهوری اسلامی، نقطه حسیض روابط دیپلماتیک میان دو کشور بود.

رییس جمهوری اسلامی اینک در شرایطی از آلمان دیدن می کند، که تغییرات چندی در معادلات دیپلماتیک میان ایران و آلمان وارد شده است. پیروزی شکست انگیز خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری که عملاً به حاکمیت دوگانه ای در جمهوری اسلامی منجر شده است و وعده های اصلاح طلبانه او برای توسعه سیاسی و عادی سازی و گسترش مناسبات با سایر کشورهای جهان، با استقبال کشورهای غربی روبروست. از سوی دیگر انتخابات دو سال پیش در آلمان نیز منجر به شکست محافظه کاران و به قدرت رسیدن دولت ائتلافی سوسیال دمکراتها و حزب سبزها شده است. پس از این تغییر و تحولات سیاسی در ایران و آلمان، مناسبات به شدت بحرانی میان این دو کشور، به طور آرام و تدریجی رو به بهبود گذاشت. اخلاف کری تندروها در ایران و جنجال آفرینی هایی از نوع ماجرای «هوفر» نیز نتوانست ترمیزی اساسی در این روند ایجاد کند. در زمینه این تغییر و تحول همین بس که بگویم که امروزه به عوض دیدار نیمه مخفی وزیر اطلاعات، آلمان میزبان شخصیت های اصلاح طلب دولت خاتمی و نیز چهره های سیاسی - فرهنگی آزادیخواه پیرامون حاکمیت است که نمونه آن را در کنفرانس برلین شاهد بودیم.

اینک با دیدار خاتمی از آلمان، هر دو کشور در صدد آن هستند که به اختلافات گذشته پایان دهند و فصل تازه ای در مناسبات دیپلماتیک میان خود بکشایند. بدیهی است که این بار نیز اعتدالی مناسبات اقتصادی، از مسائل محوری این دیدار خواهد بود. اما در عین حال می توان امیدوار بود که حساسیت دولت آلمان - به ویژه با توجه به نیروی ائتلافی سبزها در ترکیب آن - نسبت به آزادیهای سیاسی در ایران و رعایت حقوق بشر نیز از درجه بالاتری برخوردار باشد. دولت آلمان به خوبی آگاه است که چنین امری از راه تقویت دولت خاتمی و

کهک به روند اصلاحی او میسر است. جنجالی که اقتدارگرایان در ایران بر سر کنفرانس برلین برپا کردند و از جمله زدن انگ «صهیونیستی» به حزب سبزها که توسط یکی از بنیادهای فرهنگی خود مبتکر این کنفرانس بود، در همین رابطه قابل توضیح است. بازداشت شرکت کنندگان در کنفرانس برلین را نیز می توان نشانگر اخلاف تمامیت خواهان و سنگ اندازی آنان در راه تلاشهای خاتمی برای عادی سازی مناسبات میان ایران و آلمان ارزیابی کرد.

اما اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور، از چنین دیداری چه انتظاری باید داشته باشد؟ واقعیت اینست که بخش بزرگی از این اپوزیسیون که به براندازی جمهوری اسلامی و سیاستهای افراطی گرایش دارد، از هم اکنون به دنبال بسیج گسترده نیروهای خود برای افشاکاری و ایجاد تنش و جنجال در این زمینه است. در قاموس این نیروها، نه تحولی در ایران صورت گرفته و نه گسترش مناسبات دیپلماتیک جمهوری اسلامی با جهان پیرامون خود، دردی را دوا خواهد کرد. حدیثی اگر باقیست همان سیاه و سفید دیدن همه پدیده هاست و فرمولهای کلیشه ای برای افشاکاری «آخوندها» و «امپریالیسم جهانخواه» و غیره ...

اپوزیسیون اصلاح طلب و عقلگرای خارج از کشور اما باید چنین دیدارهایی را به دقت در نظر داشته باشد و از منظر منافع ملی ایران، نادانی که گسترش مناسبات برپایه برابری حقوق استوار و از شفافیت کامل و امکان نظارت عمومی بر آن برخوردار است، آتراً مورد پشتیبانی قرار دهد. نباید فراموش کرد که در دنیای اطلاعات و انفورماتیک، عادی سازی مناسبات ایران با کشورهای جهان، از نیازهای اساسی است و انزوا در «دهکده جهانی» اصولاً میسر نیست. در عین حال گسترش مناسبات بازرگانی با کشورهای پیشرفته صنعتی، با حرکت از اولویتهای توسعه اقتصادی در ایران، به نفع مردم ماست. بدیهی است که همه این عوامل از دید ما باید در خدمت توسعه سیاسی پایدار در داخل کشور صورت گیرد. اپوزیسیون دمکرات می تواند و باید چنین دیدگاهی را در جریان این دیدار، از طریق جلسات و کنفرانسهای مطبوعاتی و نامه های سرکشاده و عریضه نویسی، برای جهانیان روشن کند.

محمد خاتمی آماده دیدار از کشوری می شود که اقتدارگرایان همین چندین پیش چند تن از روزنامه نگاران و روشنفکران ایرانی را به جرم شرکت در کنفرانسی علمی در آن کشور و به بهانه های واهی بازداشت و روانه زندان کرده اند. باید انتظار داشت که او لاف همه تلاش خود را برای آزادی این افراد به کار اندازد تا به افکار عمومی آلمان و جهان نشان دهد که می توان به روند توسعه سیاسی و اصلاحات در ایران خوشبین بود.

چرا و چگونه اصلاح طلب هستیم؟

فرهنگ سیاسی اصلاح طلبانه، مرزبندی روشن با انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی از راههای غیردموکراتیک، اهمیت دادن به عقل و نیز اجتناب از کاربرد خشونت در مبارزه سیاسی و نیز لزوم کسب مشروعیت حرکت سیاسی از مشارکت انتخابی شهروندان است. در مبارزه اصلاح طلبانه، به جای رهبران کاریزماتیک و یا عوام فریبی های انقلابی و افسانه ای که گویا همه مسائل کشور با انقلاب حل می شود، این اصلاح طلبان نظریه پردازان هوشمند سیاسی اند که یک نقش مرکزی بازی می کنند و با تولید ایده ها و راه حل های عملی و تدابیر سیاسی از افکار عمومی شهروندان مشروعیت می گیرند.

از مدل های فوق دو نتیجه کوتاه اما بسیار اساسی به دست می آید. اولاً دمکراتیزاسیون نه یک حرکت جهشی بلکه روندی طولانی و تدریجی با مراحل گذار متعدد سرشار از افت و خیز، همزیستی و سرانجام ایجاد تعادل جدیدی از قوای سیاسی در اثر عقب نشینی ها و پیشروی هاست. ثانیاً در همه این تجارب میان جامعه مدنی و دمکراسی یک پیوستگی بسیار نزدیک وجود دارد. این نسبت به طور بسیار فشرده به این معناست که رشد و توسعه جامعه مدنی مهمترین عامل حفظ، رشد و تحکیم دمکراسی و تامین حقوق انسانی شهروندان است.

اصلاح طلبی روشی انتخابی و بینشی است نه تحمیلی!

در بخشی از اپوزیسیون ایران سنت بر این است که کاربرد شیوه های غیردمکراتیک مبارزه سیاسی نظیر انتقام گیری سیاسی، پرخاشجویی، تمایل به حذف یکدیگر و عدم پای بندی به الزامات مبارزه مسالمت آمیز به گردن حکومت و شرایط نامساعد گذاشته شود. اما فرهنگ و روش سیاسی اصلاح طلبانه حاصل یک کنش و واکنش نیست، بلکه یک انتخاب آگاهانه و یک رفتار سیاسی مبتنی بر منطق و عقل و سنخ سود و زیان هر کار برای جامعه است. اصلاح طلبی یک بینش و مکتب و فرهنگ سیاسی است. صرفنظر از توازن قوا و شرایط سیاسی، اصلاح طلبان در توفانی ترین وزش های انقلابی هم به خاطر فرهنگ سیاسی دیدگاه های بینشی، روش مسالمت آمیز را رها نمی کنند. اما انقلابیون در صلح آمیزترین شرایط و نبود هیچ یک از زمینه های انقلاب و عدم تمایل مردم، باز هم برای براندازی و رادیکالیزه کردن ←

پدیدار می گردد. نیروهای اقتدارگرا در اثر به هم خوردن توازن قوا در تحلیل نهائی برای حفظ موقعیت خود، یا به گروه های راست قانونی تحول می یابند و در روندهای جاری اینتگره می شوند و یا ناچار به خاطر فقدان مشروعیت مردمی بنا به نحوه واکنش خود به حق یکسان با دیگر شهروندان قانع شده و یا ایزوله و در مواردی به نهادی مشورتی تبدیل می شوند. این منطق و روش را می توان توسعه سیاسی گام به گام و پایدار نامید. که نمونه اروپائی آنرا در نظام سیاسی انگلستان و سوئد و اروپای مرکزی می توان دید.



نسخه ۱۰۰۰

اهرم های اصلی اصلاحات هم در بالا در میان حکومت گران و هم در پایین میان شهروندان قرار دارند. امتیاز این روش اجتناب از بی ثباتی در وحدت و امنیت ملی و نیز منطق دو برنده به جای یک برنده و یک بازنده است. تجربه نشان می دهد که اصلاحات در همه کشورها یک روند مارپیچی است که از مراحل مختلف فشار و الزامات درون جامعه، ایجاد گفتمان، جدال و سازش و کوشش برای یافتن یک چهارچوب بازی مورد پذیرش عبور می کند. اصلاح پذیری نظام سیاسی، ظهور آکتورها و اندیشه های تازه و راه حل جویانه و یک فرهنگ سیاسی اصلاح طلبانه و تمایل ذهنی شهروندان، مهمترین پیش شرط های انتخاب راه اصلاح طلبانه است. منظور از

امروز در میان طیف نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور، جدال اصلی میان دو قرائت اصلاحات تدریجی و انقلاب مسالمت آمیز است. قبل از پرداختن به پرسش مرکزی درباره اینکه آیا نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است یا نه، کوشش می کنم دلایل برتری و لزوم در پیش گرفتن روش و بینش اصلاح طلبانه را توضیح دهم.

تفاوت های پایه ای درک انقلابی و اصلاح طلبانه

همه انقلاب ها با وجود ویژگی های ملی، دارای اهداف، روشها و نتایج کم و بیش جهانشمول اند. هدف و منطق اصلی انقلاب و از جمله نوع مسالمت آمیز آن به زیر کشیدن و حذف کامل حاکمیت سیاسی است. گام بعدی نبرد بر سر تصاحب قدرت سیاسی میان انقلابیون است. در این گام نه تنها صاحبان قدرت کهنه بلکه بخشی از انقلابیون نیز معمولاً «پاکسازی» و حذف می شوند. همه انقلاب های معاصر از انقلاب فرانسه گرفته تا انقلاب روسیه و چین و ایران شاهد این ادعا هستند. اصلاح ناپذیری نظام سیاسی، آمادگی و تمایل جدی اقلیت شهرنشین در پشتیبانی فعال از الگوی نخبگان سیاسی انقلابی و وجود نخبگان انقلابی مورد اعتماد معنوی و اخلاقی جامعه که معمولاً رهبرانی کاریزماتیک اند. سه فاکتور اصلی در انتخاب و پیروزی روش های انقلابی است. در همه مدل های انقلابی به جای آکتورها و ایده های روشن سیاسی، یک رابطه یکسویه میان رهبران و توده بی شکل برقرار است. این مدل تقریباً در همه موارد به دور جدیدی از استبداد و یا به یک جنگ داخلی طولانی مدت منجر شده است. تجربه جهانی و ایرانی تردیدی در شکست و ناکامی این مدل یعنی «افسانه انقلاب» و راه حل های یک شبه و جهشی باقی نگذاشته است. روش رفرم نیز در هر کشور ویژگی های فرهنگی و سیاسی خود را دارد. اما با این وجود از یک منطق مشترک پیروی می کند. اصلاح گری نه مبتنی بر تفکر حذفی است و نه صرفاً بسیج توده ها. برعکس مساله مرکزی در راه و روش اصلاح طلبانه، اجتناب از ستیزه جویی و حذف است. به عبارت دیگر فضای سیاسی به گونه ای گشایش می یابد که نهادهای تازه دمکراتیک در «بالا» و «پائین» برپا می شوند و یا در نهادهای موجود مثل پارلمان یک خانه تکانی صورت می گیرد. از این طریق توازن و رقابت مسالمت آمیز میان نهادهای قدیمی و تازه

مبارزه و طرح کردن پیش شرط های غیرعملی می کوشند. در مبارزه برای دموکراسی نه فقط اهداف، بلکه چگونگی و روش تحقق آن هم حائز اهمیت اساسی است. روشهای انقلابی در پی حذف کامل و انحلال نهادها و شوراندن و بسیج مردم و گسترش تضادهای سیاسی و اجتماعی اند. اما روشهای اصلاح طلبانه در پی زایش و نهادی کردن دموکراسی، پرورش و قوام یک فرهنگ دموکراتیک، تحکیم مدنیت و افزایش احساس مسئولیت در شهروندان برای استمرار پیکار سیاسی و متشکل کردن آنها در نهادهای صنفی و سیاسی پایدارند. به سخن دیگر برای رویکرد به اصلاح طلبی سیاسی نباید یک تحول بنیادی در همه ساختار سیاسی را پیش شرط شمرد.

مساله مرکزی در راه و روش اصلاح طلبانه، اجتناب از ستیزه جویی و حذف است.

در جوامعی مانند ایران که فاقد پیش زمینه های سیستم چند حزبی و نظام پارلمانی است، روی آوردن به روش اصلاح طلبی در میان اکتورهای سیاسی، خود یک آفرینش و تولید فرهنگ سیاسی تازه و جلوگیری از بازتولید خشونت و دور تسلسل استبداد - اغتشاش - استبداد است. زیرا در ایران هرگاه حکومتها ضعیف شده اند، تنها گروههای سیاسی متعدد و اغلب ستیزه جو و بدون برنامه سیاسی واقعی و یا با وابستگی به خارج پدیدار شده اند و نه جامعه مدنی.

یک موضوع دیگر رابطه باورها و ارزش ها با مبارزه سیاسی اصلاح طلبانه است. پارادوکس بسیاری از نیروهای اپوزیسیون این است که در لفظ خود را مسالمت جو می شمردند، اما تحقق خواستههای بینشی و ارزشهای مورد پسند خود را پیش شرط انجام هرگونه رفرم و رویکرد به مبارزه اصلاح طلبانه قرار می دهند. داشتن بینش سکولار و یا مخالفت با ولایت فقیه از نظر بینشی به مفهوم آن نیست که این ارزشها باید پیش شرط مبارزه سیاسی اصلاح طلبانه قرار گیرند. حتی در نظام های سیاسی غرب بسیاری از نیروهای سیاسی در مسایل بینشی مثل خواست تغییر قانون اساسی، الغای رژیم سلطنتی در انگلستان و سوئد و یا خواست خروج از اتحادیه اروپا دارای مواضع اعلان شده ای هستند. اما این مواضع را پیش شرط مبارزه مسالمت آمیز قرار نمی دهند. این خواستها در دو سطح گفتگو میان نخبگان و نخبگان و یا میان نخبگان و توده مردم جاری می شوند، اما اجرای آنها تا کسب رای اکثریت شهروندان - که گاه تا چندین دهه به طول می انجامد - در حد مواضع بینشی باقی می ماند. به این ترتیب خواست جدائی دین از دولت و یا مخالفت با

ولایت فقیه جزو باورهای بینشی ماست، اما برای تحقق آنها باید در یک گفتگوی سازنده با دیگر روشنفکران دینی و مردم شرکت کرد تا شرایط تحقق آنها به طور دموکراتیک و نه به شکل اراده گرایان حاصل آید. روش اصلاح طلبی نه وعده ای برای فردا بلکه قاعده ای برای کاربرد در همین امروز و همین شرایط موجود است.

امکانات و چشم انداز اصلاحات تدریجی در ایران امروز

برای دادن پاسخ به این پرسش با توجه به سطوح بالا باید به سه سوال اصلی به طور کلان پاسخ داد: آیا نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است؟ تمایل و ذهنیت شهروندان ایرانی انقلابی گرا یا اصلاح طلب است؟ مدل مطلوب نخبگان اپوزیسیون انقلابی است یا اصلاح طلبانه؟

الف: آیا نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است؟

در دو دهه اخیر بسیاری از نیروهای اپوزیسیون با ناکامی آشکار کوشیدند با بیان کلیشه های مختلف، غیرممکن بودن هرگونه پروژه اصلاح گرایانه در ایران در چهارچوب جمهوری اسلامی را اثبات کنند. اما آنچه که در تحلیل سیاست ایران در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد، همه قواعد بازی سیاسی است. یک علت تعیین کننده لزوم نگرش پویا در بررسی تحولات سیاسی ایران، شرایط پس از انقلاب است که روندهای بسیار جدیدی در همه سطوح سیاست ایران را سبب گردید و به بسیاری از نهادها و جنبش های سیاسی و فکری آینده ساز شانس ظهور داد که در حال شدن بوده و یا هستند. در دو دهه گذشته برداشت این اکتورها از منابع اولیه اسلامی در برخورد به واقعیات جامعه ایران به طور دائم در حال تغییر و تحول بوده است. به عنوان نمونه از دکتر سروش، عبدا لله نوری، کدیور ودهها چهره دیگر می توان نام برد که در همه زمینه های فلسفی، نقش دین در سیاست، ولایت فقیه، قانونیت، هنر و دین، نگرش به زن و همچنین قرائت از تمدن غرب به تجدید نظرهای مهمی دست زده اند. ابعاد این بازبینی ها و اصلاحات فکری تدریجی نسبت به طول زمانی آن بسیار قابل توجه است و قبل از هر چیز نشانه دینامیسم و موقعیت جامعه ایرانی و نیز شرایط جهانی است که اکتورهای اصلی را دائما در برابر چالش های تازه تر قرار می دهد. علاوه بر اینها ساختار حقوقی قانون اساسی و نیز خاستگاه نظام سیاسی کشور که ناشی از یک انقلاب بزرگ مردمی است باید مورد توجه قرار گیرد. در حاکمیت این نظام از همان ابتدای پیدایش ناهمگون بوده و کسانی مانند بازرگان و بنی صدر هم در همین نظام نخست وزیر و رئیس جمهور بوده اند و تعدد و تحول و گفتگو البته منهای غیرخودپیدا - همواره در این نظام وجود داشته است. قانون اساسی ایران نیز با همه

پارادوکس ها دارای شاخص های مهم مردم سالاری است. به عنوان نمونه حقوق ملت و آزادیها جای مهمی در آن دارد. در قانون اساسی ایران به مشارکت مردم در سیاست و شکل گیری ارگانهای مثل شوراهای شهری، مجلس و ریاست جمهوری جای مهمی داده شده است. با وجود اینکه نظارت استصوابی شورای نگهبان امکان برگزاری انتخابات آزاد را به شدت خدشه دار کرده است، اما به نمایندگان منتخب مجلس حق نظارت بر کلیه دستگاههای اجرائی و قضائی و احیای حقوق شهروندی همه ایرانیان را داده است.

در حال حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران دست کم سه تفسیر از جمهوری اسلامی وجود دارد:

- یک گرایش اقتدارگرایانه که نوعی حکومت تمامیت خواه و توتالیتر را بازمی تاباند و مشروعیت قدرت سیاسی را نه ناشی از مردم بلکه از اسلام و خدا می داند و مهار زندگی خصوصی مردم از سوی حکومت را وظیفه اصلی وی می داند. این گرایش در ارگانهای کلیدی قدرت بسیار نیرومند اما در افکار عمومی شهروندان فاقد پایگاه اجتماعی جدی و در اقلیت است. قدرت این نیروهای ارتجاعی که حاضر به پیشبرد نظرات خود از راههای مسالمت آمیز نیستند، در ارگانهای کلیدی جمهوری اسلامی ایران قابل ملاحظه است و منابع و ابزارهای مهمی در ارگانهای کلیدی قدرت را در کنترل دارند. این جناح هنوز قادر است با انواع اخلال گریها و بحران سازها و استفاده ابزاری از ارگانهای حکومتی در روند اصلاحات کارشکنی های جدی کند. با وجود این کودتا در ایران دارای زمینه و شانس جدی نیست. زیرا نه در جامعه پایگاه دارد و نه در ارگانهای انتظامی و اطلاعاتی حاکمیت که پس از دوم خرداد به دو گرایش متمایز تحول یافته اند.

در جوامعی مانند ایران که فاقد پیش زمینه های سیستم چند حزبی و نظام پارلمانی است، روی آوردن به روش اصلاح طلبی، خود یک آفرینش و تولید فرهنگ سیاسی تازه و جلوگیری از بازتولید خشونت است.

- یک گرایش دیگر در حاکمیت نظام سیاسی ایران وجود دارد که می توان آنرا دیوان سالاری آمرانه نامید. هدف این گرایش ایجاد توسعه اقتصادی از بالا و با حاکمیت دیوان سالاری و استفاده از تخصص و تکنوکراتها بدون توسعه سیاسی و گذار به ایجاد توسعه اقتصادی از بالا و با حاکمیت دیوان سالاری و استفاده از تخصص و تکنوکراتها بدون توسعه سیاسی و گذار به مردم سالاری است.

← گرایش و تفسیر سوم که در حاکمیت جمهوری اسلامی رو به رشد است و بخش اصلی دولت و مجلس را شامل می شود، یک گرایش مردم سالار است که برای تحقق توسعه سیاسی، قانونگرایی و تساهل و جامعه مدنی می کوشد و تفسیرش از نظام جمهوری اسلامی نیز با اصول مردم سالاری و افزایش مشارکت عمومی و آزادیهای سیاسی همسو و سازگار است. این گرایش در کل حاکمیت در اقلیت قرار دارد اما در افکار عمومی و در جامعه از پشتیبانی اکثریت شهروندان برخوردار است.

در دو دهه گذشته برداشت آکتورهای اسلامی از منابع اولیه اسلامی، در برخورد به واقعیات جامعه ایران، به طور دائم در حال تغییر و تحول بوده است.

در واقع محتوی اصلی نبرد قدرت و کشمکش میان دو جناح بر سر دو گفتمان سیاسی متفاوت است که در آن نیروهای اصلاح طلب برای غالب کردن شاخص های مردم سالاری در کل نظام سیاسی پیکار می کنند.

ب: ذهنیت افشار شهروندی انقلابی گرا یا اصلاح طلب است؟

تمام داده های موجود حاکی از مشارکت گسترده مردم در زندگی سیاسی و امکان تاثیرگذاری در تصمیم گیریهای سیاسی از راه مشارکت انتخاباتی و نیز شرکت در بحث های همگانی جامعه است. شهروندان ایرانی برای نخستین بار اهمیت و اثربخشی رای دادن را کشف کرده اند. آگاهی عمومی، ایجاد یک اراده عمومی برای اصلاحات اساسی در ساختار سیاسی و زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور و شرایط فرونشستن امواج انقلابی در جامعه که به پیش صحنه رانده شدن نیازها و توقعات و مطالبات ۲۰ سال گذشته شهروندان ایرانی منجر شده است، سرچشمه های اساسی تمایل عمومی به مشارکت را تشکیل می دهد. انتخاب آگاهانه سیاسی مردم در انتخابات دوم خرداد، شوراهای شهری و انتخابات مجلس ششم گستردگی و تداوم تمایل مشارکت جویانه عمومی شهروندان را - که در گذشته هیچگاه به گستردگی و عمق امروز نبوده است، برمی تاباند. دوران پست انقلاب و نیز تحول در ترکیب سنی، تحصیلی و شهری جمعیت کشور از عوامل دوام و برگشت ناپذیر بودن این تمایل عمومی شهروندان ایرانی است. خواست شهروندان از شرکت در انتخابات و نیز دیگر اشکال مشارکتی نظیر رابطه فعال با مطبوعات و نیز با تصمیم گیرندگان و مجریان و نهادهای دولتی و اجرایی و قضائی کشور، انجام اصلاحات در جهت مردم سالارانه است. ما در ایران با یک حرکت گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی

روبرو هستیم که از نظر روش مسالمت جویانه و قانونگراست و دگرگون کردن نظام سیاسی را هدف خود قرار نداده است، اما می کوشد که برخی شاخص ها را به گرایش غالب در نظام سیاسی کشور تبدیل کند. افزایش مشارکت مردم و کوشش برای کسب حقوق مدنی و شهروندی از مهمترین شاخص های جنبش اصلاح طلبانه شهروندان ایران است.

ما در ایران با یک حرکت گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روبرو هستیم که از نظر روش مسالمت جویانه و قانونگراست و دگرگون کردن نظام سیاسی را هدف خود قرار نداده است.

ج: مدل مطلوب اکثریت نخبگان اپوزیسیون تاثیرگذار انقلابی است یا اصلاح طلبانه؟

سومین فاکتور در اثبات امکان گذار مسالمت آمیز ایران به مردم سالاری، به تحول ذهنی نخبگان سیاسی خارج از دایره حاکمیت مربوط می شود. در ایران تقریباً همه گرایشهای سیاسی روشنفکری دینی و لائیک که مهمترین منبع فکرسازی و تاثیرگذاری بر افکار عمومی را تشکیل می دهند برگذار مسالمت آمیز بر دموکراسی و مردم سالاری با اجتناب از خشونت و انقلاب تاکید می کنند. سخنرانان کنفرانس برلین که در برگیرنده همه این گرایشها بودند نمونه آن است. اکثریت بزرگ نخبگان سیاسی داخل و خارج از کشور که تولیدکنندگان الگوی تحول سیاسی ایرانند با بازنگری تجربه انقلاب ایران و نیز تجارب جهانی و کشورهای همجوار ایران در شوروی سابق به طور اساسی به دوری جونی از «روش حنفی» و یک تحول ذهنی در راستای یک فرهنگ سیاسی مداراجویانه و همزیستی گرایشهای سیاسی متفاوت روی آورده اند. این عامل در گذشته ایران یا اصلاً وجود نداشت و یا بسیار ضعیف بود. در جنبش روشنفکری اصلاح طلبانه اپوزیسیون در ایران شاهد پیدایش سه لایه اصلی یک جنبش سیاسی یعنی نظریه پردازان، مدیران و فعالین به عنوان سه بخش لازم یک جنبش سیاسی هستیم که در مواردی مثل حزب مشارکت اسلامی به تحزب نیز فراروتییده است. تحول در الگوی ذهنی نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران به ویژه از این منطبق ناشی می شود که در شرایط ضعف فرهنگ سیاسی دموکراتیک در جامعه و نبود سیستم پارلمانی هرگونه اغتشاش و انقلاب تنها به مشروعیت دادن به سرکوب بیشتر از سوی اقتدارگرایان منجر می شود و می تواند در نهایت تمامیت ارضی ایران و نهادهای کم بنیه جامعه مدنی را به شدت تهدید کند. علاوه بر این آکتورهای اصلاح طلب در عمل به این نتیجه

اساسی نیز رسیده اند که گذار ایران به پارلمانتاریسم و قانونگرایی به تدوین و اجرای قوانین و به خصوص به امنیت و وحدت ملی و اجماع عمومی نیز نیاز اساسی دارد.

چشم انداز اصلاحات

ایران امروز از منظر حقوق شهروندی یک جامعه نیمه باز است که کثرت فکری و سیاسی در آن یک واقعیت انکارناپذیر است. همه عناصر تشکیل دهنده هویت سیاسی و فرهنگی ایران یعنی سه مولفه ایرانیت، اسلامیت و تجددگرایی در حال احیا، امتزاج و تحکیم است. اما اقتدارگرایی در بخشی از حاکمیت ایران، رشد شدید نابرابری منطقه ای و اجتماعی، مسایل زنان و جوانان، انفجار جمعیت و آلودگی محیط زیست مهمترین مشکلات ایران کنونی است. حل این مشکلات ریشه ای بدون گسترش اصلاحات در نظام سیاسی و پیدایش واقعی یک وفاق ملی در صحنه سیاست کشور، کاربرد دانش و تجارب جهانی و از جمله مهارتهای علمی و کارشناسی ایرانیان خارج از کشور و تحقق شعار «ایران برای ایرانیان» غیرممکن است.

اقتدارگرایی در بخشی از حاکمیت ایران، رشد شدید نابرابری منطقه ای و اجتماعی، مسائل زنان و جوانان، انفجار جمعیت و آلودگی محیط زیست مهمترین مشکلات کنونی ایران است.

با تشکیل مجلس ششم که برای نخستین بار در تاریخ ایران قوه قانونگذاری کشور با حضور یک اکثریت اصلاح طلب برپا شده، آرایش جدید قوای سیاسی در دو نهاد اجرایی و مقننه دگرگون شده است. علاوه بر این، مجلس به یک پشتوانه ملی برای افکار عمومی ایرانیان نیز تبدیل شده است. به این ترتیب همه لوازم پیشبرد اصلاحات در ایران یعنی آکتورهای اصلاح طلب در حاکمیت و نیز نخبگان اصلاح طلب در اپوزیسیون داخل و خارج از کشور و همچنین حمایت کم سابقه شهروندان از ادانه و گسترش اصلاحات فراهم آمده است. اما این راه هنوز تا پیدایش یک گرایش نیرومند راست مسالمت جو در حاکمیت در انتظار یک مسیر مارپیچی است. با تبدیل جامعه ایران به یک جامعه چند صدائی و گسترش اصلاحات در ایران در یک روند نه چندان کوتاه مدت نقش نهادهایی مانند شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام به احتمال قوی به سود شاخص تر شدن نهادهای مردم سالار مثل مجلس و ریاست جمهوری بازتعریف خواهند شد.

به بهانه موفقیت فیلم «تخته سیاه» در جشنواره سینمایی کان هنر هفتم در ایران به پیش می رود!

جستجوی وطنی برای خود هستند که به آنها تعلق داشته باشد. فیلم همچنین بازگو کننده سرنوشت سه نسل از انسانهاست: آموزگاران که نسل بینابینی هستند و می خواهند دانش خود را در اختیار نسل جوانتر قرار دهند، اما موفق نمی شوند. خردسالان که می خواهند به دانش دست یابند، اما وقت این کار را ندارند و سرانجام برای کهنسالان زمان فراگیری به سر آمده است، زیرا آنقدر رنج و عذاب متحمل شده اند که از تاثیرات عمیق شان دیگر جایی برای آموزش باقی نمانده است. تنها آرزوی این کهنسالان، بازگشت به سرزمین آبا و اجدادی است.

سمیرا مخملباف می گوید: «آنها بسان یک دسته ماهی اند که از آنجا که هنگام مرگشان فرا رسیده است، می خواهند به مبدأ، به آبهایی که در آن زاده شده اند بازگردند تا در همانجا بمیرند.»

فکر ساختن فیلم از کجا آمده است؟

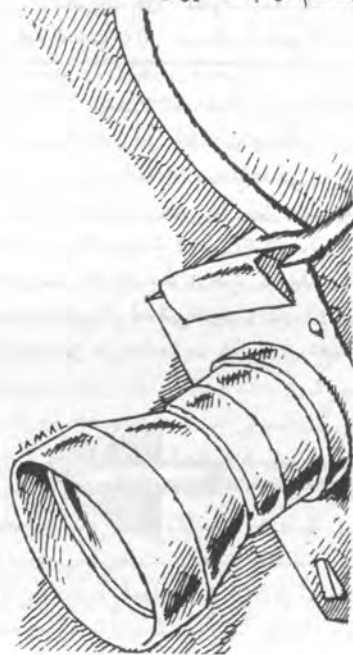
سمیرا مخملباف می گوید: «نطفه ساختن تخته سیاه از تلاقی یک فکر و یک محل در ذهنم شکل گرفت. فکر از پدرم محسن بود. او در ذهن این تصویر را داشت که عده ای آموزگار با تخته سیاه در پشت شان، با خود دانش حمل می کنند. محل، روستاهای کردستان بود که میل فیلمبرداری را در من به وجود آورد. پدرم در نوشتن سناریو همکاری نکرد، اما پرداخت صحنه ها با او بود. من و او در حین پرداخت به صحنه های فیلم با هم اختلاف نظر داشتیم و این مخالفت ها به هنگام مونتاژ حسابی بالا گرفت و گاهی کار به دعوا می کشید.»

«تخته سیاه» دومین فیلم سمیرا مخملباف، نه تنها در ساخت سینمایی اش هیچ شباهتی به «سیب» اولین فیلم خود او ندارد، بلکه حتی از پرداخت سینمایی فیلمسازان بنام معاصر چون کیارستمی، جلالی و محسن مخملباف نیز بسیار فاصله گرفته است.

روزنامه فرانسوی لوموند درباره این فیلم می نویسد: «خوشبختانه فیلمهایی را می بینیم که بسیار جالب اند و نیز فیلمهایی که مبهوتمان می کنند. اما دیدن فیلمی که این هر دو خصیصه را با هم دارا باشند، به راستی شگفتی است و این شگفتی با دیدن «تخته سیاه» سمیرا مخملباف به ما دست می دهد.»

را مورد نگاهی انتقادی قرار می دهد. و نیز فیلم «دو زن» از تهمنه میلانی که به مشکلات اجتماعی زنان می پردازد.

نباید فراموش کرد که فعالیت آزاد هنری در ایران و از جمله سینماگری هنوز با دشواریها و موانع جدی روبروست. اما همین موانع است که ارزش خلق آثار سینمایی خوب را در سالهای اخیر دو چندان می کند و بیانگر رشد و تعالی هنر هفتم در جامعه ایران است.



«تخته سیاه» برنده جایزه جشنواره سینمایی کان

کوهستانی با صخره های سخت و گذرگاههایی دشوار در نزدیکی مرز ایران و عراق و گروهی مرموز که بر پشت شان تخته سیاه حمل می کنند. حاملان این تخته های سیاه، ۱۰ تن آموزگارانند که می خواهند آنها را با پتو و پناهگاه مبادله کنند. در حین عبور از کوهستان، هلی کوپتری بر فراز سرشان به پرواز در می آید و آنها دستپاچه به دنبال پناهگاهی برای مخفی شدن می گردند. دیری نمی گذرد که از این ده آموزگار، تنها دو تن بر جای می مانند و آن دو نیز هر یک راهی جداگانه را در کوهستان پی می گیرند. موضوع فیلم بر محور ملاقاتهایی شکل می گیرد که آن دو در راه دشوار خود دارند.

در خلال این ملاقاتها، تخته سیاه حکایت گر زندگی افرادی می شود که بین دو کشور در

طی ده سال گذشته، سینمای ایران که تا پیش از انقلاب بهمن ۵۷، در عرصه بین المللی تا حدود زیادی ناشناخته بود، در جشنواره های جهانی حضوری چشمگیر و موفق داشته است.

امسال سه فیلمساز جوان ایرانی با سه فیلم در جشنواره سینمایی کان شرکت داشتند. سمیرا مخملباف کارگردان ۲۰ ساله که دو سال پیش با فیلم «سیب» جایزه «نوعی نگاه» این جشنواره را به دست آورده بود و دختر محسن مخملباف فیلمساز برجسته ایرانی است، امسال با فیلم «تخته سیاه» در بخش مسابقه ای جشنواره شرکت داشت. علاوه بر او بهمن قبادی، ۳۱ ساله با فیلم «زمانی برای سرمستی اسبها» در بخش غیر مسابقه ای پانزده کارگردان و حسن یکتاپناه، ۳۷ ساله، کارگردان فیلم «جمعه» در بخش غیر مسابقه ای «نوعی نگاه» در این جشنواره حضور یافتند.

حضور این سه فیلمساز در جشنواره معتبر سینمایی کان، بیانگر آنست که سینمای ایران توانسته است جایی ویژه در جشنواره های بین المللی به خود اختصاص دهد.

لازم به یادآوری است که فیلم «دونده» از امیر نادری، نخستین فیلم ساخته شده پس از انقلاب بود که در سال ۱۹۸۵ در جشنواره بین المللی سه قاره در نانت فرانسه، جایزه گرفت. از آن پس فیلمهای ایرانی متعددی در جشنواره های جهانی درخشیدند. تا آنجا که سه سال پیش در ماه مه ۱۹۷۷، فیلم «طعم گیلاس» اثر عباس کیارستمی، نخل طلا، یعنی جایزه نخست جشنواره سینمایی کان را به همراه یک کارگردان ژاپنی از آن خود نمود.

در تاریخ جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۹۹۷، از نظر سیاسی نیز سالی تعیین کننده بود. در همین سال بود که محمد خاتمی وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی، با وعده های اصلاح طلبانه به ریاست جمهوری رسید. کمتر شدن سانسور و گشایش بیشتر جامعه مدنی در زمینه های سیاسی و اجتماعی و هنری پس از این انتخابات، ایجاد کننده فضای جدیدی در جامعه ایران بود که از جمله در زمینه هنری، بر سینمای ایران نیز تاثیر مثبتی داشت. بازتاب این فضای جدید را در سینمای ایران از جمله می توان در فیلمهایی چون «سیاوش» ساخته سامان مصدق مشاهده کرد که حکایت از عشق جرقه وار دختر و پسری دانشجو دارد. یا فیلم «سرخ» اثر فریدون جیرانی که معضل خشونت در خانواده

روشنفکران دینی و تابوی مسائل زنان

شرایط سیاسی، اجتماعی فعلی ایران، ویژگیهای نوینی را به بار آورده است. رودررویی آشکار دو جناح اصلاح طلب و محافظه کار راست، حمایت و پشتیبانی سیاسی به حق از اصلاح طلبان را می طلبد و در این راستا بحث ها و برخوردهای فراوانی شده است. در اینجا قصد طرح دوباره این نقطه نظرها نیست بلکه برخورد نظری با دیدگاههای گروهی است که نام نواندیشان دینی را به خود گرفته اند. این برخورد تنها در چهارچوب نظریاتشان در باب مسائل زنان است که رکن اساسی در ایجاد جامعه مدنی هستند. دیدگاههای این گروه از زاویه سیاسی آن، کمک به ایجاد شرایطی است برای گذار به جامعه مدنی و عدالت اجتماعی و طبعا نمی باید در این عرصه به مسائل زنان بی اعتنا بمانند. طرح این موضوع که درگیری های سیاسی فعلی ایران مجال پرداختن به این موضوع یعنی مشکلات زنان را نمی گذارد همان دلیلی است که در طی تاریخ سیاسی اجتماعی ایران بارها و بارها مطرح شده است. نمونه های آن را به وضوح می توان لااقل از انقلاب مشروطیت به این سو دید.

اقدامات بعدی هم مثل راه یابی زنان نماینده به مجلس و حرف و حدیث هایی درباره زنان تنها برای جامه قانونی پوشاندن بر آنچه بود که به عنوان اسلام به زنان تحمیل و یا از آنان سلب می کردند.

بعد از انتخاب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور و آغاز فضای سیاسی نوین و سر برآوردن اندیشه های نو و طرح دوباره شعارهای فراموش شده انقلاب، بدیهی بود که انتظار آن می رفت که وقت طرح مسئله زنان فرارسیده باشد. انتظار نمی رفت که راستگرایان و قشریون مذهبی از نظریات خود عدول کنند و در دید و نظر خود نسبت به زن تغییری اساسی به وجود آورند. سنگر زنان آخرین سنگری خواهد بود که آنها از دست خواهند داد. که این جا نه تنها افکار سیاسی، اجتماعی آنها که شخصی ترین و خصوصی ترین منافشان هم نمایندگی می شود، از روشنفکران مذهبی به دلیل عملکردهای اخیرشان انتظار بیشتری می رفت. توقع اینکه آنها در سیر تحولات نظری خود مسئله زنان را به عنوان یکی از اصلی ترین و کلیدی ترین مسائل موجود در جامعه مد نظر قرار دهند.

در چهارچوب همین جامعه دینی است که اخلاق نقش اساسی در آن دارد، بی آنکه جز چند مشخصه کلی تعریفی از این اخلاق ارائه شود.

اخلاق درست همان مقوله ای است که در شرایط مختلف در بین گروههای مختلف بنا به منافع آنها تعاریف گوناگون داشته است و در رابطه با موضوع زنان همواره در جهت سلب آزادی و حذف و در حاشیه نگه داشته شدن آنها عمل کرده است. اخلاق در چهارچوب سنت که رکن اساسی آن دین بوده است، به شکل اخلاق اسلامی محدودیت های باز هم بیشتری برای زنان ایجاد کرده است. پس در این بستر اجتماعی حرف نوینی برای زنان وجود ندارد. «عبدالکریم سروش» روابط حاکم در خانواده و جامعه بین زن و مرد را از جنس قراردادهای اجتماعی می داند که دارای ارزش اخلاقی نیست، بلکه پوسته ای است برای حفظ ارزش های اخلاقی. پیش از این هم چنین بوده است.

تمام قراردادهای اجتماعی و قوانین حاکم بر اجتماع برای حفظ اخلاق و سنت در بستر مردسالارانه آن تعریف شده اند و عمل کرده اند. «سروش» ارزش های اجتماعی را با توجه به



آنچه از نظرات آنها برمی آید یا نادیده انگاشتن این معضل به عمد یا سهواست و یا اینکه اصولا در کشمکش فکری خود با این موضوع درگیر نبوده اند.

مجله زنان در شماره های متعدد خود و در مصاحبه ها و پرسش هائی از این گروه، نظریات آنها را در باب مسئله زنان جویا شده است. آنچه از مجموعه این بحث ها برمی آید، باری از دل بر نمی دارد.

«عبدالکریم سروش» از جمله کسانی است که به پرسش های مجله زنان پاسخ داده است. او در ابتدا در تعریف خود از جامعه دینی می گوید که جامعه دینی یعنی جامعه اخلاقی و اهمیت را به اخلاقی عمل کردن در یک جامعه می دهد و اخلاقی عمل کردن را حقوق و تکالیفی می داند که فرد در خلوت خود به آن مقید است. آنچه عبدالکریم سروش در صدد تغییرش است

شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی متغیر می داند حال آنکه ارزش های اخلاقی را پایدارتر. اگر قرار باشد که ارزش های اجتماعی پوسته ای برای ارزش های اخلاقی باشند، در واقع این ارزش های اخلاقی هستند که چگونگی دگرگونی ارزش های اجتماعی را تعیین می کنند و تغییر شرایط اخلاقی تابع مسائل بنیادی است که به راحتی قابل تغییر نیستند به خصوص اگر هاله ای از باور و تقدس مذهبی هم بر آنها سایه انداخته باشد.

«عبدالکریم سروش» در تعریف اخلاق، مثالهای ساده ای می زند. مثلا اینکه شخص دروغ نگوید، غیبت نکند و آبروی کسی را نبرد. در نگرش این چنین به مسئله اخلاق گویا تنها خواست و اراده فرد در برخورد به خود و مسئولیت فردیش در قبال فضای پیرامون کافی است. حال آنکه اخلاق مجموعه رفتارهایی ←

در دوران انقلاب یگانگی صفوف زنان و مردان و اتحاد عملشان تنها راه پیروزی انقلاب بود و زنان به عنوان اولین گروهی که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب مورد تهاجم قرار گرفتند به سکوت فراخوانده شدند و فشارهای وارده به آنها به عنوان عوارض عادی بعد از هر انقلابی مورد کوچکترین توجهی قرار نگرفت. اینکه گروهی به زور برسر آنها حجاب بگذارند و گروهی به زور از سرشان حجاب بردارند سرنوشت عادی هر تحول سیاسی بود. گروههای سیاسی هم اعم از چپ و راست دغدغه هایشان هرچه بود مشکلات زنان نبود. و زنان هنوز از گیجی و گنگی عوارض انقلاب خلاص نشده بودند که جنگ وظایف تازه ای را بر دوششان گذاشت و نعلش کشته ها و ویرانی ها و مجروحان طبعا فضائی برای حق خواهی باز نمی کرد.

است که از محیط زندگی و اجتماع کسب می شود و یا به آن تحمیل می شود و با توجه به اینکه تاکنون هزاران بلا تحت عنوان اخلاق و عرف و سنت بر سر زنان آمده است، لاقلاً در برخورد زنان با این موضوع می باید کل موارد همه تعاریف از جمله تعریف آقای «سروش» را مورد استیصال جدی و بررسی قرار داد.

زنان به عنوان اولین گروه، بلافاصله پس از انقلاب مورد تهاجم قرار گرفتند و به سکوت فراخوانده شدند.

«عبدالکریم سروش» در جای دیگری می گوید: «به نظر من یکی از مهم ترین ارزش ها در مناسبات زن و مرد این است که زن زن باشد و مرد مرد». او در عین حال اضافه می کند که نباید مقرراتی وضع شود که زن را از مدار زنانگی و مرد را از مدار مردانگی بیرون ببرد. «آقای سروش» فراموش کرده اند یا نخواستند بدانند که تمام کوشش ها در طی سالیان دراز همین بوده است که حوزه های زنانه و مردانه از هم مجزا بمانند و در دلایل این جدائی هم سخن بسیار گفته اند، از تفاوت بیولوژیکی و روان شناسانه تا تفاوت های زن و مرد در مورد خشونت و عدم خشونت. «سروش» در ادامه گفتار خود از تغییر فرهنگ زمانه سخن می گوید که تغییرات در همه عرصه ها را ایجاد می کنند اما او در سخنان خود هیچ نمی گوید که این تغییرات می توانند چنان رخ دهند و یا می باید چنان اتفاق افتند که این مرزبندی از میان برود. در ادامه او می گوید که مقوله «حقوق» سیال و متغیر است و می افزاید: «حقوق مقررات محض انضباطی نیست. مقرراتی است که حافظ و متضمن حداقل اخلاق جامعه است». همه پیچ و خم حرفهای «عبدالکریم سروش» در نهایت به یک شاهراه صاف می رسد که در باب مسئله زنان هیچ حرف تازه ای ندارد و تکرار همان حد و مرزها و قالب های گذشته با بیانی دیگر است. همه جا تاکید بر اخلاق که با وجود تغییراتی که در آن رخ می دهد بازهم فضاهای مردانه و زنانه را از هم جدا نگه می دارد.

همه پیچ و خم حرفهای عبدالکریم سروش، در نهایت به یک شاهراه می رسد که در باب مسئله زنان هیچ حرف تازه ای ندارد.

«عمادالدین باقی» یکی دیگر از نواندیشان دینی است که به سئوالات مجله زنان در مورد دیدگاهش در مورد مسئله زنان پاسخ داده است. او به صراحت اعلام می دارد که در ایران مسئله زنان هنوز به مسئله اوژنسی تبدیل نشده است تا به آن رسیدگی شود و وعده می دهد که در

آینده مسئله زنان در بورس قرار گیرد. او بر این باور است که مسئله اساسی در ایران همواره تضاد میان استبداد و آزادیخواهی بوده است و در این درگیری و تضاد مسئله جنسیت مطرح نبوده است و بدین می داند که با رفع استبداد مسئله زنان هم حل خواهد شد. او دفاع از حقوق شهروندی را که در برگیرنده حقوق زنان هم هست در اولویت قرار می دهد و می گوید اگر قرار باشد هر قشری تنها برای حقوق خودش مبارزه کند چه شرایطی به وجود خواهد آمد.

اینکه روشنفکران دینی به مسئله زن تاکنون نیندیشیده اند چون مسئله اوژنسی جامعه نبوده است هم جای حرف بسیار دارد. صرف نظر از اینکه اصولاً مسئله اوژنسی چیست و مسئله زنان فوری بوده است یا نه، آیا روشنفکران تنها رسالت اندیشیدن به مسائل فوری و فوری جامعه را دارند و دقت و نظر وسیع تری در تمام مسائل اجتماعی در دستور کار آنها قرار ندارد؟

سنگر زنان، آخرین سنگری خواهد بود که راستگرایان و قشریون مذهبی آنها را از دست خواهند داد.

آقای «عمادالدین باقی» جدا نمی دانند که طی ده های اخیر مسئله زنان از مسائل حاد جامعه ما بوده است؟ اینکه هر تغییر سیاسی - اجتماعی در کام اول حرکت خود زنان را مورد تهاجم قرار داده است، اینکه زنان همواره به شکل اوژنسی در جهت اهداف سیاسی، اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته اند، از چشم ایشان پنهان مانده است؟ کشف حجاب نمادی از تحمیل ظاهری فرهنگ غربی بود و حجاب اجباری نمادی از حکومت اسلامی. همه این استفاده ها به شکل فوری انجام گرفته ولی توجه به خواسته های آنان مسئله اوژنسی به حساب نمی آید.

«مجید محمدی» در راستای همین دیدگاهها برخوردی متعادل تر به مسئله زنان دارد و به درستی می گوید که روشنفکران دینی به مسئله زنان نیندیشیده اند و این کار از دغدغه های فکری شان نبوده است و علت این بی توجهی را در سالهای قبل از انقلاب، توجه روشنفکران دینی به بسط اندیشه های دینی در میان نسل جوان می داند (حال آنکه اغلب روشنفکران دینی در سالهای قبل از انقلاب خود جزء نسل جوان به حساب می آمدند) و آقای محمدی این نکته را نادیده می گیرد. او عقیده دارد که در آن سالها آنها در مورد مسئله زنان یا با جریانات سنت گرا هم صدا بوده اند و یا سکوت کرده اند و علت دیگر این بی توجهی را چنین بیان می کند: «خط قرمز یا تابوی روشنفکران دینی در مواجهه با مسئله آزادیهای اجتماعی، مسئله جنسیت است. آنها آزادیهای سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی را پذیرا شده اند اما آزادیهای اجتماعی، از جمله آزادی روابط میان افرادی از جنس های مخالف در فضای عمومی و آزادی پوشش را پذیرا نشده اند.»

مجید محمدی اعتقاد دارد که جریان روشنفکری دینی در ایران، جریانی مردانه است که زنان در آن مشارکت نداشته اند.

«مجید محمدی» اعتقاد دارد که جریان روشنفکری دینی در ایران، جریانی مردانه است که زنان در آن مشارکت نداشته اند و تنها مخاطبان این گروه بوده اند. مردانه بودن این جریان، از تمام بحث ها و نظریات معلوم می شود، ولی عدم حضور زنان در میان این گروه به معنای عدم حضور آنها در حرکت اجتماعی سالهای اخیر نیست و در واقع نه تنها حضور زنان در میان روشنفکران دینی که فعالیت های زنان هم از چشم آنان به دور مانده است.

«یوسفی اشکوری» هم در این رابطه دیدگاه مشابهی دارد: «اصولاً مقوله زن چندان در ذهن و اندیشه و عمل اجتماعی روشنفکران مسلمان برجسته نبوده و لذا توقع ارائه راه حل های خاصی برای معضلات او توقع معقولی نیست.»

اخلاق، درست همان مقوله ایست که در رابطه با موضوع زنان همواره در جهت سلب آزادی و حذف و در حاشیه نگه داشتن آنها عمل کرده است.

ایشان حتی راه انتظار و توقع را هم بر ما می بندند و در ادامه می گویند که در ده های اخیر روشنفکران و نواندیشان مسلمان تنها به طرح مسائل کلی زنان بسنده کرده اند. دیدگاه آنها به زن از منظر سنت بوده است و در نتیجه خود آنها هم نمی توانسته اند نظری درست از زن ارائه دهند. تا این جا را می توان به عنوانی اعترافاتی صادقانه و در عین حال تعجب آور پذیرفت. اما آقای «اشکوری» در پایان سخنان خود می گوید: «با این همه اگر همین کوشش های فکری و آموزه های ایدئولوژیک نبود، زنان امروز ایران به این حقوق حداقل خود هم دست نمی یافتند.»

در ابتدا باید پرسید کدام کوشش؟ همان نظرات کلی یا نظرات در بند سنت ها؟ این تناقض در گفتار را چگونه باید توضیح داد؟ آن حقوق حداقل مورد توجه ایشان هم که به واسطه فعالیت خود زنان به دست آمده است که بازهم از چشم آقای «اشکوری» پنهان مانده است.

در میان گفته های روشنفکران دینی موضوع جالب توجه پرداختن تمام آنها به نقش و حضور زنان در فعالیت های سیاسی، اجتماعی به

تاملاتی بر کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - بخش دوم

نشریه کار از کنگره حذف شده است. ولی چون به نظر می رسد این پاراگراف در ناکامی کل قطعنامه نقش موثری داشت، نقل آن را ضروری می دانم:

«سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این شرایط گشایش سیاسی کمسیون ویژه ای را برای رسیدگی به مسایل حقوقی پایان دهی به مهاجرت اجباری و تامین شرایط حضور و فعالیت سیاسی سازمان در داخل کشور تشکیل می دهد. این کمسیون با ترکیب اعضا و وظایف آن در سطح جامعه معرفی می شود و موظف می گردد که مسئولیت رابطه با مجلس جدید و دولت وقت را به منظور حل مسایل فرا راه فعالیت قانونی سازمان بر عهده بگیرد. کنگره ششم سازمان اعلام می کند که فدائیان خلق آماده گفتگو در هر سطح و هر کجا برای حل مسایل موجود و مشارکت در زندگی سیاسی کشور هستند و کمسیون منتخب را موظف می کند رسماً نظر کنگره را به اطلاع مجلس و دولت آقای خاتمی برساند. کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران مجلس جدید و دولت آقای خاتمی را فرا می خواند که از این تصمیم سازمان ما استقبال نموده و شرایط گفتگوهای علنی متقابل را در سطوح و زمینه های مختلف فراهم سازند.»

۳. پیشنهاد رفیق بهزاد کریمی: «جمهوری اسلامی تاکنون حق فعالیت قانونی و آزاد نیروهای سیاسی اپوزیسیون را نادیده گرفته است. کنگره همه نیروهای سیاسی معتقد به دموکراسی و مبارزه مسالمت آمیز سیاسی را به تلاش و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن این حق از طرف جمهوری اسلامی فرامی خواند. ما ضمن بهره گیری از همه امکانات برای نیل به هدف فوق، مذاکره علنی با دولت جمهوری اسلامی پیرامون تمکین حق فعالیت قانونی و آزاد سازمان را در دستورکار خود قرار داده و برای پیشبرد این امر کمیسونی را جهت پیگیری تشکیل می دهیم.»

۴. پیشنهاد رفیق علی پورنقوی: «سازمان برای تامین حق فعالیت علنی و قانونی، خود را به قانون اساسی جمهوری اسلامی ملزم خواهد دانست. این التزام مشروط به تامین حق فعالیت سازمان در چارچوب قانون اساسی برای حصول به قانون اساسی مورد نظر خویش است.»

بررسی پیشنهاد اول - دیدگاه رادیکال ها

با آنکه پیشنهاد اول از سوی افراد شاخص جناح رادیکال «انقلابی» سازمان اکثریت ارائه گردید و پژواک تمام عیار خط فکری و بینش آنها بود، ولی با توجه به کسب بالاترین درصد نسبی رای دهندگان، دستیابی به آن بدون حمایت و مشارکت جناح میانی سازمان ناممکن بود. همانگونه که در بخش اول این نوشته اشاره کردم، موضع گیری ها و اتحاد این جناح با رادیکال های سازمان اکثریت، سخנית چندانی با اعتقادات و باورهای آن ها نداشت. آن گونه که برخی از صاحب نظران سازمان به ما توضیح دادند، این «اتحاد» بیشتر ناشی از مصلحت اندیشی ها و حسابگری های انتخاباتی و متناثر از بگومگوهای اثنان شده سال های سپری شده سردمداران سازمان و دلگیری ها و چشم و هم چشمی ها و تنگ نظری های ناسالم و تاسف بار است. چنانکه ملاحظه می کنید، در هیچ یک از قطعنامه های بالا و نیز در طرح پیشنهادی رفیق جواهری، تفکر و بینش «انقلابی» و بیگانگی نسبت به مشی سیاسی مسالمت آمیز، تاحدی که در این قطعنامه متجلی است مشاهده نمی شود. واکنش اولیه من به این پدیده ها که چگونه ۵۲ درصد سازمان اکثریت پس از این همه تجربه، آن هم در فردای حماسه ۲۹ بهمن به مساله فعالیت علنی و قانونی در کشور چنین پاسخ غیرمنطقی و باورنکردنی می دهد، بی اندازه شگفت زده بود. اما مقاله رفیق ف. تابان در نشریه شماره ۲۳۰ نشریه کار که با انگیزه توضیح و توجیه موضع همفکران خود نوشته شده، به روشنی نشان داد که ←

در مقاله اول، گزارشی از جریان و روند کنگره و نیز ارزیابی کلی از مسائل مورد بحث و مواضع جناح ها و گرایش مختلف، همراه با احساس شخصی ام از کنگره را به اطلاع خوانندگان محترم نشریه راه آزادی رساندم. اینک به اجمال به بررسی و نقد برخی مباحث گرهی اسناد کنگره می پردازم. امیدوارم از سوی رفقای سازمان اکثریت نیز به عنوان مشارکت در این بحث ها مورد عنایت قرار بگیرد. من از میان انبوه مسائل، سه موضوع زیر را انتخاب کرده ام که در سه مقاله مستقل ارائه خواهد شد:

- التزام به قانون اساسی و فعالیت قانونی و علنی

- مقوله سوسیالیسم

- مساله ملی

التزام به قانون اساسی و فعالیت قانونی و علنی

این موضوع در حقیقت زیر مجموعه ای از یک مقوله اساسی تر مشی سیاسی مسالمت آمیز و از پیامدهای منطقی و طبیعی آنست. به باور من، این مقوله اساسی هیچ گاه به طور واقعی و بنیادی در سازمان اکثریت مورد بحث و بررسی قرار نگرفته و پیامدهای آن تا به آخر پی گرفته نشده و تفاهم عمومی بر سر آن صورت نگرفته و در سندی به صورت میثاق اکثریت سازمان تجلی نیافته است. وگرنه امکان نداشت به مساله ای که می شد به سادگی با حرکت از قانونمندی های مشی سیاسی مسالمت آمیز، پاسخ مناسب و درخوری داد و در حد یک موضوع نسبتاً عادی با آن برخورد کرد، چنین مطلبی به موضوع «گرهی و مرکزی در کار کنگره» مبدل گردد. در واقع کنگره ششم به جای ریشه یابی و درمان بیماری، به مداوای یکی از عارضه های بیماری پرداخت. بدیهی است تا بیماری اصلی درمان نشود، تازه اگر این عارضه هم درمان شود، عواقب آن از جای دیگر و به مناسبت دیگری سرخواهد زد.

باری! پنج پیشنهاد در این رابطه به کنگره ارائه شد. از میان آن ها، پیشنهاد رفیق جواهری، که جزو میهمانان بود، طبق گزارش کنگره، منتشر شده در نشریه کار، تدوین کننده آن به هنگام رای گیری اعلام انصراف کرد. در هر صورت، پیشنهاد جواهری تفاوت ماهوی چندانی با برخی از پیشنهادات، از جمله رفیق بهزاد کریمی نداشت.

برای آن که خواننده بتواند بحث را با زحمت کمتری دنبال کند، در ابتدا بخش های اساسی قطعنامه را نقل می کنم و سپس به بررسی قطعنامه هایی که بیش از همه توجه و حساسیت کنگره را جلب کرده بودند، می پردازم.

۱. پیشنهاد رفیق ف. تابان که با امضای ۱۲ نفر ارائه شد: «کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با تاکید بر خواست قاطعانه مردم ایران در جهت استقرار دموکراسی در ایران ... از دولت و مجلس جمهوری اساسی می خواهد با منطبق ساختن قوانین جمهوری اسلامی ایران بر اصول دموکراتیک و التزام به بنیانه جهانی حقوق بشر، راه فعالیت آزادانه احزاب سیاسی کشور و تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان» را هموار سازند!»

۲. پیشنهاد ۵ نفره (امیر معینی، رضا جوشنی، فرخ نگهدار، منوچهر مقصدونیا و مهدی فتاپور): «سازمان فدائیان خلق (اکثریت) ... اعلام می کند که مجلس جدید و دولت وقت موظف هستند، وظیفه و تعهد خود را در التزام به آزادی سیاسی عملی کنند و در یک رابطه مبتنی بر التزام متقابل به قانون، حق حضور و فعالیت سازمان ها و دیگر احزاب و سازمان های سیاسی را تامین کنند. ما به عنوان یک سازمان ملتزم به فعالیت قانونی، خواهان تعیین شرایط فعالیت قانونی سازمان خود و دیگر نیروهای دموکراتیک هستیم». این قطعنامه پاراگراف دیگری داشت که در گزارش

اختلاف ژرف تر از آنست که در برخورد اولیه می توان حدس زد. رفقا به واقع نه به فعالیت علنی در جمهوری اسلامی اعتقاد دارند و نه واقعا پایبند و باورمند به مشی سیاسی مسالمت آمیز و اصلاح طلبی هستند. از مقاله پیداست که جناح رادیکال سازمان در وسوسه کسب قدرت و در رویای براندازی حکومت جمهوری است. ف. تابان صریحا اعلام می کند که همفکران و حاملان فکر و سیاست آن ها «هم درصدد ایجاد یک اکثریت دموکراتیک هستند و هم به دلیل این که با این حکومت مخالفند و درصدد تشکیل یک حکومت دموکراتیک می باشند، «برانداز» هستند»! مطلب چنان آشکار و بی پرده بیان شده که بی نیاز از تفسیر است. موضع جناح رادیکال از چند جهت قابل نقد است:

۱. خطای اساسی این استراتژی از جمله در اینست که منادیان آن «این حکومت» را که قصد «براندازی» اش را دارند، یکدست می گیرند و به دوگانگی در حاکمیت و قانونمندی های ناشی از آن بی اعتنایند. حال آنکه تمام ظرافت کار و دشواری چپ های دموکرات تعیین و تبیین سیاست و مشی ایست که می باید در شرایط حاکمیت دوگانه اتخاذ نمود.

مشی سیاسی مسالمت آمیز هیچ گاه به طور واقعی و بنیادی در سازمان اکثریت مورد بحث و بررسی قرار نگرفته و پیامدهای آن تا به آخر پی گرفته نشده و در سندی به صورت میثاق اکثریت سازمان تجلی نیافته است.

تناقض و ناپیگیری ف. تابان ها در تئوری و عمل وقتی تو ذوق می زند که در همان مقاله در یک جا، براندازی حکومت جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دموکراتیک لایتیک را هدف قرار می دهند و در همان حال در جای دیگر، می خواهند «بدون پنهان کردن اهداف و نیز اختلاف های خود با «اصلاح طلبان حکومتی»، آن ها را «به همکاری در جهت اقدامات مشترک، مبارزه مشترک علیه استبداد و فعالیت هماهنگ در جهت آزادی تا هر میزان که آنان آمادگی دارند» دعوت کنند! آیا چنین پروژه ای قابل تحقق است؟ آیا خودتان به آنچه می گوئید باور دارید؟ مگر روشنفکران دینی و این حاملان جنبش اصلاح طلبی در حکومت و پیرامون آن مشتی افراد نابالغ و از دنیا بی خبرند که به هر ساز ما برقصند؟ کدام نیروی اصلاح طلب حکومتی حاضر می شود با یک نیروی سیاسی که می خواهد او را از «راه مسالمت آمیز براندازی» و حکومت غیردینی جمهوری دموکراتیک مورد دلخواه خود را به جای آن بنشانند و انگیزه و قصد خود را نیز پنهان نمی کند، همکاری کند و برای اقدامات مشترک گام بردارد؟

۲- رفیق ف. تابان مدعی است که برخلاف درک عمومی از مقوله «براندازی» در فرهنگ سیاسی ایران که معمولا اقدامات خشونت آمیز و توطئه گرانه را تداعی می کند، قصد این بخش از چپ ایران این است که حکومت جمهوری اسلامی را با یک حکومت جمهوری دموکراتیک از طریق کاملاً مسالمت آمیز و با رای مردم» جا به جا بنماید! غافل از آن که اگر تغییرات به اتکاء صندوق های رای مردم و آرام و مسالمت آمیز صورت بگیرد، این دیگر براندازی و سرنگونی نیست. از سوی دیگر، محال و خواب و خیال است که یک رژیم ایدئولوژیک بسته و تمامت خواه نظیر جمهوری اسلامی داوطلبانه سرنوشت خود را به صندوق های رای بسپارد و با صلح و صفا و متمدنانه، قدرت را به گورکنان خود تحویل دهد. چنین تغییر بنیادی جز از راه خشونت و قهر و توسل به شیوه های رادیکال و انقلابی ناممکن است. گذار از رژیم اقتدارگرای جمهوری اسلامی به جمهور مردم، وقتی می تواند مسالمت آمیز و متکی بر صندوق رای باشد که تغییرات گام به گام و آرام صورت گرفته باشد، یعنی پیش رفت در دراز مدت بوده باشد. و طی آن، رژیم از درون و از بالا دچار استحاله و زوال تدریجی شده باشد. وگرنه خشونت و اعمال قهر اجتناب ناپذیر است.

از مقاله ف. تابان می توان دریافت که جناح رادیکال سازمان اکثریت از جمله بدین جهت با فعالیت قانونی و علنی سر آفتنی ندارد که حکومت قانون و یا احترام و رعایت قانون اساسی و مبارزه برای آزادی و مردم

سالای از درون آن را به معنی پذیرش تک تک قوانین واپسگرا و قرون وسطائی جمهوری اسلامی می گیرد. می گوید: اپوزیسیون قانونی نمی تواند در این حکومت وجود داشته باشد. زیرا مخالفت با ولایت فقیه جرم است و به رسمیت شناخته نمی شود! این حرف ها اگر به قصد خلط مبحث و مجادله نباشد، لاقفل نشان از کم اطلاعی آقایان از نظریات هواداران اصولی فعالیت علنی و قانونی، به ویژه از واقعیت آن چیزی است که در جامعه سیاسی کنونی کشور در جریانست. نیروهای سیاسی درون کشور نظیر نهضت آزادی، جبهه ملی گرایشات مختلف ملی - منهپی، دفتر تحکیم وحدت و دیگر تشکل های دانشجویی و مطبوعات هواراز جنبش دوم خرداد، با تفاوت هایی مخالفت خود را با ولایت مطلقه فقیه، نظارت استصوابی، دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقاپ اسلامی، قانون مطبوعات، قانون احزاب و قوانی کم و بیش مهم دیگر بیان می کنند. سال هاست نهضت آزادی ایران دلایل مخالفت خود با ولایت فقیه را در نوشته های مختلف آشکارا توضیح داده و در کتابی منتشر کرده است. درست به همین بهانه جناح افراطی راست نامزدهای عده زیادی را حذف کرده است. ولی کارشکنی ها و تشبیهات این جناح در بطن مبارزه جانانه ای صورت می گیرد که هم اکنون در جامعه ایران بین نیروهای آزادی خواه و تاریک اندیش جریان دارد. آیا این می تواند نافی وجود یک «اپوزیسیون قانونی» باشد که با شهادت حرف های خود را می زند و برای تحقق آن ها قربانی می دهد؟ مساله این جاست که آیا چپ دموکرات ایران، از جمله سازمان اکثریت در کلیت آن می خواهد در این مبارزه سرنوشت ساز مشارکت واقعی و عملی داشته باشد، یا این که ترجیح می دهد با پیش کشیدن شعارها و خواست های حداکثر و آرمانی، در مهاجرت خوش نشین باقی بماند تا دیگران جاده صاف کن او باشند؟

تمام سازمان ها و تشکل ها و مولفه های فوق الذکر با حذف عقاید و باورهای خود خواستار فعالیت علنی و قانونی در چارچوب قانون اساسی اند و خود را ملتزم به آن می دانند. زیرا ۲۰ سال پیش اکثریت قاطع مردم ایران به آن رای داده اند. و تا رای آزادانه و آگاهانه مردم تغییر نیابد، چارچوب فعالیت های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور را تشکیل می دهد و باید آنرا محترم شمرد و رعایت کرد. تغییر آن هم بسته به اراده ما نیست. می باید شرایط و مقدمات لازم فراهم گردد. از شرایط اولیه آن هم که اولویت دارد، بهبود و گشایش فضای سیاسی ایران، آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی، برافتادن دیوار «خودی» و «غیرخودی» و مسائل متعدد دیگر است، که در همین جمهوری اسلامی می توان برای تحقق آن ها رژیمد و آن ها رابه دست آورد.

کنگره ششم به جای ریشه یابی و درمان بیماری، به مداوای یکی از عارضه های بیماری پرداخت. بدیهی است تا بیماری اصلی درمان نشود، عواقب آن از جای دیگر و به مناسبت دیگری سر خواهد زد.

چرا احزاب و سازمان های فوق الذکر می خواهند در چارچوب قانون اساسی فعالیت علنی و قانونی داشته باشند ولی ما نمی باید؟ مگر آن ها رگ و ریشه و اعتبار مردمی ندارند؟ آیا جناح رادیکال سازمان اکثریت تافته جدابافته ای از نسج جامعه سیاسی ایرانست که برای فعالیت علنی و قانونی آن مقدمات و تشریفات ویژه ای باید فراهم شود و از جمله، جمهوری اسلامی قوانین خود را تغییر بدهد و با شرط و شروط آن ها همساز و هماهنگ شود؟ وانگهی، آیا با نشستن در خارج کشور و از پنج هزار کیلومتر دست به آتش داشتن می توان چنین شرایط مطلوب و ایده آل را تامین کرد؟

باید درباره یک سوال صادقانه فکر کرد و منصفانه پاسخ داد: اگر یورش ناجوانمردانه و ظالمانه سران جمهوری اسلامی علیه نیروهای چپ در سال ۱۳۶۲ رخ نمی داد و این مهاجرت لغتی بر ما تحمیل نمی شد. و در نتیجه، سازمان اکثریت کم و بیش سرنوشتی مشابه سایر نیروهای

سیاسی خارج از مدار حاکمیت می یافت که هم اکنون به صورت نیمه علنی، نیمه قانونی برای فعالیت علنی و قانونی تمام عیار می رزمند، در چنین حالتی آیا جناح رادیکال اکثریت همان شرط و شروط و حرف ها را به میان می کشید که امروز می زند؟ از لحاظ اصولی و منطقی و گوهر واقعی بحث ما واقعا چه تفاوتی بین ماها و نیروهای اپوزیسیون ملی، مذهبی و لائیک خارج از مدار حاکمیت وجود دارد؟

من این حرف جناح رادیکال سازمان اکثریت را درست و به جا می دانم که در شرایط حاضر، نباید موضوع «الترزام به قانون اساسی» و مقوله فعالیت علنی و قانونی احزاب چپ خارج کشور را در این فعالیت ها و در مرکز آن قرار داد. استدلال من البته از منظر و دیدگاه متفاوتی است. از نظر حزب ما شرایط روز چنین اولیوی را اقتضا نمی کند، و هرگونه شیفتگی و خوشبینی شتابزده نسبت به تحولات کشور را زیان بار می دانیم. ایراد اصلی من به طرح رفقای پنجگانه نیز در همین است که در زیر به آن می پردازم.

در جناح اصلاح طلبان

دو طرح قطعنامه در این سمت بیش از بقیه در بحث ها و روند کنگره حساسیت برانگیخت. یکی طرح پیشنهادی رفقای ۵ نفره و دیگری از آن رفیق پورنقوی بود. مقایسه و واکنش و برخورد بدنه سازمان در قبال این دو قطعنامه درخور تامل است.

با آنکه طرح ۵ نفری از لحاظ بیان و عرضه مطلب از شفافیت به مراتب کمتری برخوردار بود. با آنکه امضای تعدادی از رهبران با سابقه و سرشناس سازمان زیر این قطعنامه به آن اعتبار می داد. با این حال این قطعنامه نه تنها در مقایسه با پیشنهاد پورنقوی، بلکه نسبت به سایر پیشنهادات ارائه شده، پائین ترین سطح آراء کنگره را به خود جلب کرد. درنگ کوتاه در علت یابی آن ضرورت دارد. به ویژه اگر به حساسیت ها و آمادگی ذهنی شرکت کنندگان کنگره عنایت شود. این امر که در فضای تنش آلود و صف بندی های درون کنگره و برتری عددی رادیکال ها و میانی ها، قطعنامه رفیق پورنقوی، با وجود طرح صریح موضوع حساس الترزام به قانون اساسی، توانست بالاترین تعداد رای را حتی در مقایسه با طرح قطعنامه رادیکال ها به دست آورد بسیار پرمعناست. زیرا به باور من، نویدبخش آنست که اکثریت رو به افزون اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، آمادگی و ظرفیت آن را دارد که به یکی از مولفه های چپ آزادی خواه و اصلاح طلب تحول یابد. این دگردیسی امری است که جامعه سیاسی کنونی کشور آن را می طلبد و تا صورت نگیرد محال است که سازمان اکثریت قادر به ایفای نقش سازنده و زنده ای در حیات سیاسی کشور باشد. و همه این بحث ها و طرح ها برای فعالیت علنی و قانونی و غیره در ایران راه به حائمی نمی برد. زیرا سازمان اکثریت را با مواضع و مبانی کنونی اش، هیچ جریان سیاسی جدی داخل کشور به بازی نخواهد گرفت.

نمایندگان هر سه جناح از رهبری سازمان اکثریت شاهد بودند که در جریان کنفرانس برلین در ملاقات های دوستانه ای که با شخصیت های اصلاح طلب درون کشور داشتیم، آنها به صراحت خاطر نشان کردند که سازمان اکثریت در انتظار عمومی هنوز یک حزب استالینیست به شمار می رود و بار منفی دارد. مشابه این حرف ها را از جنبه های دیگر، در ملاقات های دوستانه ای که کادرها و برخی افراد رهبری سازمان اکثریت با همین میهمانان داشتند، تکرار کرده بودند. این هشدارها را باید جدی گرفت. به ویژه آنکه زمان با سرعت می گذرد. نباید کاری کرد که حوادث کشور همواره مار را با پس گردنی زدن به پیش براند.

به نظر من، اقبال کم کنگره به طرح ۵ نفره و استقبال غیرمنتظره از طرح پورنقوی متأثر از دو عامل بود: عامل اول مربوط به چگونگی و نحوه طرح مطلب بود. عامل دوم به صاحب سخن بستگی داشت. استنباط من از روند کنگره این بود که عامل اصلی شکست طرح ۵ نفره پاراکراف دوم آن در رابطه با «کمیسسیون ویژه» با آن همه اختیارات و موضوع مذاکره با مقامات دولتی جمهوری اسلامی بود. شیفتگی به تحولات ایران و خوش

باوری های شتابزده از سر تا پای این پاراکراف می بارد. روح این بند از قطعنامه چنانست که گوئی همه اسباب کار فراهم است. چراغ سبز نیز از سوی حاکمیت جمهوری اسلامی داده شده و تنها این باقی مانده است که کنگره ششم سازمان اکثریت هیات نمایندگی خود را با اختیارات تام برای مذاکره با دولت و مجلس انتخاب بکند تا «مسائل فراراه فعالیت قانونی سازمان را برعهده بگیرد»!

توهم نسبت به آنچه در کشور می گذرد و تصور غیرواقعی از امکانات و اولویت های موجود به طرز شگفت آوری در این اعلام موضع مشاهده می گردد. واقعیت توازن نیروها در کل حاکمیت و ظرفیت و توان مولفه های چندگانه و چندگونه ی جنبش اصلاح طلبی، بحث ها و رویدادهای همین دو سه ماه اخیر، شانتاژها و فشارهایی که مدت هاست در اطراف مقوله خودی و غیرخودی مطرح شده است که جناح راست افراطی به آن دامن می زند و پیراهن عثمان کرده است، شاهد آنست. آیا مشکلاتی که هم اکنون بر سر راه فعالیت علنی و قانونی احزاب خارج از مدار حاکمیت قرار دارد، نباید برای ما هشدار دهنده باشد؟ این احزاب طی این سال ها در کشور ماندند و صدمه ها کشیدند، با آنکه الترزام به قانون اساسی و قیدهای دیگر را پذیرفته و مدتهاست اعلام کرده و به آن عمل می کنند، هنوز اجازه فعالیت علنی و انتشار روزنامه و مجله ندارند. این واقعیت تلخ نشان می دهد تا چه حد فعالیت علنی و قانونی احزاب چپ دموکرات خارج از کشور به دور از چشم انداز است. بی گمان موضع گیری های شتابزده و نمایشی تشکیل «کمیسسیون ویژه» با آن اختیارات که حتی در صورت تصویب روی کاغذ می ماند، در فضای بدبینی و عدم اعتماد و رادیکالیسم حاکم بر بخش چشمگیر سازمان، از موجبات جدی استقبال ناکافی قطعنامه ۵ نفری شد.

به نظر من آنچه در شرایط کنونی و به گونه گام اول ضرورت داشت، بیان موضوع اصولی ما و از جمله سازمان اکثریت در قبال مساله بازگشت مساجران سیاسی به کشور و فعالیت علنی و قانونی احزاب اپوزیسیون چپ آزادی خواه در شرایط جمهوری اسلامی است. بدو باید روشن می شد که آیا سازمان اکثریت درباره این مقوله ها، که در پیوند ارگانیک با مشی سیاسی مسالمت آمیز دارد، چه می گوید و چه می خواهد؟ می بایست معلوم می شد آیا سازمان اکثریت از این مقوله ها درک یکسان و همسویی با سایر مولفه های چپ آزادی خواه و ملیون آزادی خواه دارد یا نه؟ پس از آن است که در صورت آماده شدن و فراهم آمدن پیش شرط های لازم اولیه، برای تحقق خواست های بالا، آن هم در همگامی با سایر نیروهای سیاسی آزادی خواه، ابتکارات و اقدامات شخصی اتخاذ می گردید. بدیسی است در آن هنگام موضوع تشکیل یک هیات یا کمیسیون مشترک می توانست در دستورکار و در زمره اقدامات باشد.

در یک حزب سیاسی، با وضعیت سازمان اکثریت که متأسفانه اکثریت اعضای و کادری آن هنوز در وادی شعار «براندازی» سرگردانند، مسائل گرهی متعدد حل نشده ای باقی است، مسائلی که پاسخ مناسب به آن ها در اولویت قرار دارد. زیرا این مسائل از الزامات استخاله سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از وضع کنونی به یک حزب چپ آزادی خواه و اصلاح طلب است. به نظر می رسد تعیین تکلیف با مباحث اولیه و بنیادی تری نظیر تعیین تکلیف بینشی با مقوله هائی نظیر انقلاب و اصلاح طلبی و نقد و مرزبندی واقعی با لنینیسم، بررسی استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز با قانونمندی ها و پیامدهای آن تا به آخر، در سرلوحه قرار دارند.

اگر این مقوله ها به طور اساسی کندوکاو می شد و یک تفاهم و درک عمومی در کل سازمان اکثریت به وجود می آمد و به فرهنگ سیاسی سازمان تبدیل می گردید به این همه بحث و صرف انرژی نیاز نمی بود و مسائلی نظیر فعالیت علنی و قانونی نیز پاسخ شایسته و معقولی می یافت.

(بحث ادامه دارد)



درباره نامه دانشگاهیان به محمد خاتمی

اشاره: مطلبی که در زیر از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، از طرف یکی از استادان دانشگاهی خارج از کشور برای چاپ در راه آزادی ارسال شده و واکنشی است انتقادی به نامه‌هایی که اخیراً از طرف دانشگاهیان خارج از کشور خطاب به رئیس جمهوری محمد خاتمی منتشر شده‌اند. علیرغم اینکه نامه‌های یاد شده در راه آزادی بازتاب نیافته‌اند و شاید خوانندگان نشریه ما از کم و کیف آنها اطلاع دقیقی در دست نداشته باشند، اما ما به دلیل اینکه مطلب زیر حاوی برخی تذکرات قابل توجه است، اقدام به درج آن می‌نماییم.

* * *

اخیراً جمعی از دانشگاهیان ایرانی مقیم خارج از کشور به همراه چند تن دانشگاهی غیر ایرانی نامه‌ای در اعتراض به دستگیری و زندانی کردن برخی از شرکت کنندگان در کنفرانس برلین و نیز محکوم کردن توقیف روزنامه‌ها و به طور کلی اعمال خفقان در ایران امضاء و منتشر کرده‌اند. این اولین بار نیست که چنین نامه‌هایی از سوی دانشگاهیان امضاء می‌شود. همه می‌دانند امضاء کردن نامه‌هایی از این قبیل به ویژه از طریق ارتباطات الکترونیکی یکی از آسان‌ترین و بی‌خرج‌ترین کارهاست. مضافاً اینکه محتوای چنین نامه‌هایی، اعتراض به رژیمی است که اعمال خشونت آمیزش به ویژه در سرکوب دانشجویان مورد قبول هیچ دانشگاهی آزاده نیست. اینجانب نامه پیشین را در اعتراض به حمله به کوی دانشگاه تهران امضاء کردم اما علیرغم توافق بر محتوای کلی از امضاء نامه اخیر خودداری کردم. از آنجا که مساله حالت اصولی دارد و نه جنبه فردی و شخصی، لازم می‌دانم به اختصار چند نکته را یادآوری کنم:

۱- جای شگفتی است همه این نامه‌ها به عنوان آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهوری ارسال می‌شود و این شبیه الزاماً به وجود آمده که قصد اصلی جمع کنندگان امضاء، اعلام حمایت از شخص آقای خاتمی است. چنانچه این قصد آشکارا و آگاهانه هم نباشد، برای مردم ایران، دانشجویان و دانشگاهیان ایرانی و نیز جوامع خارجی موجب این توهم خواهد بود که جمعی از زنده‌گان ایرانی دست‌توسل به دامن آقای خاتمی دراز کرده‌اند و اعتراض و شکوای خود را به محضر ایشان عرضه می‌دارند. مساله از دو حال بیرون نیست، یا آقای خاتمی بعنوان مقام ریاست جمهوری اقتدار لازم را دارد تا از سرکوبی مردم ایران جلوگیری کند یا ندارد. اگر دارد چرا جلوگیری نمی‌کند و اگر ندارد چه جهت دارد به ایشان عریضه ارسال شود.

۲- تاکنون آقای خاتمی کوچکترین ترتیب اثری به نامه پیشین دانشگاهیان ایرانی نداده است. تردید دارم که دفتر ایشان حتی زحمت اعلام وصول نامه را به خود داده باشد، چنین بی‌اعتنائی از جانب کسی که از ادب و نزاکت سخن می‌گوید و در ارج نهادن به علم و دانش و مقام دانشگاهیان داد سخن می‌دهد کاری بس شگفت و درخور تأمل است.

اینجانب ضمن امضای نامه پیشین در مورد اعتراض به حمله به کوی دانشگاه این نکته را به آقای دکتر زنگنه که یکی از مبتکران جمع‌آوری امضاء هستند گفتم که حال که نامه به عنوان آقای خاتمی ارسال شده، لااقل رونوشت آن به دبیرکل سازمان ملل متحد و سایر مراجع بین‌المللی فرستاده شود. چون آن نامه مقارن با دیدار آقای خاتمی از فرانسه بود، از ایشان خواستم که رونوشت نامه را به آقای ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه بفرستند تا ایشان بعنوان میزبان آقای خاتمی در جریان اعتراض ما دانشگاهیان ایرانی قرار بگیرند. ظاهراً هیچکدام از این اقدامات که زحمت چندانی ندارد، انجام نگرفته است. در عمل نتیجه آن شده که هر بار موج اختناق در ایران بالا می‌گیرد، گروهی امضای ما دانشگاهیان را آگاهانه یا ناآگاهانه ملعبه‌ای قرار می‌دهند برای اعلام عملی حمایت از شخص آقای خاتمی.

۳- ما دانشگاهیان باید مسئولیت‌های خود را بپذیریم. در گذشته جمع‌گیری از ما مرتکب اشتباهات خطیری شده‌ایم. بسیاری از ما بودیم که با حمایت خود از آیت‌الله خمینی به نظام جمهوری اسلامی مشروعیت دادیم. ما در گمراه کردن مردم نقش موثری داشتیم. این برخی از همین دانشگاهیان بودند که دانشگاهها را بستند، تصفیه کردند و دانشجویان را سرکوب نمودند. باید از گذشته درس گرفت و بار دیگر مردم را به گمراهی نکشاند. مخاطب ما نه آقای خاتمی است و نه هیچ مقام دیگر در جمهوری اسلامی ایران. مخاطب ما قاطبه مردم ایرانند. مخاطب ما دانشگاهیان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و همه آزادگانند. مخاطب ما جوامع و مقامات ذیصلاح بین‌المللی هستند. از این رو، مخاطب قرار دادن آقای خاتمی، رفتن به بیراهه است. این کار جز ایجاد توهم در افکار عمومی و ایجاد پرستیژ برای آقای خاتمی نتیجه دیگری نخواهد داشت.

* * *

هدف ما دانشگاهیان ایرانی مقیم خارج از کشور یکی است: استقرار آزادی و دموکراسی در کشورمان. به خاطر حفظ وحدت، اینجانب این نامه را به طور فردی امضاء می‌کنم. امید آنکه اینگونه عریضه‌نگاری‌ها به آقای خاتمی ادامه پیدا نکند و ما اگر حرفی داریم آنرا با مخاطبان حقیقی خود در میان بگذاریم.

دکتر مهدی مظفری

استاد اخراجی دانشگاه تهران

دانشگاهی مقیم خارج

چهاردهم ماه مه ۲۰۰۰

هوشنگ گلشیری درگذشت

با قلبی آکنده از اندوه آگاه شدیم که هوشنگ گلشیری، نویسنده نامدار و خالق اثر فراموش‌نشده «شازده احتجاب»، از اعضای برجسته کانون نویسندگان ایران و عضو هیئت دبیران این کانون، بامداد دوشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۷۹، در سن ۶۳ سالگی، پس از یک بیماری طولانی در تهران چشم از جهان فرو بسته است.

هوشنگ گلشیری که بسیاری از صاحب‌نظران او را توانمندترین و خوش‌فکرترین داستان‌نویس معاصر ایران می‌دانند، با خلق آثاری چون: «مثل همیشه»، «شازده احتجاب»، «کریستین و کید»، «بره گمشده را می‌بینی»، «نمازخانه کوچک سن»، «آینه‌های در دار» و «جن نامه»، نام خود را برای همیشه در تاریخ ادبیات مدرن ایران ثبت کرد. ذوق و قریحه گلشیری، احاطه او بر تئوری زبان، شناخت عمیقش از ادبیات جهانی و قلم توانایی او در نقد ادبی، از او الگویی ساخته بود که بر نسلی از نویسندگان جوان ایرانی، تأثیری انکارناپذیر گذاشت. فعالیت‌های شجاعانه، پیگیر و خستگی‌ناپذیر او برای احقاق حقوق اهل قلم، چه در دوران استبداد سلطنتی و چه در دوران اختناق حکومت دینی، از او چهره فرهنگی معروف و محبوبی در میان مردم ایران ساخته بود.

فقدان هوشنگ گلشیری، ضایعه بزرگی برای جامعه ادبی - فرهنگی ایران است. مردم ایران با مرگ او یکی از متعهدترین و خوش‌ذوق‌ترین فرزندان ادبی خود را از دست دادند.

ما این واقعه اندوهبار را به همه بازماندگان او و نیز کلیه فرهنگ‌دوستان ایرانی تسلیت می‌گوییم. بی‌شک یاد هوشنگ گلشیری از طریق آثار گرانقدر ادبی بازمانده از او، برای همیشه در اذهان زنده خواهد ماند.

حزب دمکراتیک مردم ایران

۱۷ خرداد ۱۳۷۹

نگاهی به کنفرانس «نقش و برنامه اپوزیسیون»

نقش و برنامه اپوزیسیون در امروز و آینده ایران، عنوان کنفرانسی بود که به ابتکار انجمن پژوهشگران ایران در روزهای ۲ تا ۴ تیرماه، برابر ۲۳ تا ۲۵ ژوئن امسال در برلین برگزار گردید. در این کنفرانس اکثر نمایندگان نیروهای اپوزیسیون برون مرزی شرکت داشتند. جمع بندی شرایط امروز ایران، رفم یا سرنگونی و ارائه برنامه های کوتاه، میان و دراز مدت در رابطه با مسائل کشور، موضوعات مورد بحث کنفرانس را تشکیل می دادند. هریک از شرکت کنندگان، از دریچه نگاه خود به موضوعات مورد اشاره پرداخته و چشم انداز آینده را ترسیم کرد. نگاهی به لیست شرکت کنندگان در این کنفرانس نشان دهنده طیف بسیار گستره و ناهمگون شرکت کنندگان است. در این کنفرانس، نمایندگان احزاب و سازمانهای زیر شرکت داشتند که درباره رفم یا انقلاب و سرنگونی و نیز برنامه ها و اکتیویتهای مورد نظر خود سخن گفتند:

سازمان راه کارگر (ارژنگ بامشاد) - اتحاد فدائیان خلق (مصطفی مدنی) - شورای موقت سوسیالیستهای ایران (کامبیز روستا) - سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت (مجید عبدالرحیم پور و فریدون احمدی) - حزب دمکرات کردستان (عبدالرضا کریمی) - اتحاد چپ کارگری (هوشنگ دیناوند) - اتحاد فدائیان خلق ایران «اقلیت» (سلطانی) - جبهه ملی ایران - اروپا - حزب کمونیست کارگری (فاطمه مدرسی) - حزب دمکراتیک مردم ایران (محسن حیدریان) - سازمان مشروطه خواهان ایران «خط مقدم» (خوانساری) - سازمان جمهوری خواهان ملی ایران (مهران براتی) - نهضت مقاومت ملی ایران (دکتر سپمنش) - حزب مشروطه ایران (فریدون والی پور) نمایندگی احزاب و سازمانهای سیاسی خارج از کشور در کنفرانس را بر عهده داشتند.

علاوه بر نمایندگان احزاب و سازمانهای برون مرزی، چند شخصیت سیاسی و پژوهشگر نیز در روز نخست کنفرانس سخنرانی کردند که عبارت بودند از: حسن نزیه، دکتر بهمن نیرومند، دکتر علیرضا نوری زاده، دکتر عبدی، دکتر جمشید اسدی و پرویز دستمالچی.

شاخص اصلی این کنفرانس، تمایز و صف بندی آشکار و قطبی شدن چشمگیر مواضع و دیدگاههای اپوزیسیون خارج از کشور میان اصلاح طلبان و مدافعان سرنگونی بود. کنفرانس رودرویی دو ارزیابی از اصلاحات در ایران و دو نوع نگاه به جنبش دوم خرداد و دو نوع تحلیل از تحولات ایران و پیش کشیدن دو چشم انداز سیاسی بود. اما از منظر تعداد سخنرانان و نمایندگان احزاب و سازمانها باید گفت که کسانی که به طور همزمان هم خواستار انقلاب و سرنگونی بودند و هم خواهان رفم و اصلاحات بیش از دیگران بودند. این گروه از سخنرانان مانند پرویز دستمالچی و یا نمایندگان سازمان اکثریت گرچه دیدگاههای مختلفی داشتند و مطالبات جداگانه ای را مطرح می کردند، اما شاخص اصلی شان ناروشنی در میان اصلاح طلبی و انقلابی گری بود، بنابراین چالش واقعی و اصلی اپوزیسیون خارج از کشور در کنفرانس مزبور، میان رفرمیست ها و انقلابیون بود. پارادوکس برخی از سازمانهای سیاسی مسالمت خواه مانند نهضت مقاومت ملی ایران و جبهه ملی ایران اروپا و سازمان اکثریت در این بود که خود را مسالمت جو می شمردند، اما پیش شرطهایی را مطرح می کردند که تحقق آنها در گرو انجام یک انقلاب سیاسی در ایران است.

به طور فشرده می توان گفت که در کنفرانس پنج تن از سخنرانان به طور شفاف و روشن اهمیت تحولات اصلاح طلبانه در ایران را مورد تاکید قرار داده و از نگاه رفرمیستی به تحلیل سیاست و تحولات ایران پرداختند. این پنج تن عبارت بودند از: دکتر علیرضا نوری زاده که درباره روابط درونی گروههای تشکیل دهنده حاکمیت در داخل سخن گفت. بهمن

نیرومند که درباره علل پیدایش جریان اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی سخنرانی کرد. دکتر عبدی که به تحلیل چند نشریه برون مرزی پرداخت. دکتر جمشید اسدی که تیز سخنرانی اش چند نگاه بازگونه در اپوزیسیون برون مرزی بود و سرانجام محسن حیدریان که درباره چرا و چگونه اصلاح طلب هستیم، سخنرانی کرد. این پنج تن اصلاح طلب هریک از نگاه و موضوع بحث خود اهمیت سرنوشت ساز جنبش دمکراتیک و مسالمت جویانه در ایران امروز را مورد تحلیل قرار داده و با ارائه داده های مختلف آترا از زوایایی مانند تحول در ذهنیت شهروندان ایرانی که به سود و زیان رفتار سیاسی خود و تاثیر آن واقف شده اند و یا از زاویه تحول در رفتار اکتورهای سیاسی و مطبوعات اصلاح طلب کشور که در دشوارترین شرایط بر مسالمت آمیز بودن حرکت خود پای می فشرند، مورد تحلیل قرار دادند. تعداد پرسش ها از این افراد نیز بیشتر از دیگر سخنگویان بود. اما اینها برخلاف عده ای دیگر، این امتیاز را داشتند که در پرسش و پاسخ ها نیز مواضع عمیق اصلاح طلبانه و نیز نوع فرهنگ سیاسی شان در برخورد با چالش های سرنوشت ساز نهاد سیاسی در ایران به محک خورد و دچار تزلزل نشد. به عنوان مثال محسن حیدریان با تکیه بر داده های تجربه جهانی و ایرانی تفکر حذقی را بزرگترین آفت دمکراسی در ایران نامید و تز نخبگان اسلامی خارج از حاکمیت در آشتی اسلام با دمکراسی از یکسو و تز اپوزیسیون چپ مبنی بر آشتی اندیشه چپ با دمکراسی و شرکت در رقابتهای سیاسی دمکراتیک و کسب مشروعیت سیاسی از شهروندان را از بزرگترین تحولات ذهنی قرن بیستم ایران نامید و منطق روش توسعه سیاسی گام به گام و پایدار را بهترین الگوی گذار ایران به سوی مردم سالاری دانست. اصلاح طلبان، اهرم های اصلی اصلاحات هم در بالا در میان حکومت گران و هم در پایین میان شهروندان را مهمترین ابزار اصلاحات و از جمله نوع برداشت و تفسیر از قانون اساسی ایران در جهت توازن قوای جدید سیاسی و احیای حقوق شهروندی مردم می دانستند.

انقلابیون و یا هواداران سرنگونی که از چپ افراطی تا سلطنت طلبان را در بر می گرفت به طور کلی تماسی با تحولات زنده ایران نمی گرفتند و اساسا همان حرفهای ۱۰، ۱۵ ساله اخیر خود را حتی بدون نوسازی نوع استدلالات تکرار می کردند. اما دیدگاهها و اکتیویتهای مورد نظرشان درباره آینده بسیار متفاوت بود. در یکسو حسن نزیه قرار داشت که همان تز همیشگی خود درباره همه پرسی برای انحلال جمهوری اسلامی و تدارک اکتیویتهای پیش کشید و در سوی دیگر سلطنت طلبان که خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری مشروطه با خاندان پهلوی و یا بدون پهلوی بودند. البته نوع نگاه خوانساری نسبت به والی پور معتدل تر و نیز نسبت به اصلاحات در ایران مثبت تر به نظر می رسید. اما کنفرانس از نظر درجا زدن طیف چپ های انقلابی که تعداد زیادی از سخنرانان و نیز حضار را دربرمی گرفت، اندوهبار بود. گرچه همه آنها خواستار سرنگونی اند اما برخی مانند حزب کمونیست کارگری بلافاصله حکومت کارگری و لغو مالکیت خصوصی می خواستند و برخی به نوعی حکومت دمکراتیک انقلابی نیز رضایت می دادند. اما از نظر آنها حل همه مشکلات و مسائل پیچیده سیاسی و اجتماعی کشور تنها یک راه حل حذقی و یا قهرآمیز داشت. به طور کلی سطح بحث ها در طیف انقلابیون و براندازان. صرفنظر از مواضع سیاسی شان تکراری و بسیار پایین بود. باید یادآور شد که تفاوت سطح گفتگوها در میان اصلاح طلبان و انقلابیون کاملا به چشم می خورد. از یک طرف رفرمیستها بودند که با مفاهیم و مقولات علوم سیاسی و اجتماعی در آغاز قرن بیست و یکم آشنائی داشتند، اما از طرف دیگر انقلابیونی که در چهارچوب یکسری ←

← مفاهیم کهنه و ایدئولوژیک خود را اسیر کرده بودند و هیچ حرف تازه‌ای در میدان سیاست ایران برای ارائه نداشتند. برخی از آنان مانند سخنگوی سازمان اقلیت، تنها حسن دکتر مصدق رهبر ملی ایران را در این می دانست که به دلیل پایگاه اشرافی خود، دزدی نمی کرد! دیگران نیز مانند حزب کمونیست کارگری، حزب کمونیست و اتحاد چپ کارگری، گرچه با استدلالهای گوناگون اما در حملات سیاسی شدید به اصلاح طلبان حاضر در کنفرانس و یا اصلاح طلبان داخل ایران به عنوان طیف راست، استحال چپ، هوادار جمهوری اسلامی، مدافع بورژوازی ایران و غیره همسوئی داشتند.

باید یادآور شد که برخی از سخنرانان بدون توجه به تحولات ایران و جنبشی که نه تنها در افکار عمومی و مطبوعات و بازیگران سیاسی کشور بلکه در بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی و روشنفکران اسلامی پدید آمده و یک جریان نیرومند سیاسی ایجاد کرده است، به طور کلی از لزوم دمکراسی دفاع می کردند و مانند نماینده حزب دمکرات کردستان ایران به جای پرداختن به موضوعات مرکزی بحث به دادن درس تاریخ و اخلاق سیاسی تاکید می کردند. جای شگفتی اینجا بود که مهران براتی از سازمان جمهوری خواهان ملی ایران نیز برخلاف انتظار، مواضع و دیدگاه شفافیتی پیش نکشید و به حرفهای کلی بسنده کرد. از سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت دو نماینده شرکت داشتند که ظاهراً گرایشهای مختلف درونی را نمایندگی می کردند.

در هر سه روز کنفرانس پس از سخنرانی‌ها بحث آزاد و پرسش و پاسخ بسیار گسترده و مفصلی میان سخنرانان و حضار جریان یافت و در موارد زیادی این بخش از کنفرانس خود یک نوع موضع گیری و بیان دیدگاه حضار به شمار می رفت که کم و بیش در چهارچوب همان طیف سخنگویان کنفرانس بود. نکته روشن و امیدبخش این بود که علیرغم اختلافات پایه‌ای میان شرکت کنندگان، بحث‌ها در بخش اساسی خود با وجود پرخاشجویی و روحیه عصبی برخی از شرکت کنندگان به طور کلی از دایره نزاکت خارج نشد و همواره فضای زنده و پرتحرک و در عین حال متمدنانه‌ای بر کنفرانس حاکم بود. کوشش دکتر لاجوردی مسئول انجمن پژوهشگران ایران و دیگر مسئولین کنفرانس در این زمینه مثبت و اثربخش بود.

کنفرانس نقش و برنامه اپوزیسیون در امروز و آینده ایران نشان داد که نیروهای سیاسی و روشنفکران ایرانی در سالهای زندگی در خارج از کشور در دو جهت کاملاً متفاوت تکامل یافته‌اند. برای بخشی از آنان این سالها چالشی بوده است در راه بازبینی اندیشه‌ها و روشهای سنتی گذشته و تلاش برای تماس و تحلیل زنده تحولات مهم سالهای اخیر ایران و از سوی دیگر برای بسیاری از آنها برآشفستگی و احساس باخت سالهای زندگی و عدم بازنگری در احکام کلیشه‌ای دهه‌های قبل همچنان جانمایه طرحها و مباحث سیاسی را تشکیل می داد.

گروههای افراطی که همه چیز را سیاه و سفید می دیدند به طور آشکار از درک این واقعیت عاجز بودند که جامعه ایران از نظر ذهنی و رفتاری خشونت گریز شده و مشارکت مردم در زندگی سیاسی کشور چه از راه شرکت گسترده در انتخابات سیاسی و چه از راه گسترش جامعه مدنی و تاثیرگذاری بر مطبوعات هیچگاه به اندازه امروز نبوده است. این گروههای افراطی با تکرار فرمولهای همیشگی روند دمکراتیزاسیون جامعه ایرانی را تثبیت حکومت آخوندی می دانستند و در ضمن هیچ برنامه و پروژه مشخص و بهم پیوسته و سیستماتیک سیاسی ارائه نکردند.

کنفرانس مزبور از منظر مشروعیت دادن و تجمع دوباره گروههای افراطی که با اخلاف در کنفرانس چند ماه پیش برلین به شدت در جامعه ایرانیان منزوی و سرافکنده شده بودند و نیز تکراری بودن و درجا زدن یک بخش اپوزیسیون برانداز، یک گام به عقب بود. اما از منظر انجام یک دیالوگ و گفتگو و نیز تعدد و تنوع دیدگاهها، و دفاع محکم بخشی از اپوزیسیون از مدل تحول مسالمت آمیز سیاسی در گذار ایران به مردم سالاری و جو در مجموع آرام آن، یک گام مثبت به شمار می آید.

روشنفکران دینی و ...

خصوص در زمان انقلاب است. به نظر می رسد که زنان تنها آنجا که حضورشان عدد و شماره‌ای را به جمعی می افزاید مورد توجه قرار گرفته‌اند و نه خواسته‌هایشان و نه فعالیت‌هایشان در جهت برآوردن خواسته‌ها و احقاق حقوقشان. حرف از سطح بالایی سوادآموزی زنان و میزان تحصیلات و مشاغل آنها به میان می آید بی آنکه اشاره‌ای جدی به چگونگی تقسیم مشاغل و رتبه‌های اجتماعی بشود. در بازپرداخت، پیدایش و آرایش و تفسیرهای گوناگون از قرائت‌های مختلف مسائل دینی و قرآن در هیچ جا از مسئله زنان سخنی به میان نمی آید.

«عباس عبدی» یکی دیگر از روشنفکران دینی عقیده دارد که روشنفکران دینی برای حل مسئله دمکراسی و اندیشه دینی با مسائل مهمتری درگیرند که فاقد جنسیت می باشند. و اضافه می کند که «لذا تصور نمی رود که جریان روشنفکری دینی بر طرح مسئله زنان اصرار کند و بخواهد با آن مواجه شود». این فاقد جنسیت بودن مسائل هم از مقوله‌هایی است که هر وقت بخواهند مسئله زنان را در پرده قرار دهند مورد استفاده قرار می گیرد. در وقت ایجاد مشکل برای زنان مسئله جنسیت اوست که مورد توجه قرار می گیرد و به واسطه جنسیت اوست که مورد ستم قرار می گیرد. جنسیت اوست که نوع رابطه اش را با محیط پیرامون تعیین میکند و شرایط زندگی ویژه‌ای را برای او مهیا می کند و قوانین ویژه‌ای هم برایش نوشته و اجرا می شود و چگونه است که موقع حق خواهی او و عدالت جوئیش ناگهان فاقد جنسیت می شود و راه حل‌های مشکلات او بدون بار جنسی می شوند.

«عباس عبدی» در پاسخ به سؤال مجله زنان که «آیا جریان روشنفکری دینی برای حل «مسئله زنان» راه حل خاصی عرضه می کند؟» می گوید: «راه حل «مسئله زنان» قبل از حل کلیت دو مسئله مذکور یعنی دمکراسی و انتظارات از این برای روشنفکر دینی بی معنا خواهد بود. مگر آنکه بتوان از مسئله زنان به عنوان ابزاری برای حل آن دو مشکل اساسی استفاده کرد. باوجود این، اگر به ویژگی‌های نظری روشنفکری دینی در دو موضوع فوق نظر کنیم روشن می شود که همان ویژگی‌ها می تواند مبنای حل مسئله زنان در ایران نیز باشد.»

در نظریات آقای «عبدی» شگفت انگیز این است که چگونه می توان به دمکراسی اندیشید و نابرابری و ناحقی‌های زنان را ندیده گرفت. بدون حل این مشکلات چگونه می توان گامهای ابتدائی به سوی عدالت اجتماعی و دمکراسی را برداشت؟

روشنفکران دینی با ارائه نظریات خود در باب مسئله زنان، جای خوشبینی در تحولات جدی در مسئله زنان را تا آنجا که به حوزه فعالیت‌های آنها مربوط می شود باقی نمی گذارند. اما مشکلات انباشته شده زنان سدی است که روشنفکران دینی اگر هم بخواهند نمی توانند از آن پرهیز کنند. از میان برداشتن این سد و یا کمک به برداشته شدن این سد، وظیفه اجتناب ناپذیر آنان است که در عین حال به تداوم فعالیت سیاسی، اجتماعی آنها کمک می رسانند. آنان در این عرصه به شتاب فزاینده‌ای نیازمندند، چرا که بسیار عقب مانده‌اند.

نشریات دریافت شده:

- * اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، شماره ۷۳
- * انقلاب اسلامی در هجرت، شماره‌های ۴۹۱ و ۴۹۲
- * ایل گون، نشریه مستقل ترکمن، شماره ۱۴
- * پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره ۳۰
- * دنا، نشریه سیاسی - فرهنگی - ادبی - هنری، شماره ۴
- * کوردستان، ارگان حزب دمکرات کردستان ایران، شماره‌های ۲۸۳، ۲۸۴
- * نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره‌های ۵۸۴، ۵۸۵

خشونت سیاسی - بخش هفتم

ادامه ی اختلافات مذهبی - سیاسی در کلیسای رم

«آن روزها که در آینه پرده می زدیم / دیدیم کودکی نحی به دم سبب بسته است / آنگاه با سرانگشت های ظریفش / آن سبب را به چرخ آورد / می گفت نام من «کالیله» است / باورکنید خوب زمین را نمی شناخت / و با سبب هم آشنا نبود / بی نسبت و سبب با کرم و سبب بود / وگرنه به جای نخ به آن گاز می گرفت / یک کرم خوب نخ به سبب نمی بندد / کاری به چرخش این توده ی خاک ندارد / از سبب خوب خورده باک ندارد / در آن تخم می نهد / گاهی به روی سبب پنجره ای باز می کند»

«به داستان هم دروغ نمی گوید / و از ترس مرگ / سوگند هم نمی خورد که زمین ایستاده است! / زمین ایستاده است! / کالیله هیچگاه نهمید / زمین خواب رفته است / در زیر چکمه ی بیداد! (...)

ما کیستیم ؟... / از عشق دم می زنیم و پاکی / ما عشق، بدوی ترین صفت بشری را کم کرده ایم / پس بی دلیل نیست / که در آستینمان / و در لای کتفمان / همواره خنجری است — / به پنهان (...)

نصرت رحمانی (۱)

نهضت شوراها (۱)

مقدمات، نتایج و عواقب آن

در مقاله ششم از این رشته مقالات دیدیم چگونه هم جدال میان پاپ ها از یک سو و امپراتور و پادشاهان از دیگر سو، بر سر قدرت دنیوی (سیاسی) و هم نزاع میان شاهان، به ویژه پادشاه فرانسه و امپراتوران معروف به رومی - ژرمنی، به پیدایش همزمان سه پاپ و وضعی انجامید که شقاق کبیر نام گرفت.

جریان امر که در مقاله ی پیشین بدان اشاره شد، از این قرار بود که در نتیجه ی وجود دو پاپ، یکی مستقر در شهر آوین یون در جنوب خاک فرانسه و تحت حمایت پادشاه آن، و دیگری مستقر در رم و مورد قبول امپراتور و پادشاه انگلستان و اهالی رم و ایتالیا، کلیسای کاتولیک غرب نیز به نوبه ی خود در آستانه ی تقسیم به دو کلیسا قرار گرفته بود (۲). نخستین شورای «عمومی» (۳) که بنا به پیشنهاد ژرسون رئیس دانشگاه پاریس به منظور بیرون شد از این معضل تشکیل گردید شهر معروف پیزر ایتالیا را به عنوان مقر اجلاس های خود انتخاب کرد. این اجلاس ها از ۲۵ مارس تا ۷ اوت ۱۴۰۹ برقرار بود. مخالفان اقتدار سیاسی - دنیوی پاپ ها، که متهورترین و نام آورترین آنان چنانکه در بخش های قبل گفته شد، ویلیام آگمی (۱۲۹۰ - ۱۳۵۰ یا ۱۳۰۰) از فضلاء دینی و حکمای زاده انگلستان (یورکشایر) و مارسیل پادوایی (۱۳۴۲ - ۱۲۷۰) از علمای دینی ایتالیا (پادووا) بودند، و به ویژه شخصیت اخیر که با دیگری دوستی بسیار نزدیک داشت، برای سلب اختیارات سیاسی پاپ و فروکاستن اقتدارات امپراتور کمتر از یک قرن پیش از این خواهان تشکیل شوراهای محلی مردمی، یعنی مجالسی مذهبی - سیاسی از نمایندگان همه ی مردم اعم از اعضاء کلیسا و غیر آنان، برای اخذ تصمیماتی بودند که تا آن زمان در ید اختیار پاپ یا امپراتور یا هر دو ی آنان بود و روحیه ای که به تشکیل شوراهای عمومی پیز و سپس کنستانس منجر گردید گذشته از علل سیاسی بلاواسطه ی حادثه یعنی تعدد پاپ ها، در واقع از نشر افکار آنان، در جامعه ای که نیازمند آن بود، سرچشمه می گرفت. به همین علت پیروان آنان برای تحقق هدف های خود به تشکیل شوراهایی که با شورای پیز آغاز گردید و در تاریخ به نهضت شوراها معروف شد، امیدفراوان بسته بودند. اما چنانچه تا بخش های پیشین دیده بودیم بازهم خواهیم دید که این امید

نیز چگونه با وجود تشکیل مجدد شوراهای عمومی به یاس تبدیل میگردد و خشونت همچنان سیاست را به کنار می راند: هر بار که دستگاه مذهبی کلیسا به قدرت فائقه دست می یافت، محبت و مهربانی و نیکوکاری و سیاست به معنای حل و فصل اختلافات از راه گفت و شنود را از یاد می برد؛ و تنها زمانی از نو لزوم بازگشت به روش اخیر را، آنهم نه برای غلبه ی کامل بر شقاق های عمیق بلکه غالباً به صورت تاکتیکی یا دست بالا به عنوان یک استراتژی برای حفظ قدرت خود به یاد می آورد که نشانه های اضمحلال در این قدرت آشکار می شد.

این شورای پیز در ابتدای کار خود وجود دو پاپ را وضعی ارتداد آیز اعلام کرد؛ گرگوار دوازدهم، پاپ آوین یون، و بونوآی سیزدهم، پاپ رم، را برکنار خواند و الکساندر پنجم را به عنوان پاپ منحصر به فرد به جای آن دو منصوب ساخت. از بخت بد، ایام زندگی این پاپ اخیر نیز دیری نپایید و در حالی که دو پاپ رقیب هنوز از ادعای خودچشم نهوشیده بودند، شورا مجدداً شخص ثالثی را که بالتازار کوشا نام داشت، به عنوان پاپ واقعی، با نام مذهبی یوحنا ی سیزدهم، برگزید و بدین سان اوضاع خنده آورتر شد، چه تعداد پاپ ها به سه نفر رسید، خاصه آنکه این بالتازار کوشای ملقب به یوحنا ی سیزدهم، یکی از دزدان دریایی به نام هم بود! (۴)

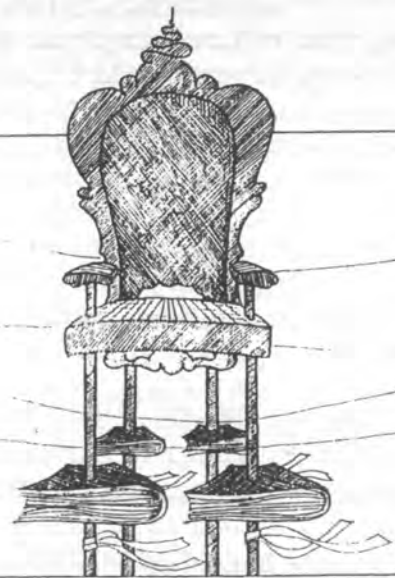
بدیهی است که با این اوصاف حل مشکلات روزافزون کلیسا به تشکیل شورای دیگری نیازمند بود. چنانکه گفتیم این شورای عمومی در شهر کنستانس آلمان تشکیل گردید و به نام همین شهر نیز موسوم گردید. حال لازم است پیش از گزارش مختصر مهمترین تصمیمات آن به دیگر وقایع اجتماعی و دینی مهم پایان قرن چهاردهم که پاسخ بدانها نیز در دستورکار شورا این شورای تاریخی پراهمیت قرار گرفت اشاره هایی بنماییم.

وایکیلیف (۵)

وات تایپر و نهضت اجتماعی لاردها (۶)

یکی از بزرگترین شخصیت های اجتماعی و علماء معارف دینی و الهیات و حکماء قرن چهاردهم مسیحیت، مجتهد انگلیسی موسوم به جان وایکیلیف است که در ریچموند در یورکشایر چشم به جهان گشود و در لوترورث چشم از جهان فرو بست. او پس از تحصیلات مقدماتی به عنوان مدرس در بالایل کالج در آکسفورد و سپس در مقام کشیش فایلینگهام به کار مشغول شد. پس از نیل به درجه ی دکتری در الهیات در سال ۱۳۷۲ با عنوان وکیل دعاوی مذهبی به خدمت مقام سلطنت وارد شد، و به مثابه یکی از سران پیمان ضد پاپ و ضد روحانیت کاتولیک شناخته شد. وقتی به مقام کشیش لوترورث منصوب گردید (۱۳۷۴) به تدریس الهیات در آکسفورد پرداخت و از پریستر ها (۷) که لاردر شان نیز می نامیدند و زندگانی به آیین مسیح بر مبنای کتاب مقدس را موعظه می کردند، و ما در ذیل درباره ی نهضت آن ها توضیح خواهیم داد، حمایت کرد. محبوبیت او در میان مردم به وی امکان می داد تا در برابر احکام احضار پاپ و اسقف او در انگلستان نافرمانی کند. هنگامیکه شقاق کبیر در حدود سال ۱۳۷۸ رخ داد امکان انصراف کلیسا از وجود پاپ برای او مطرح شد. آیین «شام مقدس» یا «آیین شام خداوند» از مراسم مهم مسیحی، یادآور شام وداع مسیح با شاگردانش، که بنا بر جزئیات کلیسا طی آن شرابی که به مومنان نوشانیده می شود و نانی که بدیشان خوراند می شود، خون و جسم مسیح است که بدان اشکال استحاله یافته، از دیدگاه او مردود بود و یکی دیگر از تعالیم او نیز همان مخالفت با آمرزش فروشی کلیسا یا خرید آمرزش گناهان از طرف ثروتمندان بود، یعنی یکی از منابع مهم ←

درآمد کلیسا و کشیشان که آنان برای زندگی پرتحمل و جاه و جلال خود از آن استفاده می کردند و بعدها از جانب مارتین لوتر در اصلاح مذهبی (رجوع به مقالات پیشین) نیز افشاء و محکوم شد. او پس از انتقال به آکسفورد هرچه بیشتر به دفاع از دیدگاه های دینی رادیکال پرداخت. چنانکه ذکر شد نظریه ی رسمی استحالہ ی خون و جسم مسیح را انکار کرد و بر تعلیم مذهب بر اساس کتاب مقدس به عنوان منبع منحصر به فرد تاکید کرد. با اعلام عدم مشروعیت تاریخی مقامی به عنوان پاپ (۸) این مقام را همانا مرد خبیثی (۹) خواند که بر طبق کتاب مقدس پیش از بازگشت مسیح گمراهان را فریب می دهد و در انجیل بارها نام او به میان آمده است. نیز بروز شقای کبیر را به عنوان آغازی برای از میان رفتن این نهاد پایگیری، به فال نیک گرفت. وایکلیف از طرف سلسله مراتب کلیسا به ارتداد متهم شد و آکسفورد را ترک کرد. با اینهمه هیچگاه محاکمه نشد و تا پایان عمر به نشر عقاید خود از راه نوشتن و موعظه ی آنها ادامه داد (۱۰). او برخلاف مدرسیون نخستین یک کشیش بی لباس بود، نه به طریقت های رهبانان تعلق داشت و نه به رده های انتصابی کلیسا. علاوه بر الهیات در مباحث حکمت نیز احاطه داشت، و بیشتر افلاطونی بود تا ارسطویی. او آخرین حکیم مدرس بزرگ آکسفورد محسوب می شود (۱۱). در ماوراء الطبیعه جهان را منحصر به فرد و، به عنوان نتیجه ی آفرینش خداوند، مانند نظریه ای که بعداً از طرف لاینیتس بیان گردید، نیکوترین جهان قابل تصور می دانست. اما جالب ترین بهره ی نظریات او مربوط به حکمت اولی نبود، و به همین علت نیز به دنبال زندگی به مثابه یک روحانی روستا ها از تدریس در آکسفورد دست کشید. طی ده سال آخر زندگی به عنوان کشیش حوزه ی دینی لوتروورث زیست و در همانحال مجدداً در آکسفورد نیز تدریس کرد. تا پنجاه سالگی از حیث عقاید مذهبی با دیگران هم رنگ بود و از این دوران زندگی خود بود که به عقایدی که مرتد محسوب می شد روی آوز شد. آنچه موجب رشد اینگونه باورها در او شد، به نظر می رسد که پایبندی شدیدش به اصول اخلاقی و احساس همبستگی با فرودستان و بینوایان جامعه، و انزجارش از کلیسامداران ثروتمند و هوسباز بود. در ابتدای کار حملاتش به دستگاه پاپان محدود به جنبه ی سیاسی و اخلاقی می شد و دامن نظریات دینی را نمی گرفت و سرکنشی همه جانبه و علنی او در برابر این دستگاه متدرجا به وقوع پیوست.



جدایی رسمی او از نظریه ی رسمی کلیسا در نتیجه ی دروسی بود که در سال ۱۳۷۶ در آکسفورد پیرامون مرجع مبنی قدرت افاضه کرد (۱۲). نظری که در این درس ها ابراز کرد عبارت از این بود که تنها عصمت و صداقت می تواند موجب دو حق مرجعیت قدرت و مالکیت باشد؛ و نتیجه ی گرفت که بنابراین نمایندگان بی انصاف و بیدادگر کلیسا دارای چنین

حقی نمی باشند و حق تصمیم در اینکه آیا این رسته می تواند مالک اموال خود باشد یا نه با مراجع مدنی است و نه دینی! در مراحل بعدی تحول نظراتش او چنین می آموخت که مالکیت نتیجه ی ارتکاب گناه است. همچنانکه مسیح و حواریون او مالک چیزی نبوده اند روحانیت پیرو آنان نیز نمی بایست چیزی از مال دنیا داشته باشند. این نظریات همه ی مریبان دینی را، به استثناء متدینین آنان، علیه او برانگیخت. معیناً دولت انگلستان از او پشتیبانی کرد زیرا پاپ بهره ی عظیمی از قبل دارایی های کشور انگلستان بهم می رسانید، و این نظر که این اموال به جای افزایش ثروت پاپ باید که در کشور بماند، به ویژه در زمانی که در تحت انقیاد کامل فرانسه قرارداشت، بسیار بجا و به موقع بود. ژان گانت، عموی ریچارد دوم که بعلت صفر سن نایب السلطنه ی او بود تا زمانی که صاحب اختیارات سلطنت بود، وایکلیف را مورد کمال حمایت قرار داد. گرگوار یازدهم نیز به نوبه ی خود هجده تن وایکلیف را به دستاویز اینکه ساخوذ از عقاید مارسیگلیای (مارسیل) پادوویایی است محکوم کرد. به وایکلیف از جانب کلیسا فرمان رسید که برای محاکمه در برابر یک دادگاه مرکب از اسقفان حاضر شود، ولی جماعت مردم و ملکه او را تحت حمایت قرار دادند و دانشگاه آکسفورد پذیرش حق قضاوت کلیسا درباره ی اساتیدش را رد کرد.

وایکلیف صاحب رسالات متعددی در فقه و منطق و رشته های دیگر بود. او را به دلیل مواضع مقدمش نسبت به اصلاح مذهبی قرن شانزدهم و نظریات رادیکالش پدر واقعی کلیسای انگلیکان که با رسیدن پروتستانتیسم به انگلستان به وجود آمد، دانسته اند. «در یکی از رسالات عالمانه ی خود اعلام کرده بود که جانشین مسیح شخص پادشاه است و اسقفان می بایست تابع او باشند. به هنگام بروز شقاق کبیر او همچنین اعلام کرد که پذیرش [ادعای] «عطیه ی کسنتین» (۱۴) همه ی پاپ ها را به مردمانی ملحد تبدیل کرده است» (۱۵). او انجیل موسوم به «وولگات» (روایت تخصیص داده شده به مردم غیرمتمخصص) را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و کشیشان را سازمان داد که کشیشان «ساده» یا «عرفی» نامیده می شدند و «علمانی» (غیرکلیسایی) بودند. وایکلیف آنان را به موعظه ی سیار با ماموریت ویژه ی رسیدگی به حال درماندگان روانه می کرد. این کار او بیش از هر چیز اهل کلیسا را علیه او برانگیخت. وقتی او حمله به مرجعیت روحانیان را آغاز کرد و اعتقاد به استحالہ ی خون و جسم مسیح را «یک جنون کفرآمیز» نامید، نایب السلطنه دیگر اعمال او را تحمل نکرد و از ادامه ی آن جلوگیری کرد.

شورش ۱۳۸۱ دهقانان فقیر که در بخش بعدی همین مقاله (وات تایلر و لالردها) به شرح آن خواهیم پرداخت وضع دشواری برای وایکلیف به وجود آورد، زیرا فی الجمله جان بول، کشیشی سوسیالیست و خلع لباس شده، یکی از رهبران شورشیان، خود از هواداران و دوستان پرجرات وایکلیف بود، اما، برخلاف لوتر در شورش دهقانان آلمانی قرن شانزدهم، او هرگز جنبش آنان را محکوم نکرد. جان بول در سال ۱۳۸۱ از عقاید رسمی دست کشیده بود و از کلیسا مطرود شده بود و وایکلیف مسئول اعتقادات او نبود. نظریات کمونیستی وایکلیف که به زبان لاتین نوشته شده بود مسلماً از طریق «کشیشان عرفی» او رواج می یافت زیرا برای مردم عادی به طور مستقیم مفهوم نبود. او هرچند پس از مرگش از طرف شورای عمومی کنستانس (ن. ک. بخش آینده ی این مقاله) محکوم و مطرود اعلام گردید و استخوانهایش را نبش قبر کرده سوزاندند اما در زمان حیاتش برخلاف بسیاری از متهمان دیگر به ارتداد در دسر چندان به سبب عقاید تندروانه اش متحمل نگردید. دانشگاه آکسفورد تا آخرین مدت ممکن در مقابل اسقفان از او دفاع کرد (۱۶).

مقاله ی بعد: دنباله ی نهضت شوراها
(نهضت های اجتماعی مذهبی لالردها، والدوسیان، هوسیان)

یادداشت ها

۱- بخش کوتاهی از منظومه ی شمشیر، معشوقه ی قلم، از نصرت رحمانی، شاعر بالفطره ای که پس از نادرپور و گلشیری از دست ←

رفت؛ شاعر راستی (به قول محمدعلی سپانلو: صداقت در بیان آنچه بر قلم آوردنش جرات می طلبد؛ آنچه در قرون مورد بحث ما موضوع مرکزی است) و عشق های راستین و ریاضتگویی؛ شاعر تهور در تفکر و در بیان؛ شاعر شیفته ی ایران و فرهنگ ایرانی؛ شاعری که پس از هجوم اجامر و اوباش به خانه ی دکتر مصدق و نگرانی شدید مردم در بی اطلاعی از حال او، و سپس اعلام خبر سلامت دوست بزرگوار و محبوب مردم، شعری زیبا سرود که پایان آن چنین بود:

(...)

روبان سرخ دخترکی را گرفت باد
برد و به شاخ های بلند چنار زد
در کوچه های شهر منادی هوار زد
سردار زنده است!

در قطعه ای که در صدر این مقاله، در پیوند با موضوع انقلابات اجتماعی و فکری باختر زمین در قرون سیزده تا ۱۵ میلادی، و نیز به مناسبت درگذشت «نصرت» (نام او برای دوستان و دوستدارانش) نقل شده، بندهای زیر حذف شده است: ... در زیر چکمه ی بیداد!

باید چنان «نیوتون» تصادف به یاری ات بشتابد / سیبی، پریوزنان بخورد روی کله ات، / ناگاه قانون جاذبه پیدا شود / - گویی قانون جاذبه مفقود گشته بود.

این داستان / یعنی که: دیگران را تحمیق کردن، / یعنی که بر سر انگشتنهای ما / شمایان عروسکید!

یعنی که هرچه بافته ایم / باید قبول کرد

این سیب نابغه بود یا «نیوتون» / باید از این جفنگ ها دانش بیاندوزید / و بر دیگران بزور بیاموزید / بنگر چه روزگار غریبی است / به این نمی گویند «صدف» یا حساب احتمالات / آمیخته به محالات

در صورتیکه چون «نیوتون» / ریاضی بدانی و کاشف / «دیفرانسیل» باشی. / در منشورهای آینه، آنگاه / حق می دهند / با هفت رنگ نور بازی کنی!

ما کیستیم ؟... ؟...

۲. «کاملاً روشن بود که با چنین وضعی که هیچیک از دو پاپ مرجعیت دیگری را نمی پذیرد، برای خروج از بن بست، مرجع سوم و بالاتری ضرورت پیدا می کند، تنها راه حل موجود می توانست برقراری یک شورای عالی مذهبی باشد که تصمیم آن برای همگی الزام آور و لازم الرعایه شناخته شود. دانشگاه پاریس تحت ریاست ژرسون، پیشنهاد کرد که اختیارات لازم برای ابتکار جدید و حل مسئله به چنین شورایی واگذار شود.» نقل از پایان مقاله ی ششم از این رشته مقالات.

۳. شوراهای عالی کلیسا که سابقه ی تاریخی آنها به دومین دهه ی پس از مصلوب شدن عیسی مسیح می رسد، و مهمترین نهادی است که در تداوم طولانی و دامنگستری قدرت کلیسا در جهان موثر واقع شده، و به همین سبب سرگذشت آن از لحاظ سیاسی واجد اهمیت زیادی است، در طول تاریخ کلیسا بر چند نوع منقسم شد که شورای «عمومی» یکی از آن انواع به شمار می رود.

از سرگذشت «اعمال رسولان» در کتاب مقدس چنین برمی آید که شوراهای کلیسا از ابتدا بر دو اصل وجود سلسله مراتب [رعایت شان حواریون یا «رسولان مسیح»]، و در همان حال تصمیم گیری جمعی، بنا شده است، بدین معنی که در بحث پیرامون هر تصمیمی گواهی و نظر همه ی حاضران خواسته می شده است. عیسی ناصری خود، بر اساس سنت کنیسیای یهود، موافقت امت در هر مجمع را منوط به شهادت چند تن از اهل امت، به نشانه ی حضور و عون خویش در آن مجلس، منوط کرده بود. بدین معنی که پیمان حتی دو نفر را ولو بدون از نظر دیگران به لحاظ حضور [غیبی] خویش نزد آنان معتبر خوانده بود (ترجمه ی تفسیری کتاب مقدس به فارسی، چاپ انجمن بین المللی کتاب مقدس، انجیل متی، ۱۸، بیست، ص. ۹۱۶) این اصل اتفاق آراء که در شورای حواریون اورشلیم (بیت المقدس مسلمانان) رعایت شد، از لحاظ صوری به قانون حکومت (د/خلی) کلیسای کاتولیک تبدیل گردید، به طوری که در صورت رعایت

آن همه ی مسیحیان غیر اهل کلیسا (خارج از سلسله مراتب مذهبی یا «لائیک» ها، «Laics» از یک ریشه ی یونانی یعنی مردم عادی) می بایست در نتیجه ی یک «توافق زنده» در تصمیمات صاحبان مناصب و مردان کلیسا مشارکت داشته باشند. بر این روال کلیسای نخستین بر طبق قاعده ی عامیانه ی لاتینی «تصمیم در هر آنچه به همگان مربوط است باید در ید قدرت همگان باشد» (اصلی که هم اکنون به مابه النزاع مهمترین درگیری سیاسی زمانه در ایران ما تبدیل شده است!) از نظامی بسیار قابل انعطاف و بیسابقه برخوردار است. البته این یک چیز است و مقایسه ی آن با واقعیت تاریخی چیزی دیگر! در واقع آنچه به عبارت دیگر علی رغم ذکر این خصوصیات برای شوراهای مسیحیت نخستین از طرفی و اقوال منسوب به عیسی مسیح از این قبیل که: «سلطنت من در این جهان نخواهد بود» و به خصوص این گفته که آنچه در تعلق امپراتور است به دو بازدهید و آنچه در تعلق خداوند، به خداوند!

«جواب دندان شکن»

فریسیان باهم مشورت کردند تا راهی بیابند که عیسی را به هنگام بحث به دام بیندازند و مدرکی از سخنانش علیه او به دست آورند و دستگیرش کنند پس تصمیم گرفتند چند نفر از پیروان خود را با عده ای از هواداران هیرودیوس پادشاه نزد عیسی بفرستند و این سوال را از او بکنند: «استاد، ما می دانیم که شما درستکارید و هرچه می گویند به آن عمل می کنید و بدون آنکه از کسی باکی داشته باشید و به آنچه مردم می گویند توجه کنید حقیقت را می گویند. حال بفرمایید آیا باید به دولت روم باج و خراج داد یا خیر؟ (کنافی الاصل)». عیسی که می دانست آنان چه نقشه ای در سر دارند جواب داد: «ای ریاکاران با این سوالات می خواهید مرا غافلگیر کنید؟ یکی از سکه هایی را که می خواهید با آن باج و خراج دهید به من نشان دهید». به او سکه ای نشان دادند. از ایشان پرسید: «عکس (کنا) و اسم چه کسی روی آن نقش شده است؟» جواب دادند: «امپراتور روم» فرمود: «بسیار خوب: پس مال امپراتور را به امپراتور بدهید و مال خدا را به خدا». پس او را رها کرده رفتند. (همان ص. ۲۲۱)

که معمولاً به معنای غیر سیاسی بودن نقش او و دیانت اوست، چنانکه در مقالات پیشین بارها دیدیم پاپ ها و کلیسا، ازدوران افول قدرت امپراتوری باستانی رم رفته رفته گرفتار وسوسه ی ریاست سیاسی جامعه ی مسیحی شدند و چند قرن نیز بدان دست یافتند. بنا به روایت انجیل این شورا به سال ۴۹ بعد از میلاد مسیح در اورشلیم (بیت المقدس) با حضور دوازده تن حواریون که در میان آنان به جای یهودای اسخریوطی (Judas Iscariote) شخص دیگری موسوم به تیاس را، به عنوان دوازدهمین حواری، از میان دو نفر به قید قرعه برگزیده بودند (کتاب مقدس، همان، اعمال رسولان، ۲، ص. ۱۳۰۷). و عده ی زیادی از مومنان به عیسی مسیح برگذار گردید (همان، اعمال رسولان، ۱۵، ص. ۱۰۵۷). پیش از آن یک بار اجتماع «رسولان یازده گانه» ی عیسی ناصری، که در روز بنطیقسطی (پانت کوت، Pantecoste): پنجاهمین به یونانی؛ پنجاهمین روز از روز باغوث یا «پاک»، روز برخاستن مسیح از میان مردگان که همان روز «عید فصیح نصارا» یا عید «پاک» است) صورت گرفت، در نظر پیروان او به مثابه تکرار همایش های موسی با همراهانش در بیابان به دنبال حادثه ی «خروج» (از مصر) جلوه گر شده بود. از این منظر، مجمع قوم [برگزیده] از نو گرد اساطین (ارکان) یازده گانه ی خود که در چشم حاضران نمودگ (مظهر) دوازده قبیله ی بنی اسرائیل بودند، تشکیل می شد. به همین ترتیب نیز بود که شورای سال ۴۱ سابقین بر گرد این اساطین، یعنی همان حواریون، بر طبق کرده ی مجمع موسی با همراهانش در بیابان به هنگام ابلاغ ده فرمان، به دلیل تصمیم سهمی که این شورا نیز در پیش داشت، نمونه و الگویی برای شورا های آینده ی مسیحیت محسوب گردید. ن. ک. : دایره المعارف او نیورسالیس، عنوان شوراها: Encyclopedia Universalis, Concile

این تصمیم که در سرنوشت مسیحیت و تمامی مردم جهان تأثیری شگرف بر جای گذاشت پاسخ به این پرسش پراهمیت بود که اندکی ←

پیش از آن در شهر انطاکیه میان مسیحیان مطرح شده بود دایر بر اینکه «آیا کسانی که تا آن زمان ملزم به بجا آوردن رسوم قومی و شرعی یهود نبوده اند. مورد عمل ختان برای مردان غیر یهودی الاصل و از مواردی بود که به طور مشخص پیش آمده بود. با گرویدن خود به شریعت مسیح به همه ی این رسوم و شرایع و مناسک ملزم خواهند بود یا نه؟ پیداست که در عمل این بدان معنی بود که آیاتنما اعضاء قوم یهودی توانستند به آیین جدید پیوندند، و در این صورت دیانت مسیح تنها به اصلاحی در آیین یهود تبدیل می شد، در حالی که پاسخ منفی که راه را بر غیریهودیان نیز می گشود تعالیم مسیح را به صورت آیینی جهانی و متعلق به تمامی نوع بشر، در ماوراء تعلقات قومی، فرهنگی، نژادی یا سیاسی در می آورد. چون مبلغان و رسولان حاضر در انطاکیه، پطرس و برنابا، پاسخ خود را قانع کننده نیافتند، عازم اورشلیم شدند و آن را از مجمع رهبران ساکن در بیت المقدس خواستار شدند و بدین سان شد که، در شورای سال ۴۹ بدین سوال نیز حواریون حاضر، به استناد آموزش های شخص عیسی مسیح، پاسخی یکسان دادند دال براینکه به استثناء دو یا سه اصل از احکام عشره ی موسوی (ده فرمان) مابقی بر واردین در جرگه ی مسیحیان فرض نیست. در نتیجه ی این تصمیم بود که مسیحیت توانست از آن پس از حدود قومی عبرانیان بیرون برود و آیین دینی جهانگیری محسوب گردد! (کتاب مقدس، همان، اعمال رسولان، ۲۰)

۴. ب. راسل، همان، ص، ۴۹۵

5- WYCLIF (WYCLIFFE, John,) 1320- 1384
6- Lollards 7- Priesters

۸. با توجه به بخش های پیشین باید به یاد داشت که رد مشروعیست مقامی به عنوان پاپ پیش از وایکلیف نیز سوابقی داشته است. باید توجه داشت که تنها حجت برای مشروعیست چنین مقامی را تنها می توان در سخنان منسوب به عیسی مسیح جستجو کرد. ادعایی که کلیسا از توسل به آن خودداری نکرده. و لاغیر؛ حال آنکه اثبات چنین ادعایی هیچگاه آسان نبوده است. معمولاً این ادعا به ساده ترین شکل خود متکی به این می گردد که بنیانگذار کلیسای رم پطرس شاگرد مسیح بوده، ضمن اینکه از یک طرف اسقفان رم که پاپ نامیده شدند خلفاء مستقیم پطرس بوده اند و از طرف دیگر خود او نزدیک ترین و معظم ترین حواری مسیح بوده است که بدین لحاظ خلیفه ی بلافصل مسیح محسوب می شود. بنابر چنین استدلالی در اینکه پاپ ها جانشینان مجاز مسیح محسوب شوند نباید تردیدی باقی بماند. معذالک از نظر مورخین بیطرف به استثناء ثیان ممتاز پطرس نسبت به حواریون دیگر مسیح که به گواهی اناجیل مرقس و متی و نیز شهادت پولس رسول بر اینکه پطرس اولین شاهد واقعه ی احیاء مسیح بوده (در نامه ی نخستینش به مسیحیان قرنتس) (کتاب مقدس، همان، نامه پولس به قرنتیان، ۱. پانزده، ۳، ۵، ۶)، هیچیک از مقدمات دیگر فوق قابل اثبات نیست؛ به ویژه ادعای اعطاء حق جانشینی از جانب پطرس به اسقف بعد از خود او در رم و حتی صحت ماموریت خود پطرس به برقراری و احراز مقام اسقف رم! (ن. ک. : ایسو کونگار، پاپیکری، دایره المعارف اونیورسالیس)

CONGARYves, PAPAUTE, Eycyclopedia Universalis

علاوه بر ملاحظات فوق آنچه باید به ویژه در نظر داشت این است که چون تا زمان امپراتوری قسطنطین، یعنی تا پایان قرن سوم میلادی، مسیحیان در رم تحت آزار و به حالت نیمه مخفی می زیستند، اسقف رم دارای اقتدار قابل توجهی نبود، و به همین علت، با ورود قسطنطین به آیین مسیح و رسمی شدن این دیانت در امپراتوری، دیگر این خود امپراتور بود که، درست مانند آنچه در دوران پیش از مسیحیت یا عهد «کفر و جاهلیت رم» که امپراتوران خلیفه ی خدای بزرگ بر کره ی خاک بودند و آیین یا نوعی کیش پرستش امپراتور در آیینتگی داشت، حال خود را حامی اصلی این آیین و حافظ منافع یکجا شده ی امپراتوری و آیین رسمی آن می دانست. او با اعتقاد راسخ و صمیمانه اش در این راه، بالطبع همچون گذشته، اساس

وحدت امپراتور را در یگانگی رئیس سیاسی و رئیس روحانی آن می دید و حال نیز خود را در آن واحد رئیس عالی سیاسی و روحانی امپراتوری و خلیفه ی خداوند بر کره ی ارض می دانست. هر آنچه در راه عظمت رم می کرد خدمت به مسیحیت و هرچه نیز در جهت خدمت به تعالی قدرت مسیحیت انجام می داد خدمتی به تحکیم اقتدار رم می شمرد و مسیحیان عادی نیز که تا آن زمان جز آزار چیزی در رم ندیده بودند البته شکرگزار این حامی مقتدر و رفتار او بودند و وی را رهبر بزرگی برای خود به شمار می آوردند. قسطنطین، بدین مناسبت، و نه چندان بی پایه و اساس، خود را بزرگترین مقام روحانی در آیین مسیح «موسی جدید» و حواری سیزدهم عیسی مسیح می شمرد (!) هرچند که بسیاری از اسقفان بالامرتبه ی مسیحیت غرب به این موضع ادغام قدرت دینی در قدرت سیاسی اعتراض کردند. اما اینگونه مخالفت ها بیشتر لحظه ای بود و از یک تفکر نظام یافته سرچشمه نمی گرفت. از این زمان تا فروپاشی امپراتوری باستانی رم که چند امپراتور دیگر نیز بر این دولت حکومت راند اکثر آنان (به استثناء ژولین که خواست آیین گذشته را زنده کند) نسبت به سلسله مراتب رهبری مسیحیت غرب دارای موضع مشابهی بودند. تاجایی که ژوستینی بین (۵۲۷، ۵۶۵) نه تنها کوشید، وحدت دو امپراتوری روم شرقی و روم غربی را احیاء کند، بلکه مذهبی یکدست را در سراسر امپراتوری واحد تحمیل و کلیسا را به صورت جزئی از دولت واحد امپراتوری درآورد. به عبارت دیگر او می خواست که مرزهای امپراتوری با مرزهای مدینه ی الهی منطبق گردد. بنابر این دیگر در نقش اسقف رم نمی توانست باشد و او در مقام جانشین یا نماینده ی دینی امپراتور قرار می گرفت که باید خاضعانه از فرامین و تصمیمات او پیروی کند زیرا امپراتور چنانکه در صدر لوح قوانینی که وضع کرد، نوشته بود، رسولی بود فرستاده از جانب خداوند تا جهان را به مثابه شریعت زنده باشد. همانگونه که پیش از این گفته شد، در عهد امپراتور اخیر، معاصر خسرو انوشیروان، به سال ۵۲۹ آکادمی که به دست افلاطون تاسیس شده بود، به نام بحث در افکار کفرآمیز بسته شد و عده ای از فلاسفه ی رم به ایران ساسانی پناهنده شدند. پایان این اوضاع، همانطور که بیشتر دیده شد، نتیجه ی ضعف شدید اقتصادی رم و حملات شدید و پی در پی اقوام بیابانگرد موسوم به «بربرها» از شمال و شمال شرقی، و با فروپاشی امپراتوری که در خلال آن کلیسا آزادی خود را بازمی یافت، توأم بود. این دوران از تاریخ روابط میان دین و قیصر در آیین مسیحی غرب را مورخین در قرن نوزدهم دوران «قیصر. پاپی» *cesaro-papisme* نامیده اند (ن. ک. ژان گویبار، *GOUILLARD, Jean*، دایره المعارف اونیورسالیس، همان، مقاله ی *cesaro-papisme*).

9- Antichrist (Antechriste)

۱۰. ن. ک. لالردها، دایره المعارف بریتانیکا:

10- Cf, Lollards, in Eyclopedia Britannica

۱۱. ب. راسل، تاریخ فلسفه ی غرب، ایضاً ص ۴۹۷

۱۱ مکرر. ن. ک. اتی بن ژیلسون، *Etienne GILSON*، تاریخ فلسفه ی قرون وسطی، همان، ص ۶۱۹

۱۲. ب. راسل، همانجا

۱۳. ژان گانت، دوک لانکاستر (*John of Gaunt (Jean de Gand)*)

۱۴. پس از آنکه پنهان پادشاه فرانسه و پدر شارلمانی در قرن هفتم با پاپ پیمان بست و به دست او تاجگذاری کرد، و در ازاء آن شهر رم و بخش هایی از سرزمین های ایتالیا را با حکومت آنها به پاپ واگذار کرد (ن. ک. به مقالات پیشین)، و سپس مبارزه بر سر قدرت سیاسی و مسئله ی «خلعت پوشان» میان پاپ ها و امپراتوران رومی. ژرمنی که بدین ترتیب به قدرت رسیده بودند، به اوج خود رسیده بود، عده ای از مورخین کلیسا سندی ساخته بودند که به استناد آن مدعی بودند قسطنطین با تاسیس روم نوین خود ضمن فرمانی قدرت علمانی (این جهانی؛ دنیوی) و همه ی سرزمین های روم غربی را متعلق به پاپ اعلام داشته است! (ب. راسل، همان، ص ۴۰۶؛ همچنین ن. ک. بخش آخر یادداشت ۸ همین مقاله).

۱۵. ب. راسل، همان، ص ۴۹۸

۱۶. همانجا

بیانیه ایرانیان مقیم برلین و پاسخ دفتر ریاست جمهوری

پاسخ دفتر ریاست جمهوری

هموطنان عزیز و ارجمند، ایرانیان محترم مقیم برلین
با سلام

بیانیه مورخ ۸، ۲، ۷۹ شما به دفتر رئیس جمهور واصل گردید. عزم دولت جمهوری اسلامی برای حرکت تمام عیار در چارچوب قانون و احقاق حقوق مردم از جمله آزادی بیان و نقد سازنده افکار و عقاید کاملاً جزم است. از تعلق خاطر عالی جنابان به میهن عزیز و پیگیری مسایل مربوط به آن تقدیر می‌کنم و شادکامی شما را در لحظه لحظه زندگی از ایزد منان خواستارم.

دفتر ریاست جمهوری

پس از جنجالی که اقتدارگرایان بر سر کنفرانس برلین در ایران بر پا کردند و سوء استفاده تبلیغاتی از آن در توجیه اقدامات سرکوبگرانه، جمعی از ایرانیان مقیم برلین - همراه با حمایت ایرانیان از برخی نقاط دیگر - در بیانیه‌ای به تحریف واقعیات این کنفرانس توسط اقتدارگرایان اعتراض کردند. دفتر ریاست جمهوری، پاسخی به این بیانیه داد که به همراه متن بیانیه از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

* * *

بیانیه

ما ایرانیان مقیم برلین، امضا کنندگان زیر، تحریف و سانسور خشن واقعیات مربوط به «کنفرانس ایران پس از انتخابات» را در شهر برلین محکوم می‌کنیم.

این کنفرانس که از سوی با اخلاص گری گروهی انحصارطلب و آزادی ستیز در خارج کشور مواجه شد، از سوی دیگر دستاویز تعرضات گسترده انحصارطلبان داخل علیه روند اصلاحات و یورش به مطبوعات مستقل قرار گرفته است.

ما خواهان آن هستیم که:

۱- اعمال فشار و تهدید علیه سخنرانان و شرکت کنندگان در این کنفرانس پایان یابد.

۲- روزنامه‌ها و نشریات توقیف شده هر چه سریعتر رفع توقیف گردند.

۳- گفتمان دموکراتیک در راستای تحقق شعار ایران برای همه ایرانیان که در کنفرانس برلین مورد استقبال بیش از هزار و پانصد شرکت کننده در محل و هزاران ایرانی از طریق رسانه‌های گروهی قرار گرفت تداوم یابد.

امضاها:

ابراهیم آرام . داود ابراهیمی . حمید احمدی . مصطفی احمدی . رحیم اسدی . سعید اسماعیلی . سودابه افتخاری فرد . رحیم افخمی . منوچهر الیاسی - مهران براتی - آرش برومند - محمدمتقی برومند - حمید بهشتی - احمد پورمندی . عیسی پهلوان . بیژن پیرزاده . محمد پیشه ور . اسد ترابی . نیره توحیدی . شهرام تهرانی . رضا جامی - فاطمه جریری - حسن جعفری - اردشیر جم نشان . حسین جواهری . رضا جوشنی - سارا جوشنی - حوریه حائری . احترام حیدریان . حمید درخشنده . نسرين دو دیر - نادر رائی - آزاده رازبان . جمشید رازبان . منیژه رضایی . مهران رضایی . محمود رفیع . مهدی روسفید . البرز زمانی . هرمز زمانی . حسین زندیه . پریسا ساعد - جلال سرفراز . مصطفی سرگلزاری . حجت سلطانی - ژیلای سیاسی - علی شاکری . پروین شطی . حسن شمس - اسفندیار صادق زاده - کاوه صادق زاده . سونیا صدیقی . مهدی صفری . رضوان صمدی - حسن صمدیانی - عباس طاهری . عنذرا طبری . اکبر عسگرپور . محمد صادق عسگری . اسد عصری . کاظم علمداری . حسین علوی . امیرقاسم علیزاده . ترانه علیزاده - جهانگیر علیزاده . میرحمید عمرانی . مهران فاتحی . طاهره فامیلی . زهره فخرایی . فرهاد فرجاد . حسین فرمنش . علی فرهادی . ناهید قاضی کلایی . سرور کاتوزیان - جواد کاراندیش - زیور کاظمی - محمد کاظمی - مریم کاظمی . یوسف کر - مسعود کریم نیا - حمید کریمی - بهرام کودرزی - شکوه محمدزاده . فاطمه محمدزاده - اکرم محمدی - ملیحه محمدی - بهرام محیی . احمد مصباح . زهره مظفری . منوچهر مقصودنیا . محمود موسوی . رسول مهدی زاده . علی میرزایی . منصور نظری . کمال نورانی . منوچهر نوروزیان . احمد نوری . حمیدرضا نوری - بهمن نیرومند - علی واحدی - طهماسب وزیري.

دستگاه قضایی ...

نیست. اقداماتی در راستای تامین استقلال کامل سیستم قضایی و در کنار آن و به مثابه مکمل و تضمین کننده این اصلاحات گشودن باب گفت‌وگو اجتماعی درباره مسئله مبانی قضا است که اکنون در محاصره حوزه‌های علمیه قرار دارد و مبانی ارزشی قوانین را معین می‌سازند.

باشنه آشیل کوشش برای اصلاح در سیستم قضایی کشور، در بخشی از پاسخننامه شاهرودی به نمایندگان مجلس به صراحت و بصورت ریختن آب پاکي بر این تلاش‌ها آمده است: "نظام قضایی جمهوری اسلامی، ساختاری مخصوص به خود دارد، این دستگاه را با هر معیار و خط کشی نمی‌توان نقد کرد." وی در ادامه تصریح می‌کند که: "قانون اساسی به قاضی استقلال کامل داده است و در اصل ۷۳ همچنانکه صلاحیت شرح و تفسیر قوانین عادی را به مجلس شورای اسلامی واگذار کرده است، به تطبیق و تمیز دادرسان نیز حرمت نهاده است. قالب‌های نقد عرفی و مطبوعاتی ناتوان از نقد علمی و قانونی احکام قضایی است." رئیس قوه قضاییه برای مجلس شورای اسلامی که وظیفه قانونگذاری را بر عهده دارد نقشی قایل نیست و توسعه قضایی مطلوب را به کمک "عالمان و قاضلان حوزه" همکاری دولت و یاری دلسوزانه مجلس امکانپذیر می‌داند. شاهرودی در خاتمه نامه خود با تجلیل از بهشتی، که به گفته او در دفاع از بعد اسلامیت نظام و لایحه قصاص اسلامی، جانش را نثار کرد، مسیر حرکت خود را آشکارا بیان می‌کند و تعلق خاطر خود را به چنان درکی از قوانین که باید موضوع اصلاح و دگرگونی قرار گیرد ابراز می‌دارد.

مجلس شورای اسلامی فقط با گسست از مبانی فکری قوانین است که می‌تواند در گستره امروزی کردن قوانین حاکم بر کشور به نتایج قابل قبولی برای جامعه دست یابد. آیا جنبش اصلاح طلبی توان فکری و آمادگی وارد شدن در عرصه‌ای را دارد که کشمکش‌های درونی نظام را وارد مراحل نوینی خواهد ساخت؟ جدایی دین از حکومت در این گستره است که تحقق آن دارای معنا و مفهومی واقعی می‌شود. تلاش برای بسط دادن اصلاحات به سیستم قضایی در جمهوری اسلامی مانند سیخونک زدن به لانه زنبور است، چرا که روحانیون امر قضا را ملک طلق خود می‌دانند و آماده هیچگونه عقب نشینی‌ای از این عرصه نیستند.

کمک‌های مالی رسیده:

۱۰۰ کرون

۱۰۰ مارک

بهرروز شیرازی از سوئد

بهبزاد فرهنگد از آلمان

نصرت رحمانی هم رفت

اخیراً نصرت رحمانی، شاعر نامدار ایران، در سن ۷۱ سالگی در شهر رشت درگذشت. طی ماههای گذشته، پس از نادر نادرپور و هوشنگ گلشیری، این سومین چهره برجسته ادبی ایران است که رخ در نقاب خاک می کشد. نصرت رحمانی از پیشگامان شعر نو فارسی بود که به اولین نسل شاعران نوپرداز پس از نیما یوشیج تعلق داشت. در اشعار واقعگرایانه او، آلام و حرمان اجتماعی به شکل برجسته ای بازتاب یافته اند و شعری که در زیر آمده، یکی از نمونه های آن است. با مرگ نصرت رحمانی، جامعه ادبی ایران یکی از بهترین شاعران خود را از دست داد. یاد او اما همچنان زنده خواهد ماند.

انهدام

دیربست هیچ کار ندارم مانند یک وزیر	این روزها اینگونه ام ببین :
وقتی که هیچ کار نداری تو هیچ کاره ای من هیچ کاره ام : یعنی که شاعرم گیرم از این کنایه هیچ نفهمی	دستم، چه کند پیش می رود، انگار هر شعر باکره ای را سروده ام پایم چه خسته می کشدم، گویی کت بسته از خم هر راه رفته ام
این روزها اینگونه ام : فرهادواره ای که تیشه خود را - گم کرده است	تا زیر هر کجا حتی شنوده ام هر بار شیون تیر خلاص را
آغاز انهدام چنین است اینگونه بود آغاز انقراض سلسله مردان یاران وقتی صدای حادثه خوابید بر سنگ گور من بنویسید : - یک جنگجو که نجنگید اما ... شکست خورد.	ای دوست این روزها با هر که دوست می شوم احساس می کنم آنقدر دوست بوده ایم که دیگر - وقت خیانت است. انبوه غم حریم و حرمت خود را از دست داده است

راه آزادی مشترک می پذیرد!

* نشر راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
* به اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکا است.
* برای اشتراک راه آزادی کافیست حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
* اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان:

نام دارنده حساب: Rahe Azadi
شماره حساب: 637569108
نام بانک: Postbank Berlin
کد بانکی: 100 100 10

آدرس بانکی در فرانسه:

نام بانک: BPROP SAINT-CLOUD
شماره حساب بانکی: CPTÉ NO 01719207159
باجه: GUICHET 00017
شماره بانک: BANQUE 18707
CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:

نام دارنده حساب: ATABAK F.
شماره حساب: POSTGIROT
شماره بانک: 1473472 - 7

فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در کشور

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.

Price:

Germany 4 DM
France 15 FF
USA 3 \$
Austria 30 ÖS
Sweden 18 SEK
Italy 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

بهای تکفروشی:

آلمان ۴ مارک
اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک
سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار
ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان